

حقیقت

دوره دوم
بهمن ۶۸ شماره ۱۷

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

وقت تنک است لحظه را دریاب

این موضوعات امکان ناپذیر است. بیشک قیام سربداران حاوی درسهای مهمی است که تاکنون در بسیاری از اسناد سازمان ما منعکس گشته است. مهمترین درسی که امروزه باید روی آن انگشت گذاشت اینست که قیام سربداران محصول مرزبندی با دیدگاه تدریجگرایانه حاکم بر جنبش انقلابی و کمونیستی بود. از این جهت با تاکید بر آنکه «وقت تنک است» به صحنه مبارزه طبقاتی در ایران و وظایف عاجل سیاسی خود نظر می اندازیم.

بقیه در صفحه ۵

۸ سال از نبرد دلاورانه رزمندگان سربدار در آمل می گذرد. نبرد پرشور و جسورانه ای که همواره الهام بخش پرولتاریا در مبارزه اش برای رهایی بوده و خواهد بود.

در روز پنجم بهمن ماه هر سال بیش از هر روز دیگری برای ما سئوالات مهمی چون چه باید کرد؟ از کجا باید آغاز کرد؟ چگونه میتوان عقب ماندگیها را جبران نمود؟ چگونه میتوان قدرت سیاسی را کسب نمود؟ مطرح می گردد. زیرا ویژگی قیام سربداران تلاش در پاسخگویی مشخص عملی به این سئوالات بود و یادآوری این قیام نیز بدون مروری دوباره بر

رویزیونیسم مرد، زنده باد کمونیسم!

بالاخره تمام شد! خوشترین بانگی که در سال گذشته در جهان شنیدیم، آهنگ مرگ رویزیونیسم مدرن بود. تا زمانی که مبارزه طبقاتی هست، رویزیونیسم (یعنی خیانت به طبقه کارگر و کمونیسم از درون و تحت نام طبقه کارگر و کمونیسم) به اشکال مختلف موجود خواهد بود. انقلاب پرولتری بارها برای هموار کردن راه خود با دشمنان درونی، یعنی رویزیونیستها که اغلب از دشمنان آشکار خطرناکترند دست و پنجه نرم کرده است. به همین جهت لنین گفت بدون مبارزه با رویزیونیسم و اپورتونیسم هیچ انقلابی به پیروزی نخواهد رسید. اما آنچه به «رویزیونیسم مدرن» یا «خروشچی» و «روسی» معروف شده، با نفوذترین رویزیونیسم تاریخ مبارزه طبقاتی بود. ضربت کاری بر این رویزیونیسم را مائوتسه دون وارد آورد. با مبارزه سترگ حزب کمونیست چین - تحت رهبری مائو - علیه رویزیونیسم مدرن، جنبش بین المللی کمونیستی که يك سوم جهان را در بر می گرفت به دو بخش تقسیم شد. در یکطرف بقیه در صفحه ۲

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی



پرولتاریا در این میان چیزی جز تحریک رهاییشان را از دست نمی دهد. آنها جهانی برای فتح دارند. پرولتاریای فرانسه جهانی متحد شوند.

صفحه ۸

مقالات دیگر:

- ۱۲ بنیاد رفیق حشمت الله اسدی پور
- ۱۸ امپراطوری تزارهای نوین: زندان ملل پرولتاریا، بورژوازی:
- ۲۱ مسئله ملی و جبران بیعدالتی های تاریخی
- ۲۵ از جنگ خلق در پرو حمایت کنید!
- اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
- ۳۰ درباره تجاوز آمریکا به پاناما
- ۳۲ السالوادور نیازمند جنگ خلق واقعی است
- فراخوان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
- ۳۲ به مردم اروپای شرقی

”اتحاد شوروی رویزیونیستی نیز بپر کاغذی است“

مائو

مروری بر

اشغال آذربایجان توسط قوای روس

صفحه ۱۶



رویزیونیسم

کمونیستهای انقلابی تحت رهبری مائو قرار داشتند و در طرف دیگر رویزیونیستهای خائن تحت رهبری خروشچف.

این رویزیونیسمی است که اولین دولت طبقه کارگر را واژگون ساخت. شوروی سوسیالیستی با انقلاب کبیر اکتبر در سال ۱۹۱۷ تأسیس شد و پس از درهم شکستن محاصره امپریالیستی و مقاومت بقایای نیروهای تزاری، طی یک جنگ داخلی سخت و خونین، در میان شادی عظیم کارگران و خلقهای ستمدیده سراسر جهان تحکیم شد. اتحاد جماهیر شوروی اولین کشور سوسیالیستی در جهان و در واقع اولین جهش بزرگ بشریت بسوی جامعه کمونیستی بود و از اینرو اعتبار و حیثیتی عظیم در جهان کسب کرد. این سرزمین سرخ پرولتاریای بین المللی پایدار نماند و از درون توسط بورژوازی نوین شوروی غصب شد. آنان از سال ۱۹۵۶، با مرگ رفیق استالین بطور کامل و همه جانبه قدرت را در دست گرفتند. اما بورژوازی نوین شوروی، بیشرمانه به سوءاستفاده از نام سوسیالیسم و اعتبار انقلابی که شوروی سوسیالیستی تحت رهبری لنین و استالین کسب کرده بود، پرداخت، بهمین جهت وقتی مائوتسه دون ماهیت واقعی آن را برای پرولتاریای جهان افشاء کرد بر آن نام «سوسیال امپریالیسم» یعنی سوسیالیسم در حرف و امپریالیسم در عمل، گذارد. بعلاوه این نام منعکس کننده تاریخچه ظهور این امپریالیسم نوظهور هم بود - امپریالیستی که با واژگون کردن قدرت سیاسی طبقه کارگر، نابود کردن سوسیالیسم و احیاء سرمایه داری متولد شده است.

بیش از سه دهه تلاش برای نابود کردن نیروهای جنبش بین المللی کمونیستی از طریق سرکوب مستقیم، پراکندن گیجی در میان کمونیستها، نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی در احزاب و جنبش های انقلابی و فاسد کردن آنان و همکاری امنیتی با امپریالیستهای غربی و رژیمهای مرتجع جهان مانند شاه و خمینی، خلاصه ای از کارنامه رویزیونیسم مدرن در رابطه با جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش انقلابی می باشد. هیچ رویزیونیسمی به این اندازه به بورژوازی بین المللی خدمت نکرد. هر خشت بنای آن، جسد مبارزی از خود شوروی یا گوشه ای دیگر از جهان است - مبارزینی که با عشق به شوروی لنین و استالین بسوی آن روان شدند و یا فریب نام «سوسیالیست» آن را خوردند و در آخر به گوشت دم توپ منافع استثمارگراش بدل گشتند.

تمام صفحات تاریخ این رویزیونیسم مملو از خیانت به خلقهای ستمدیده چهار گوشه جهان است. برای سوسیال امپریالیسم شوروی، هم در رقابت با امپریالیستهای دیگر و هم نفوذ یابی در مناطق تحت سلطه آنان و تبدیل آنجا به

نومستعمره خود، استفاده از نام و اعتبار سوسیالیسم لازم بود. کما اینکه در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی از همین طریق در یکسری از جنبش های انقلابی نفوذ کرد و رهبری آنان را گرفت و وقتی توده های انقلابی امپریالیستهای دیگر را بیرون کردند، شوروی - براحتی جای امپریالیستهای قبلی را گرفت و ادامه بردگی نصیب آن خلقهایی شد که بجای حفظ استقلال خود در مبارزه، به سوسیال امپریالیسم شوروی تکیه کرده بودند. خلقهایی که زیر چکمه های امپریالیستهای غربی - بالاخص آمریکا - بودند با امید به رهائی از این وضع سالیان دراز دست به حیرت انگیزترین فداکاریها و حماسه آفرینی ها زدند و جاده رهائی خود را هموار کردند، و در انتها خود را در چنگالهای خونین قدرتی یافتند که در ابتدا خود را «دوست» قلمداد میکرد - یعنی سوسیال امپریالیسم شوروی. ویتنام یکی از این تراژدی هاست. امپریالیسم شوروی این کشورها را به نومستعمرات خود بدل ساخت. نه فقط این، بلکه استفاده های دیگر هم از آنان کرد؛ شوروی ریاکارانه به سوء استفاده از اعتبار انقلابی که این کشورها در نتیجه مبارزاتشان علیه امپریالیسم آمریکا در نزد مردم انقلابی جهان به کف آورده بودند، پرداخت. هر آنجا که دیگر انقلابیون و مردم انقلابی دست شوروی را خوانده بودند، رویزیونیستهای کوبائی و ویتنامی به مشاطه گری رویزیونیسم مدرن و پیشبرد منافع سوسیال امپریالیسم شوروی می پرداختند.

رویزیونیسم اسلحه ایدئولوژیک امپریالیسم شوروی بود. این که کمونیستهای جهان به رهبری مائوتسه دون از همان آغاز به افشای ماهیت واقعی رویزیونیستهای شوروی پرداختند، به اندازه زیادی از کاربری این اسلحه کاست. اعمال امپریالیستی شوروی در سراسر جهان و آبرویاختگی احزاب رویزیونیست «روسی» نیز ضربات سخت دیگری بر آن وارد آورد. اما رویزیونیسم «مدرن» یا «روسی» بر ابرقدرتی امپریالیستی متکی بود که برای تجدید تقسیم جهان با امپریالیستهای دیگر رقابت میکرد. این امر نفوذ زیادی را بر خرده بورژوازی خواهان تغییر کشورهای تحت سلطه اعمال میکرد و گاه از آنان نوکران بی چیره و مواجب و «خوش منظری» برای این ابرقدرت خون آشام جدیدالولاده می ساخت - همانند تبدیل شدن اکثریت سازمان چریکهای فدائی خلق به مزدوران شوروی در ایران.

برای بیش از سه دهه شوروی و احزاب وابسته به آن بزرگترین تولید کننده و توزیع کننده ایده های بورژوائی با نقاب مارکسیسم و منبع تغذیه همه نوع رویزیونیسمی در جهان بودند. فاجعه آن که این ثغورهای رویزیونیستی در بسیاری از نقاط جهان مدتها توسط برخی از مبارزین - بالاخص خرده

بورژوازی رادیکال که برای پیشبرد مبارزه بدنبال کسب حمایت يك قدرت دولتی هم میگشت - اتخاذ شد، بر پایه آنها عمل شد و طرفدارانش پس از پرداختن بهای سنگینی به یابوه و ارتجاعی بودن آنها پی بردند. «راه مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم» از اجساد توده هائی فرش شده که توسط رویزیونیستهای خائن به آن راه کشیده شدند. حکومت منفور پینوشه در شیلی محصول شکست این راه ورشکسته بود که رویزیونیستهای روسی در مقابل پای توده های شیلی گذاردند.

از وقتی شوروی شوروی سرمایه داری شد، امپریالیستهای غربی با نشان دادن اعمال امپریالیستی شوروی در جهان و زندگی نکبت بار توده های کشورهای وابسته به آن عربده کشیده اند که: «اینست کمونیسم»! اینهم یکی دیگر از جنایات شوروی و رویزیونیستهای مدرن است که در طول بیش از سه دهه با سوسیالیست و کمونیست خواندن خود برای تبلیغات ضد کمونیستی امپریالیستها مطلب تهیه میکرده اند.

بحران عمیق و جدی اقتصادی - سیاسی که هم اکنون شوروی و سراسر بلوکش را در بر گرفته - بخصوص اوجگیری خیزشهای حق طلبانه توده های تحت ستم در شوروی و اروپای شرقی - نقاب سوسیالیسم را بکلی از چهره آن و کشور های رویزیونیست دیگر برگرفت و کمونیسم دروغین را به خاک سپرد. لنین بکرات در مورد این فایده تمام بحرانها که آشغالهای پنهان را آشکار می کنند صحبت کرده است؛ او از اینکه بحرانها به کمونیستهای انقلابی در رو کردن ماهیت واقعی کمونیستهای دروغین کمک فراوانی می کند خرسند بود؛ لنین گفت، هر بحرانی: «... تضادهای عمیقاً ریشه دار را تشدید نموده و آنها را به نمایش گذاشت، کلیه پرده های تزویر و ریا را از هم درید، کلیه تعهدات را مردود و تمام آتوریت های منحط و پوسیده را از درجه اعتبار ساقط ساخت - ضمناً اینها در زمره نتایج و اثرات سودمند و مترقی تمام بحرانهاست که طرفداران کودن «تکامل مسالمت آمیز» قادر به درک آن نیستند.» (م.آ. جلد ۲۱ - صفحه ۹۹)

هم اکنون بحران غیر قابل انکاری تمام احزاب رویزیونیست طرفدار شوروی را فرا گرفته است. در کشور هائی که این احزاب هنوز از پایه ای برخوردار بودند بسرعت منفرد گشته اند. رویزیونیستهای روسی، منجمده در ایران، سخت بدنبال اشکال آبرودارتری برای دنبال کردن منافع طبقاتی بورژوائی خود می باشند. مرگ رویزیونیسم روسی، سیر قهقرائی اشکال گوناگون اپورتونیسم را نیز شتاب می بخشد. مغز اپورتونیستها زیر فشار اوضاع معوج تر شده است و باید چرخشهای اعجاب آوری را انتظار کشید! کم نیستند خرده بورژواهای مبارزه جوئی که شهامت و صداقت کافی برای دیدن

«اردوگاه سوسیالیستی برخاسته از دل جنگ جهانی دوم هرگز مستحکم نبود. در اغلب دموکراسیهای توده ای اروپای شرقی تحولات انقلابی ناچیزی به پیش برده شد. نیروهای قدرتمند رویزیونیست در اتحاد شوروی توان و نفوذ خویش را قبل و بعد از جنگ جهانی دوم و طی آن گسترش دادند. پس از مرگ استالین، نیروهای رویزیونیست تحت رهبری خروشچف بسال ۱۹۵۶ موفق به غصب قدرت سیاسی شده، مارکسیسم - لنینیسم را در تمامی جبهه ها زیر حمله برده و سرمایه داری را در آن کشور احیاء نمودند. اینک روشن نگشته است که کودتای خروشچف و رویزیونیستها در اتحاد شوروی برای جنبش کمونیستی موجود در آنزمان نیز حکم تیر خلاص داشت. شبکه گسترده سرطان رویزیونیسم پیشاپیش بسیاری از احزاب متشکل در کمینترن (و در این میان برخی از پرنفوذترین احزاب) را بکام خود کشیده بود. بسیاری از احزاب دیگر که پوشش نازک بر تن داشتند سریعاً به مواضع رویزیونیسم مدرن در می غلتیدند و همزمان عناصر انقلابی موجود در آنها سرکوب می شدند. بعد از مرگ استالین، مارکسیست - لنینیستهای اصیل و پرولتاریای شوروی که در نتیجه جنگ تضعیف و بواسطه اشتباهات جدی سیاسی و ایدئولوژیک خلع سلاح شده بودند، نشان دادند که قادر به انجام هیچگونه ضد حمله جدی علیه خائنان رویزیونیست نیستند.»

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

چین بسیار عمیق تر و گسترده تر از شوروی انجام گرفت؛ بسیاری از توده های کارگر توسط مائو و کمونیستهای دیگر در مورد احتمال اینکه بورژوازی از درون خود حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی سر برون آورده و قدرت را از طبقه کارگر بگیرد آگاه گشتند، و از تجربه تلخ شوروی در این رابطه آموختند و فهمیدند که راه بسوی کمونیسم با پیشروها و عقبگردهای مداوم پرولتاریای انقلابی در عرصه بین المللی رقم خورده است - اینها همه نقطه رجوع عالی برای توده های کارگر و دهقان و روشنفکر انقلابی در چین می باشد که برای مبارزه می توانند از آن کمک بگیرند. (۱) بقیه در صفحه ۴

ریاکارانه و جنایت کارانه بنام «کمونیسم» و «سوسیالیسم» انجام داده است. این ویژگی جنبش توده ای در اروپای شرقی، دلیلی برای کم بها دادن به پتانسیل انقلابی شورش توده ها در آنجا نمی باشد. شورش علیه هر آنچه ارتجاعیست بر حق است! این يك حقیقت عام مارکسیستی است. وظیفه عنصر آگاه است که این إشکال را برطرف کند. آن خصوصیات که سال گذشته در جنبش توده ای چین دیده شد در اینجا نمی توان دید. در اروپای شرقی توده ها علامت کمونیستی داس و چکش را با خشم پاره میکنند، در چین در تظاهرات توده ای سرود انترناسیونال کمونیستی خوانده میشود. در لهستان کارگران اتحادیه کارگری کاتولیک درست میکنند و با حسرت آرزوی نظام سرمایه داری نوع غربی را می کنند، در چین کارگران اتحادیه کارگری درست می کنند و در اعلامیه خود می گویند: «...صدر مائو گفته است هرآنکس دانشجویان را سرکوب کند عاقبت بدی خواهد داشت. اگر آشغال را جاروب نکنیم خودبخود نمیرود. ما باید برای سرتگون کردن آنها (دیکتاتوری يك مشت بوروکراتهایی که پرچم سوسیالیسم را تکان می دهند اما در عمل سیاستهای سرکوب مردم و ستم بر روشنفکران را پیش می برند) مبارزه کنیم. قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید... ما میخواهیم سروران جهان باشیم.» - (از اعلامیه فدراسیون مستقل کارگران پکن - ۲۹ می ۸۹ - میدان تین آن من - چاپ شده در نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - ۲۹ ژانویه ۱۹۹۰)

جنبش توده ای در چین نیز بسیاری از اشکالات يك جنبش خودبخودی را دارا بود، اما در آنجا سنت غنی يك مبارزه عظیم برای سوسیالیسم و حفظ آن تحت رهبری مائو که دهها میلیون توده کارگر و دهقان را در بر گرفت وجود دارد، ساختمان سوسیالیسم در

ماهیت امپریالیستی شوروی را نداشتند، هم اکنون حیرت زده بر جای مانده اند؛ اینان زمانیکه مائو تسه دون تغییر ماهیت شوروی را اعلام کرد و علل آنرا توضیح داد، زمانیکه ماهیت ستمرگانه روابط شوروی با جمهوریهای آسیائی اشن و اروپای شرقی را شرح داد، گوشهای خود را گرفتند و اکنون امواج جنبشهای توده ای در شوروی و اروپای شرقی برصورت آنان سیلی می کوبد. در جمع آنان، ناصداق ترینشان بجای سززش خود به سززش مارکسیسم - لنینیسم پرداخته اند. به این دسته اپورتونیستها باید گفت: حضرات، إشکال از تئوریهای سوسیالیستی نیست، بلکه إشکال در اپورتونیسم ریشه دار و تاریخی شماست. همراه با مرگ کمونیسم دروغین، فضای گسترده تری برای رشد ایده های کمونیستی انقلابی در میان کارگران و توده هایی که نیازمند انقلابند ایجاد میشود. دوران آن بسر آمده که جریانات رویزیونیستی و اپورتونیستی برای مدت‌های مدیدی خود را تحت لوای واژه های مارکسیستی مخفی کنند. زندگی به کارگران می آموزد که اپورتونیستهای مخفی، در شرایط بحران، بسرعت و تا آخرین نفر به خادمین بورژوازی بدل میشوند. پس از گذشت این وقایع تاریخی، هرآنکسی که این حقیقت را نفهمیده است، بطرز اسفباری در حال فریب خود و دیگران است.

پرولتاریای انترناسیونالیست و جنبشهای توده ای در شرق

پرولتاریای انترناسیونالیست با پایه اجتماعی انقلاب پرولتری در کشورهای اروپای شرقی و در خود شوروی مشکل خواهد داشت. توده ها در شرق عینیتاً علیه نظام سرمایه داری بلند شده اند اما نمیدانند که این نظام، يك نظام سرمایه داری است که تحت نام سوسیالیسم بر آنان حکم رانده و استثمارشان کرده است. آنان نمی دانند که ابرقدرت شوروی و حکومتهای اروپای شرقی، يك بلوک سوسیال امپریالیستی را تشکیل می دهند. در آنجا حزبی مائوئیستی موجود نبوده که از طرق گوناگون عناصری از طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی را به این امر و مبارزه بین المللی عظیمی که دقیقاً برای روشن کردن این امر تحت رهبری مائو براه افتاد آگاه کند و آنان را برای تدارك يك انقلاب سوسیالیستی دیگر سازماندهی کند. در آنجا يك جنبش مائوئیستی نبوده که نقطه رجوعی برای توده های بپا خواسته باشد. به این دلایل، جنبش خودبخودی توده ها در این کشورها ظاهری «ضد کمونیستی» دارد. این امر خوبی نیست، هرچند که غیر طبیعی هم نمی باشد. حاکمیتی که در این کشورها توده ها را لای دنده ها و زیر چکمه های خود خرد می کند، این کار را

۱- رویزیونیستهای شوروی برای محکم نگاه داشتن توده های خود و قوام بخشیدن به بلوک امپریالیستی شرق و پیشبرد موثر رقابتهای بین المللی با امپریالیستهای دیگر و برای نفوذ در مناطق تحت سلطه آنان، از نقاب سوسیالیستی سود جستند. در چین، حکام رویزیونیست پس از کسب قدرت از طریق کودتا، به تقبیح آشکار مارکسیسم و تمجید از «محسنات» سرمایه داری پرداختند و در سطح بین المللی با بلوک غرب و بالاخص امپریالیسم آمریکا متحد شدند. اینکه هنگام احیاء سرمایه داری در چین تضاد عمده در سطح جهانی میان بلوک امپریالیستی غرب به رهبری آمریکا و بلوک امپریالیستی شرق به رهبری شوروی بود، و بلوک غرب بسیج جنگی اشن را تحت ایدئولوژی ضدیت با «شیطان سرخ» پیش می برد در این امر که بورژوازی نوین چین از پوشش کمونیسم استفاده نکند، دخیل بود. این یکی از عوامل تاریخی مهم است که تفاوت فوق را توضیح میدهد.

رویزیونیسم

در شوروی و اروپای شرقی برخی توده های بپاخاسته عکسهای گورباچف را بعنوان «ناجی» بلند می کنند و برخی دیگر چشم امید خود را به تحولاتی که امپریالیستهای اروپای غربی برای آنان به ارمغان خواهند آورد بسته اند. توده ها بدلیل ناآگاهی شان به «تحولات دمکراتیک» گورباچف، به مبارزه مسالمت آمیز اقتصادی و سیاسی و صندوق رای باور دارند. این چیز عجیبی نیست. بدون سنن مبارزاتی واقعا انقلابی، بدون وجود حزبی حقیقتاً انقلابی، توده ها هنگام ورود به صحنه مبارزه معمولاً به اولین ابزار «دم دست» (و معمولاً «دم دست») آنچه می یازند تا جامعه بورژوازی غالب است) دست می یازند تا مبارزه خود را با کمک آن به پیش برند و معمولاً پس از فداکاریها و هدر رفتن مقداری از انرژی انقلابیشان به کهنه بودن آن ابزار «دم دست» پی می برند. اما سرعت تکامل اوضاع آنان را زودتر از آنچه که انتظارش می رود به غلط بودن بسیاری از باورها و قضوتهایشان واقف می سازد. مثلاً گورباچف مجبور شد چنگالهای خونین خود را از جیب بیرون آورد و در آذربایجان نشان دهد. یا مثلاً کارگران لهستان را در نظر بگیرید که اتحادیه شان در قدرت سیاسی هم شریک شد؛ اولین وزیر کار این حکومت «شراکت و کنترل کاری» که از فعالین اتحادیه همبستگی بوده (ترسکیست سابق که بدلیل فعالیتش در رابطه با اتحادیه همبستگی چند سال هم در زندان یاروزلسکی بود) وعده «اشتغال و مزد عادلانه تر» را نمی دهد، بلکه خیر بستن بسیاری از کارخانه ها و بیکارسازیهای گسترده را به کارگران داده است! هم اکنون اعتصابات در نقاط مختلف لهستان علیه حکومت همبستگی براف افزاده است. توده ها در رومانی خیلی زود پی بردند که آنچه بنام انقلاب بخوردشان دادند در واقع کودتائی سازمان یافته از سوی بخشی از هیئت حاکمه رومانی با همکاری شوروی و امپریالیستهای غربی (بالاخص فرانسه) بود و مبارزه خود را علیه حکومت جدید آغاز کرده و شدت بخشیدند. یک خبرنگار ارتجاعی فرانسوی با عصبانیت از رومانی گزارش داد: «کمونیسم مرده است (۱) اما ایده ای که آن را متولد ساخت هنوز در قلب مردم زنده است!»

این واقعیتی است که روحیه انقلابی در بخشهایی از توده های کشورهای بلوک شرق در حال پاگیری است. پرولتاریای انترناسیونالیست باید خود را متکی به این روحیه کند و فرصتهای مساعد را از کف نهد. برای اولین بار درهای عریضی برای معرفی کمونیسم انقلابی (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) به توده های شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق، گشوده شده است.

«بلافاصله پس از کودتای خروشچف، مائوتسه دون و مارکسیست - لنینیستهای حزب کمونیست چین، تحلیل از تحولات اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن را آغاز کردند. انتشار «پیشنهاد در مورد خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی» (نامه ۲۵ نکته ای) بسال ۱۹۶۳ اعلام محکومیت علنی و همه جانبه رویزیونیسم، و فراخوانی به مارکسیست - لنینیستهای راستین تمام کشورها بود. جنبش مارکسیست - لنینیستی معاصر ریشه در این مضاف جوئی تاریخی و پلمیکهای مرتبط با آن دارد.

مائو و حزب کمونیست چین بدرستی در این «پیشنهاد» و پلمیکها:

- از موضع لنینیستی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا بدفاع برخاسته، تئوری رویزیونیستی «دولت تمام خلقی» را رد کردند،

- از ضرورت انقلاب مسلحانه دفاع نموده و با استراتژی «گذار مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم» به مخالفت برخاستند،

- از گسترش جنگهای رهائیبخش ملی خلقهای ستمدیده پشتیبانی کرده، این امر را تشویق نمودند. به افشاء استقلال دروغین «استعمار نوین» برخاسته و از قبول موضع رویزیونیستی مبنی بر لزوم جلوگیری از جنگهای رهائیبخش بدلیل بخطر افتادن «صلح جهانی» سرباز زدند،

- ارزیابی عمومی مثبتی از استالین و تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی ارائه دادند و اتهاماتی که تحت عنوان «قصاب» و «مستبد» علیه استالین مطرح شد را رد نمودند. در عین حال برخی انتقادات مهم از اشتباهات استالین بعمل آوردند،

- با تلاشهای خروشچف جهت تحمیل یک خط رویزیونیستی بر سایر احزاب به ضدیت برخاسته و تورز، تولیاتی، تیتو و رویزیونیستهای مدرن دیگر را نیز به نقد کشیدند، - نظریه در حال تدوین مائوتسه دون مبنی بر خصلت طبقاتی سوسیالیسم و پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را بشکل جنینی مطرح نمودند،

- فراخوان بررسمی همه جانبه تجربه تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی و ریشه های رویزیونیسم را صادر کردند.....

اگر مبارزه تئوریک علیه رویزیونیسم مدرن در بازسازی جنبش مارکسیست - لنینیستی نقشی حیاتی ایفا نموده، اما بطور خاص این انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بمشابه شکل بیسابقه و نوین مبارزه (و بمقدار زیادی بعنوان ثمره نبرد علیه رویزیونیسم مدرن) بود که نسل کاملاً جدیدی از مارکسیست - لنینیستها را متولد ساخت....

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ظهور فرصتهای انقلابی

انگلس زمانی اوضاعی را پیش بینی کرد که همانند امروز: «تاجها بر سنگفرش خیابانها در خواهند غلتید، و هیچکس جرات برداشتن آنها را نخواهد کرد.»

وقایع چند ماهه اخیر بزرگترین آموزشهای سیاسی را در ابعاد جهانی به توده های تحت ستم و استثمار داد: کله روسای حکومتها به سرعت برق می تواند بر «سنگفرشها در بغلتند»، حتی اگر متعلق به گردن کلفتیهای مانند اعلیحضرت چائوشسکو باشد! مرزها را با وسائلی ساده اما گرانبها مانند عزم و بی باکی انسانهای جان بلب رسیده میتوان به یک چشم بهم زدن بهم ریخت - حتی مرزی مانند آذربایجان که سلاحهای مهیب هسته ای از آن حفاظت میکنند. توده ها بزرگترین درس ماتریالیسم تاریخی را از این گونه وقایع «سحرآمیز» می آموزند: نظم کنونی جهان و هیچ یک از قوانین غالب بر جهان نه مقدس است و نه پایدار. تمام مرتجعین عالم منجمله سران

جمهوری اسلامی با وحشت ناظر جوشیدن این احساسات در میان توده های مردم بودند. توده های تحت ستم ایران بدرستی با مشاهده این وقایع تاریخی خنده های شادی سردادند و سرنگونی حتمی رژیم سفاک جمهوری اسلامی را نتیجه گیری کردند. چنین جمعبندی از ذهن تمام ستمدیدگان جان به لب رسیده جهان در مورد حکام ارتجاعی خود گذشت. اینها آموزشهای با ارزشی هستند که تأثیرات عمیق و گسترده ای بر سیر تکوین جهان بر جای میگذارند.

دستان قدرتمند بحران سرمایه داری منگنه روحیه خموده توده های تحت ستم و استثمار را باز می کند و انرژی و توان طغیانگر نهفته در آنان را آزاد می سازد. آتشفشان خشم توده ها تاج و تختهای بیشماری را در چهار گوشه جهان به زیر خواهد کشید. حتی در کشورهای آرام امپریالیستی نیز چنین دورنمایی هویدا شده است؛ چه کسی تصورش را میکرد که یک دژ امپریالیستی مانند شوروی به این سرعت و این چنین بهم بریزد؛ در دژی دیگر یعنی

وقت

موقعیت ایدئولوژیک - سیاسی
جمهوری اسلامی

گردانندگان جمهوری اسلامی در طول ۱۱ سال حاکمیت شان تا بدین حد در بحران ایدئولوژیک قرار نداشته و تا بدین اندازه ایدئولوژی رسمی جامعه مورد استهزاء و تمسخر توده ها قرار نگرفته بود. اگر در اوائل انقلاب ایران ایدئولوژی اسلامی با پوشش «رهائیبخش» و «نجات دهنده محرومان» خود را مطرح نمود، امروزه در نتیجه تجارب زندگی سیاسی بر توده های میلیونی آشکار گشته است که این ایدئولوژی نه تنها هیچ نقش و انگیزه ترقی خواهانه و رهائیبخش ندارد بلکه در ردیف عقب مانده ترین و گندیده ترین ایدئولوژی های حاکم بر جهان می باشد. سردمداران این ایدئولوژی سعی داشته و دارند که اسلام را چیزی و رای جامعه و منافع «دنیوی» قلمداد کنند اما بروشنی روز مشخص شده که ایدئولوژی اسلامی بیش از هر چیز بیان منافع مادی اقلاری از طبقه بورژوا - ملاک حاکمه در ایران می باشد. ماهیت گردانندگان و سران جمهوری اسلامی در ارتجاعی ترین رفتارها و زشت ترین معاملات و وقیحانه ترین گفتارها و خونین ترین سرکوبهای توده ای نمایان شده است. در صحنه بین المللی و منطقه ای نقش ارتجاعی و دلال منشانه اسلام بطور کلی و نقش جمهوری اسلامی بطور خاص در وقایع

کشورهائی چون لبنان و افغانستان، آبرویی برای اسلام باقی نگذاشته است. نقش جمهوری اسلامی در بجان هم انداختن جناحهای امل و حزب الله در لبنان و دارودسته های گوناگون مجاهدین افغان تا فراخوان به لبنانی ها برای زد و بند با دولت دست نشانده غربی و به افغانی ها در وحدت با دولت «الحادی» نجیب و دهها توطئه چینی تهوع آور دیگر هر شکی نسبت به اینان را چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی در میان ستمدیدگان جهان بر طرف ساخته است.

در صفوف جمهوری اسلامی بحران ایدئولوژیک بیداد می کند. وحدت ایدئولوژیک صفوف دشمن بشدت تضعیف گشته است. اگر زمانی - بویژه اواخر عمر خمینی - ولایت فقیه خمینی بزمحت نقش وحدت دهنده ای را ایفا می کرد، این نقش، یعنی رهبری ایدئولوژیک، به مهره ای چون خامنه ای واگذار شد. معرفی خامنه ای بعنوان رهبر در کنار دهها آیت الله مرتجع و سابقه دار و مدعی، بیش از پیش شکنندگی وحدت ایدئولوژیک دشمن را نشان می دهد. وجود اسلام ناب محمدی تا اسلام شاهنشاهی، اسلام آمریکائی تا اسلام سعودی همه نشانه بحران در ایدئولوژی رسمی حاکم بر جامعه می باشد.

ایدئولوژی اسلامی در میان پایه اجتماعی رژیم نیز کاربری خود را از دست داده است. اگر اسلام زمانی اسلحه ای برای تحقیق پایه های رژیم و بظواهر تقویت «انگیزه های معنوی

وانقلابی» و یا «انگیزه های آن دنیایی و شهادت طلبی» بود، دیگر این کار آئی خود را از دست داده است. این روند بویژه بعد از خاتمه جنگ با عراق، ابعاد بی سابقه و عظیمی یافته است. پایه های رژیم بشدت سرخورده و منزوی گشته و فساد سر تا پای کارکنان مومنش را فراگرفته است. منفعت طلبی شخصی، مال اندوزی، زر پرستی، رشوه خواری، دزدی، سوءاستفاده از امکانات دولتی و مقام، اختلاس اموال عمومی و هزار و یک گونه فساد دیگر را میتوان جزء مشخصه کنونی بوروکراسی چندگانه رژیم دانست. این مسئله از آنچنان وسعتی برخوردار است که گوشه های کوچکی از آن همواره در دعوای روزمره جناحهای گوناگون رژیم و «هشدارهای» مطبوعاتی شان به یکدیگر منعکس میگردد. این موضوع بوضوح در فراخوانهای «روحیه دهنده» سران رژیم بچشم می خورد. وعده های الهی و بهشتی جای خود را به وعده های مادی داده است. جمهوری اسلامی برای برانگیختن پایه هایش به تبلیغاتی از قبیل: «به کسانی که فرزندشان در فاصله روزهای ۱۲ تا ۲۲ بهمن دنیا آمده و نامشان حزب الله یا روح الله باشد جایزه می دهد» دست می یازد.

بیروچیگی مفرط پایه های رژیم را بیش از هر جای دیگر در میان نیروهای نظامی در کردستان می توان مشاهده کرد. نگاهی کوتاه به عملیات نظامی امسال پیشمرگان در بقیه در صفحه ۶

آمریکا یخها زیر پای طبقه حاکم سفاک آن در حال آب شدن است. در چنین اوضاعی طبقات حاکم دست بهر توطئه ای میزنند تا نظام سیاسی و اقتصادیشان از ریشه کنده نشود؛ آنان سراسیمه تجارب طبقات استثمارگر جهان و تاریخ را زیر و رو میکنند تا موثرترین طرق «کنترل بحران» را بیابند و در این میان برای آرام کردن توده های خشمگین یادشان نمی رود که وعده های رفرم هم بدهند و یا حتی رفرمهای بی ضرری هم بکنند و تلاش نمایند بحران انقلابی در حال شکل گیری در بسیاری از این کشور ها را به بحران حکومتی تبدیل نمایند.

با بوجود آمدن تغییراتی در مناسبات امپریالیستهای آمریکائی و روسی آنان ممکنست به همیاری و اتحادهای بیشتر علیه انقلابیون جهان و جنبشهای رهائیبخش جهان بپردازند. این امر ممکنست وضعیت را از جوانبی برای این جنبشها سخت تر کند. اما یک حسن و فایده استراتژیک دارد: این امر موجب تقویت تفکر انقلابی اتکاء بخود در این جنبشها میشود؛ بعلاوه از آزادی عمل هر دو بلوک امپریالیستی در فریب دادن جنبشهای رهائیبخش و نفوذ در آنان میکاهد. و همه اینها برای انقلاب خوبست!

رخدادهای جهان، سریع و شگفت آور است.

درك عمیق از این تحولات برای فعالین کمونیست اساسی است. در چنین اوضاعی برای فعالین کمونیست این خطر است که در همه حوادث «گم» شوند و سرعت و درهم پیچیدگی اوضاع نگذارد که با هشیاری فرصتها را تشخیص داده و با سرعت عمل برپایه آن سازماندهی و کار انقلابی کنند. کمونیستهای انقلابی باید عاجل بودن اوضاع را عمیقاً درک کرده و یک لحظه از سازمان دادن تعرض سیاسی برای بسیج و سازماندهی انقلابی توده ها و افزودن بر قوا غافل نمانند. مهمترین نکته اینست که تمام رشته های نظم کهن در حال از هم گسیختن است، توده های مردم در می یابند که دولتهای مقتدر هیچ نیستند و حس تحقیر به دشمن در آنان افزایش می یابد. این چیزی است که انقلاب بدان نیاز دارد، و گشایشهای مهمی برای پیشروی پرولتاریای انقلابی است. افزایش روحیه یاس و سرخوردگی در میان روشنفکران سابقاً انقلابی دلیلی بر «بد» بودن اوضاع برای انقلاب نیست؛ اینان تحمل بی نظمی و هرج و مرج را ندارند - حتی اگر بی نظمی در نظم کهن باشد.

تبلیغات ضد کمونیستی دیوانه وار امپریالیستهای غربی نیز نشانه ضعف و جبن آنهاست. این هیستری دو علت دارد: هم دستپاچگی در مقابل حریف سوسیال

امپریالیست که سلاحهای تبلیغاتی آنان را با تصریح آنکه یک رژیم سرمایه داری و ضد کمونیست است خنثی کرده و دست آنان را خالی گذاشته است، و هم برای آن که کمونیستهای انقلابی را منفعل کنند و نگذارند که آنها از مرگ کمونیسم دروغین شوری و بحران در احزاب رویزیونیست برای گسترش کمونیسم انقلابی سود جویند. آنان در اوراق تبلیغی خود مداوماً فراخوان «مرگ کمونیسم!» را صادر میکنند. چرا آنان از ایده ای که «مرده است» تا این حد وحشت دارند؟ همه این ها دال بر آنست که باید بر تعرض سیاسی - ایدئولوژیک و عملی خود افزود و متهورانه تر از همیشه شیپور ظفرنمون کمونیسم را بصدا درآورد.

باید از مشکلاتی که بحران عظیم سرمایه داری و رقابتها برای امپریالیستها و نوکرانشان فراهم آورده استفاده کرد؛ باید خشم فروزان توده ها را فروزان تر کرد و انقلاب پرولتری را به پیش برد. فرصتهای بزرگ همیشه با مشکلات و پیچیدگی های بزرگ همراهند. با بی صبری انقلابی و پشتکار و با ثابت قدمی در اصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون باید بر یک بیک آنها فائق آمده و انقلاب را به پیش سوق داد.

وقت

کردستان بخوبی این را نشان میدهد که نه تنها نیروهای نظامی دشمن از روحیه تعرضی برخوردار نیستند بلکه تاب مقاومت چندانی در مقابل حملات قهرمانانه پیشمرگان را ندارند.

رژیم از سال ۶۰ به اینطرف هیچگاه در چنین انفراد سیاسی در میان توده ها بسر نبرده است. کمتر کسی است که در پس وقیحانه ترین شعارهای «ضد امپریالیستی» - که خود نیز اصراری بر تکرار آنها ندارند - نوکر منشی سران جمهوری اسلامی را نبیند. همه می دانند که اگر رژیم شاه نمی توانست بدون اجازه اربابان امپریالیستش آب بخورد این بار موعد زهر خوردن سران جمهوری اسلامی را همان اربابان باید تعیین کنند.

کارگران، دهقانان و توده های ستمدیده از احساس خشم و کینه و نفرتی عمیق و سوزان نسبت به جمهوری اسلامی انباشته گشته اند و حس انتقام در آنان زیاده می کشد. پایه های رژیم روزمره و به اشکال گوناگون توسط مردم تحقیر می شوند، مزدوران حزب الهی در محاصره دریای بیکران نگاهها و رفتار پر کینه خلق روزبروز بی روحیه تر می گردند و ارزشهای انقلاب اسلامی توسط مردم به سخره گرفته می شود.

در چنین شرایطی برای جمهوری اسلامی راهی بجز روی آوری هر چه بیشتر به ترور و ارباب باقی نمانده است. رژیم در ترس مدام از انقلاب و وقوع شورشهای توده ای قرار دارد. تمامی طرحهای گوناگون سرکوبگرانه و ارتجاعی و افزودن به دم و دستگاہهای کنترل پلیسی و ارباب عمومی برای جلوگیری از انقلاب است. خود سردمداران رژیم بیش از هر کسی به امکان وقوع انقلاب باور دارند. این امر آنچنان مشهود است که در اوج دعوای درونی مجبورند به یکدیگر تذکر دهند که مواظب دشمن مشترک یعنی انقلاب باشید. این نکته را موسوی اردبیلی در یکی از نماز جمعه ها چنین بیان کرد: «... جامعه دانشجویان، جامعه کارگران، جامعه پیشه وران، جامعه دهقانان ... یواش یواش بی تفاوت می شوند. اول بی تفاوت می شوند. بعد کم کم ناراضی می شوند و بعد خدای ناکرده تبدیل به ضد انقلاب می شوند... این مسئله آنقدر ظریف است که یک مرتبه می بینید یک انفجاری در جامعه شده.»

موقعیت جمهوری اسلامی در صحنه بین المللی نیز متزلزل تر گشته است. طرحهای بازسازی بر روی کاغذ مانده و در دالانهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از این دست به آن دست می گردد. چشم انتظار مراجع اربابان امپریالیست بودن موجب حاد شدن بیشتر تضاد های درونی هیئت حاکمه ایران می گردد. یکی از نمایندگان مزدور مجلس اسلامی

می گوید که اختلافات میانشان مانند زاویه منفرجه ای است که «هرچه بیشتر شود، نه تنها برنامه پنج ساله نمیتواند آنرا پر کند بلکه برنامه های ۵۰ ساله هم نمی تواند این دو خط را به هم نزدیک کند.» (البته کارگران و دهقانان و توده های ستمدیده با خوارها خاکی که بر پیکر متعفن جمهوری اسلامی خواهند ریخت، مشکل این نماینده زبون را نیز حل خواهند کرد.)

جمهوری اسلامی، مانند هر رژیم ارتجاعی یک کشور تحت سلطه، بنا به ماهیت خود مجبور است مرتباً به جناحهای مختلف حول جهت گیری های متضاد بین المللی بسوی این یا آن قطب امپریالیستی، و همچنین حول گرایشات متضاد رقابت جویانه سرمایه ها (اعم از دولتی یا خصوصی) تقسیم شود و جنگ قدرت را میان این جناحها مداوماً باز تولید کند. با توجه به بحران جهان امپریالیستی هیچ دورنمایی برای تخفیف این جنگ قدرت مشاهده نمیگردد.

تغییر و تحولاتی که در صحنه جهانی و رقابتهای امپریالیستی صورت گرفته، دست جمهوری اسلامی را در استفاده از تضادهای میان دو بلوک امپریالیستی شرق و غرب می بندد. سران جمهوری اسلامی این را بخوبی دریافته اند که چگونه اربابان برای حفظ مناقشان یکشبه می توانند برخی نوکران و سگان زنجیریشان را قربانی کنند. بی جهت نیست که جناحهای مختلف کمپرادوری هرچه بیشتر در سطح بین المللی نیز علیه یکدیگر توطئه می چینند و هر کدام سعی می کنند حنای جناحهای دیگر را در نزد اربابان امپریالیست بیرنگ جلوه دهند. نگاهی کوتاه به معاملات کشیف و پشت پرده و جنایتکارانه هر کدام از این جناحها در افغانستان و لبنان این مسئله را روشن می سازد.

اگر چه رویارویی دو ابر قدرت امپریالیستی بر سر ایران اشکال حاد گذشته را ندارد، اما آنان در چارچوب معادلات نوینی که سعی می کنند در جهان میان خود برقرار کنند، اشکال دیگری از رقابت را در ایران برای خود برمی گزینند. اینکه این رقابت چگونه انکشاف خواهد یافت امروزه بدلیل سیالیت مناسبات بین امپریالیستها در ابعاد جهانی چندان قابل پیش بینی نیست. در سال گذشته کیسینجر و سائروس ونس در رابطه با سیاستهای امپریالیسم آمریکا در قبال سیاستهای نوین شوروی نوشتند که آمریکا می تواند از این شرایط برای نظم بخشیدن به رفتار آن دسته از حکومتهایی که از راه بازی میان تضادهای آمریکا و شوروی نان میخورند، استفاده نماید. پس از انقلاب ایران و اشغال افغانستان در دوران ریاست جمهوری کارتر، امپریالیسم آمریکا یک طرح دفاعی بنام «دکترین کارتر اتخاذ کرد؛ طبق این طرح قرار بود که آمریکا از مرزهای ایران در مقابل

تهاجم نیرو های نظامی شوروی دفاع کند. اخیراً وزیر دفاع آمریکا اعلام نمود که بدلیل کاهش خطر شوروی مرکز طرح دفاع منطقه ای شان را به حوزه های نفتی شبه جزیره عربستان منتقل نموده اند و بدین جهت دکترین فوق الذکر را نیز ملغی کردند. یکی از خواسته های مصرانه امپریالیسم آمریکا در معاملات بین المللی اش با شوروی در مورد «مشکلات منطقه ای» است. این اسم رمزی است برای آن مناطقی که سابقاً تحت سلطه بلامنازع آمریکا بوده - همانند ایران - و اکنون چنگالهایش در آنجا سست شده است. آمریکا می خواهد بقصد احياء و تحکیم سلطه خود آزادانه به ماجراجوییهای سیاسی و احيانا نظامی در این کشور ها دست بزند و مطمئن باشد که این کار جرقه برخورد نظامی میان آمریکا و شوروی نخواهد شد، و در ضمن با اعتراض یا حرکات مشابه شوروی روبرو نخواهد گشت. همه اینها جمهوری اسلامی را بشدت می ترساند. (۱)

نگرانی سران جمهوری اسلامی از تغییر و تحولات کنونی در سطح بین المللی مشهود است. یکرز موسوی خویینیها فرو ریختن دیوار برلین را «توطئه ای علیه اسلام» می نامد، روز دیگر نماینده ای از مجلس ارتجاعی دستپاچگی خود را از بلای که بر سر نوریگا در پاناما آمد بیان می کند. این نگرانیها بوضوح در اظهارات دبیر شورای عالی امنیت ملی رژیم منعکس گشته است: «قطب بندی های دنیا در حال تغییر است. شاید قطب بندی آینده سیاسی دنیا بدقت برای کسی روشن نباشد. آیا جهان به سمت یک قطبی شدن پیش می رود؟ آیا جهان به سمت سه قطبی و چهار قطبی شدن پیش می رود؟ بهرحال این مسئله بزرگی است که ما باید با دقت بیشتری به این مسئله جهانی برای امنیت و منافع ملی خودمان بنگریم ... حوادثی که به دنبال تحولات اروپای شرقی بوقوع پیوست، سرآمد بدی بود. آمریکائیهها از این حوادث سوء استفاده کرده و همچنان مشغول سوء استفاده هستند. آنچه در پاناما اتفاق افتاد، یک زنک خطر برای همه ملتهای جهان سوم است ... منظره دستگیر کردن رئیس جمهور یک کشور و او را به زنجیر کشیدن و به کشور دیگر بردن و تصمیم به محاکمه گرفتن، زشت

۱- هم اکنون پاناداران امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای اروپائی فعالانه بدنبال آنند تا پیوندهائی را میان جناحهای مختلف اپوزیسیون ارتجاعی ایران در داخل و خارج کشور برقرار کنند و معاملات را جوش دهند تا اینکه یک «جبهه نجات ملی» شبیه رومانی برای «روزمبادا» حاضر و آماده داشته باشند. روشی که عبارتست از حفظ تمامی نهاد های حاکم و عوض کردن گروه بندی حاکم با ائتلاف نوینی از جریانات و افراد سیاسی ارتجاعی درون و بیرون حکومت.

ترین چهره ای بود که ... مشاهده کردیم.»
(اطلاعات ۱۷ دی)

بر موقعیت کنونی جمهوری اسلامی باید حدت یابی تمامی تضادهای بنیادین این سیستم را نیز افزود که مانند طناب داری بدور گردن آنها پیچیده شده است. دوران «بازسازی» جمهوری اسلامی، همانگونه که در شماره های قبلی نشریه حقیقت به تحلیل از آن پرداختیم، چیزی جز ادامه روند و اتکاء به ساختار اقتصادی - سیاسی - اجتماعی به ارث مانده از شاه نیست. تضاد های حدت یابنده کارگران، دهقانان، ملل ستمدیده، زنان و جوانان با حکومت جملگی ریشه در تضادهای پایه ای و حل نشده همان سیستم دارد. در میان مجموعه نقاط ضعف استراتژیک جمهوری اسلامی که بیش از پیش تشدید یافته، دو نقطه ضعف بیشتر از همه خود را نشان میدهد:

یکم، جمهوری اسلامی هر طرحی که بریزد و هر مغز متفکر و طراح امپریالیستی را هم که به خدمت بگیرد نمی تواند برای شکاف روز افزون میان شهر و روستا راه حلی بیابد. روند مهاجرت روستائیان از دهات به شهر در یکساله اخیر - علیرغم مانورهای گوناگون رژیم مبنی بر تقسیم زمینهای موات یا دادن زمین برای کشت موقت به دهقانان تا سرکوب توده های مهاجر - نه تنها کم نشده بلکه از افزایش چشمگیری برخوردار گشته و بر فقر و خانه خرابی دهقانان بی زمین و کم زمین افزوده شده است.

دوم، روند تمرکزی که رژیم برای سروسامان دادن به دستگاه بوروکراتیک و ماشین دولتی آغاز نمود شکاف میان مراکز و مناطق دور افتاده و ستمگری ملی موجود بر ملیتهای تحت ستم را شدت بخشیده است. دستگاه دولتی متمرکزی که امپریالیستها در ایران بوجود آوردند (عمدتا از زمان رضا شاه) و تا به امروز پا برجاست، متکی بر سلطه ملت فارس بر ملل دیگر است. این نابرابری جزئی لاینفک از ساختار سیاسی ایران بوده و در این چارچوبه هیچگونه راه حلی ندارد مگر تشدید آن. انعکاس این ساختار دولتی را حتی در ترکیب کابینه رفسنجانی و ترکیب فرماندهان ارتش و بویژه سپاه پاسداران نیز میتوان مشاهده نمود. ترکیبی که اکثریت قریب باتفاق آنان از فارسها می باشند. این مسئله موجب تفرقه بیشتر بین کل طبقه حاکمه ایران گشته و بورژوازی مللی که در قدرت سیاسی سهمی دارند - مانند بورژوازی آذربایجان - را نیز به موضع اپوزیسیون می راند. ناتوانی جمهوری اسلامی در جستن راه حلی برای این مسئله در جریان ترور قاسملو رهبر حزب دمکرات کردستان (کنگره هشتم) بوضوح مشاهده گشت. جمهوری اسلامی نتوانست کوچکترین امتیازی به حزبی بدهد که بارها و بارها آمادگی خود برای جاش شدن

را اعلام نموده بود.

براین نقاط ضعف باید موقعیت نیروهای نظامی رژیم را نیز اضافه کرد. روند تمرکز و ادغام سپاه و ارتش را که رژیم پس از قبول صلح با عراق در میان نیروهای نظامی خود آغاز نمود، نیروهای نظامی را در شرایط نامساعدتری قرار داد. این روند از یکسو تضاد های درون نیروهای نظامی را دامن می زند و آنوریتته های نظامی محلی را در مقابل آنوریتته های نظامی مرکزی قرار می دهد و از سوی دیگر، سازماندهی هرچه بیشتر قوای مسلح بشکل منظم، از قدرت تحرک و مانور آن می گاهد و آنرا در مقابل جنک پارتیزانی آسیب پذیرتر می سازد. به این روند باید بیروحیگی نیروی جنگی رژیم بویژه سپاه پاسداران را افزود. دیگر هر فرمانده سپاه و بسیجی که سابقا در جستجوی جانی در آن دنیا بود و حاضر بود برای آن بمیرد، فهمیده که بهشت واقعی در همین دنیای مادیت و بهتر است که بهشت را در زد و بند های نان و آبدار جستجو کند. سپاه پاسداران که «ایدئولوژیک» ترین نیروی مدافع این سیستم بود کلاه شاهنشاهی را رسماً جایگزین «ایدئولوژی» خود نمود. ارزشهای ارتجاعی ارتشهای منظم امپریالیستی قرار است جایگزین مناسبات بورژوا - فئودالی و مذهبی در سپاه (که بصورت اشکال ویژه ای چون پدر سالاری، ریش سفیدی و سنتهای بازاری و ... وجود داشته و دارد) گردد. رده بندی هایی که درون سپاه و بسیج صورت می گیرد موجب آن می شود که جمهوری اسلامی نتواند آنگونه که قبلا از وفاداری پایه های اجتماعی خود سود می جست، استفاده نماید. این مسئله را در پیامهای «فدایت شوم» روزمره سران رژیم به بسیجیها میتوان دریافت.

مجموعه تضادهای فوق هر چه بیشتر جمهوری اسلامی را بسمت از هم پاشیدگی می راند.

موقعیت توده

در گوشه و کنار کشور فصل نوینی از مبارزات و اقدامات توده ای گشوده شده است. اعتصابات بالنسبه وسیع و گوناگون کارگری بهمراه تظاهرات توده های بجان آمده از قحطی و گرانی در خیابانهای تهران، درگیریهای خونین دانشجویان با مزدوران رژیم تا زد و خورد های خونین در برخی از روستاها، شورش قهرآمیز توده ای در ایذه و علاوه بر آنها ادامه جنبش انقلابی کردستان همه و همه نشانه تغییری جدی در روحیات مبارزاتی توده هاست. اگرچه این مبارزات بطور خاص نشانه پایان یافتن دوران صبر و انتظار بعد از آتش بس در جنک ایران و عراق است، ولی مهمتر از آن نشانه حدت یابی تضاد های عینی جامعه و دوران پایانی شکست انقلاب می باشد.

اثرات روحی ناشی از شکست انقلاب بسیار قدرتمند بود، با این وصف نمی توانست مانع عملکرد تضادهای عینی جامعه گردد. توده ها - بویژه اقشار تحتانی جامعه - در اثر شدت ستم و استعمار و موقعیت ناامید کننده و بی حقوقی کامل مجبور به شورش و اعتراض اند و بالاجبار مقاومتشان برانگیخته می شود. تن دادن به ظلم، سکوت در مقابل دشمن، بی تفاوتی سیاسی، عادت به شکست و عوارض منفی گوناگون شکست انقلاب نمی توانست و نتوانست مدت مدیدی همانند دوران بعد از شکست ۲۸ مرداد ۳۲ دوام آورد. زیرا هم از لحاظ اوضاع عینی و هم موقعیت ذهنی، این شکست در شرایطی کاملاً متفاوت از آندوران صورت گرفت.

تفاوتی اساسی میان ایندو دوره (دوران بعد از شکست ۲۸ مرداد ۳۲ و شکست انقلاب ۵۷) موجود است. تفاوت در رخداد انقلابی عظیم می باشد. ما با توده هایی روبروئیم که تجربه عظیم انقلاب را از سرگذرانده اند. این يك نقطه قوت اساسی است. اثرات دوران انقلابی بر ذهن توده ها حك شده است. دورانی که بر آگاهی سیاسی توده ها به اندازه دهها و صدها برابر دوران آرامش افزوده گشت. بسیاری از توده های کارگر و دیگر زحمتکشان، عملکرد سیاسی طبقات گوناگون را مشاهده کردند و منافع طبقاتی پشت ادعاها و رفتار نیروهای سیاسی و احزاب مختلف را بعینه در صحنه سیاسی دیدند و بدرجاتی به نقاط قوت و ضعف نیروهای انقلابی واقعی آشنا گشته و در تجربه عملی نقش دولت، ارتش، بورکراسی و ... را دریافتند.

از سوی دیگر، اگر انقلاب ایران در انتهای دهه ای آغاز شد که مشخصه اش افت انقلابات و جنبشها در سطح جهانی بود، شکست آن هم در شرایطی صورت گرفت که بحران و رقابت امپریالیستی دنیا را بلرزه افکند؛ در نتیجه امپریالیستها در موقعیتی نبودند (و نیستند) که ثبات سیاسی و رونق اقتصادی برای طبقه بورژوا - ملاک در جامعه بحران زده ایران تضمین نمایند. در دهسال گذشته ایران یکی از کانونهای تجمع تضاد های مهم جهان بود. در خلیج کشتی های جنگی نیروهای امپریالیستی رقیب کنار هم رژه می رفتند و در افغانستان ارتش يك ابر قدرت امپریالیستی به خاک و خون کشیده می شد و به دلیل تلاطمات سیاسی گوناگون در جامعه و جهان حساسیت سیاسی توده ها نه تنها در مجموع فروکش نکرد بلکه روزبروز افزایش یافت. خود حکومت بحران زده جمهوری اسلامی و جهان امپریالیستی بطور روزمره توده ها را به زندگی سیاسی می کشند. وقایع جهان بیش از پیش به توده های مردم یاری می رساند که گرد و غبار یاس ناشی از شکست انقلاب را کنار بزنند و با امیدواری انقلابی به موضع تعرض سیاسی باز گردند. هر بقیه در صفحه ۲۶

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در گرامیداشت پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

تشبیه شده مانند مائوتسه دون موجود نیست و ما صاحب آنچنان پیروزی مشترکی که بتوان گنت اغتشاش و جهت گم کردگی درون انقلابیون را بطور کامل درهم شکسته باشد، نیستیم. بیانیه، قادر گشت تا جهت گیریها و سنتزهای مهم و صحیحی را به پیش گذارد و خط فاصل دقیق و روشن با اپورتونیسیم و رویزیونیسم را ترسیم نماید. بیانیه توانست نگرش پایه ای و جهت گیریهای برنامه ای بمنظور تکامل سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی جنبش بین المللی کمونیستی را بسوی یک انترناسیونال نوین به پیش بگذارد و جمع بندی صحیحی از تجارب مثبت و منفی جنبش بین المللی کمونیستی ارائه دهد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بیانیه آن، آغاز یک مرحله برجسته است در مارش طولانی ای که توسط مائوتسه دون و علم م - ل - اندیشه مائو علیه رویزیونیسم، براه افتاد. پیشرفتهای بکف آمده در دوره پلمیکهای سالهای ۶۳ - ۱۹۶۲ و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، تعلیم و پرورش نسل نوینی از انقلابیون کمونیست بمشابه میراث داران آن جنبشهای فکری و عملی عظیم، عقبگرد جدی سال ۱۹۷۶ و سپس پیروزیهای سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی دوباره بکف آمده از طریق برگزاری اولین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانها در سال ۱۹۸۰ و سپس برگزاری دومین کنفرانس در سال ۱۹۸۴ و تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انتشار بیانیه و... تمامی اینها، مراحل گوناگون را در مارش طولانی کمونیسم انقلابی علیه رویزیونیسم نمایندگی می کنند. پس، مواضع بازیافته و سنتز شده توسط ریم و بیانیه می بایست تحکیم و گسترش یابند.

وظیفه ای جدی که امروز مقابل پای پرولتاریای انترناسیونالیست می باشد، دستیابی به خط مشی عمومی جنبش بین المللی کمونیستی و ساختن انترناسیونال نوین کمونیستی - در کوتاهترین زمان ممکن - است. این پروسه مسلما با گذر کردن از مراحل برداشتن گامهای ضروری و برپایه نگرش و سنتزهای منعکس گشته در بیانیه و با دستیابی به شناخت عالیتر از طریق مجادلات و مبارزه اصولی تحت هدایت علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، متحقق خواهد گشت. آخرین بخش بیانیه به این مسئله پرداخته و می

رویزیونیستها، «مرگ» کمونیسم و مائوئیسم را اعلام داشتند و کوشیدند با استفاده از این فرصت، روحیه پرولترهای انقلابی و رهروان مائوتسه دون را بشکنند و به چشم نسل نوینی از انقلابیون که تازه به میدان نبرد طبقاتی وارد میشدند، خاک بپاشند. بورژوازی - از هر شکلش - میخواست پرولتاریا را از میراث انقلابی محروم سازد، اما چنین نشد. بذر افشاندن شده توسط رفیق مائوتسه دون باروتتر، و آموزه های مارکسیستی - لنینیستی، عمیقتر و قوام یافته تر از آن بود که با یک شکست از صحنه حذف شود. جریان مائوئیستی نه تنها در مقابل تندباد بحران ایستادگی نمود، بلکه با چشمان باز کوشید خلاف جریان عمومی به پیش رود. دهه ۱۹۸۰، با سر بلند کردن دوباره کمونیستهای اصیل و انقلابی در عرصه تئوری و پراتیک آغاز گشت. تلاش برای ارائه جمع بندی علمی و انقلابی از دلائل شکست پرولتاریا در چین، و اعلام رسای حیات مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، سرفصل این دهه بود. مائوئیسم قد برافراشت تا باردیگر امید و شور و اعتماد به انقلاب و پیروزی را در دل ستمدیدگان برانگیزد.

با تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انتشار بیانیه به جریان بحران ضربه ای جدی وارد آمد و حتی مهمتر از آن، تکاملی تعیین کننده هم در بعد ایدئولوژیک - سیاسی و هم تشکیلاتی تحقق یافت. این، فی الواقع تجلی پیروزی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در نبردی تعیین کننده علیه رویزیونیسم بود. در غیر اینصورت، متحقق گشتن چنین جهشی اساسا غیرممکن بود.

این دستاورد عظیم، تنها می تواند و باید بعنوان محصول مبارزه تئوریک و پراتیکی که توسط کمونیستهای انقلابی مسلح به علم م - ل - اندیشه مائوتسه دون صورت گرفته توضیح داده شود و باید اینگونه نیز درک شود. در غیر اینصورت ماهیت و حقیقت نهفته در چنین کار و دستاورد سترگی، بدرستی درک نخواهد گشت. بیانیه، پلاتفرمی بسیار پیشرفته می باشد و دربرگیرنده جوانب مهمی از خط ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی پرولتاریای انقلابی. امروزه در شرایطی کمونیستهای انقلابی اتحاد خود را برپایه بیانیه بنمایش می گذارند که طبقه ما در هیچ کشوری قدرت سیاسی ندارد، یک رهبری با آتوریته بحق و

امسال پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، بدین مناسبت جنبش ما و احزاب و سازمانهای شرکت کننده در آن، پرولترهای آگاه و انقلابیون سراسر جهان را به گرامیداشت این سالگرد فرا خوانده اند. در کشورهای گوناگون که احزاب و سازمانهای عضو و طرفدار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موجودند، کارزارهایی حول ترویج و تبلیغ این جنبش و بیانیه آن انجام گرفته است. برگزاری جلسات مخفی و علنی - در هر آنجایی که امکانش موجودست - سخنرانی و بحث، برگزاری کنسرتهای موسیقی انقلابی، برگزاری نمایشگاه عکس، نمایش فیلمهای انقلابی و بحث حول آن، فروش بیانیه و پخش اعلامیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت پنجمین سالگرد در ابعاد وسیع، پخش و تبلیغ پوستر جنبش بدین مناسبت، شعارنویسی در محل زندگی توده های پایه اجتماعی و میان آنان رفتن و توضیح مواضع جنبش، و ابتکارات گوناگون برای تبلیغ این جنبش و جمع آوری کمک مالی و... از آن جمله اند. این کارزارها همچنان ادامه دارند و ما تمام توده های انقلابی را به شرکت در آن و مهمتر از همه دست زدن به ابتکار عمل در پیشبرد این کارزار تحت شرایط مخفی، فرا می خوانیم.

تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تحول پراهمیتی را در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی نمایندگی میکند و گام تاریخی تعیین کننده ای در جهت سد نمودن بحران جنبش بین المللی کمونیستی می باشد - بحرانی که در مقیاس جهانی و خصوصا متعاقب مرگ مائوتسه دون و کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی نوین در چین، پیکر جنبش بین المللی کمونیستی را در هم پیچاند. ضربه ناشی از کودتای بورژوازی در چین، باعث بحران و آشفتگی در صفوف کمونیستهای همه کشورها گشت. برخی جریانات در مواجهه با اوضاع نوین به اپورتونیسیم و ارتداد درغلتیدند و مداح کودتاگران شدند؛ گروهی صحت علم رهایی پرولتاریا و امکان سوسیالیسم را زیر سؤال بردند و انحلال طلب گشتند؛ بسیاری نیز تحت فشار شرایط دچار تزلزل شده و سانتریسم برسر اندیشه مائو را پیشه نمودند.

بدینگونه ارتقا داد: «کارگران و خلقهای ستمدیده سراسر جهان متحد شوید». این شعاری بغایت پیشرفته و انقلابیست که ریشه در مناسبات جهانی امپریالیستی دارد و از آن نشئت گرفته و منافع انقلابی مشترک و بهم پیوسته کارگران و خلقهای ستمدیده سراسر جهان را بطور فشرده بیان میکند. این صرفاً يك شعار انقلابی با اهمیت اندک عملی برای تکامل انقلاب در يك کشور خاص نیست، بلکه با امکان و درجه پیشروی در يك کشور مشخص و سیر انقلاب پرولتری در مقیاس جهانی، ارتباطی دیالکتیکی دارد. این شعار مهر تائید تاریخ را بر خود دارد و بدین معناست که انقلاب جهانی پرولتاریائی اساساً از دو مولفه (انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی پرولتاریا و متحدینش در دژهای امپریالیستی و جنبش رهاییبخش یا انقلاب دمکراتیک نوین ملل و خلقهای تحت انقیاد امپریالیسم) تشکیل شده است و بهمانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: «اتحاد میان این دو، جریان انقلابی کماکان سنگ بنای استراتژی انقلابی در عصر امپریالیسم می باشد» بنابراین، انترناسیونالیسم، يك اصل اخلاقی و یا صرفاً ایده ای خوب برای کمک رسانی به انقلاب در دیگر نقاط جهان و یا فقط توضیح همسرنوشتی کارگران يك کشور با کارگران کشور دیگر و یا تنها به انجام رساندن يك وظیفه محوله از جانب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در دوره هایی معین، نمی باشد؛ انترناسیونالیسم حقیقتی است استوار بر این واقعیت که طبقه کارگر يك طبقه واحد جهانیست و موقعیت و مبارزه اش توسط قوانین حرکت کل نظام جهانی امپریالیستی مشروط می گردد، طبقه ای که رهائی اش مشروط به الغای طبقات در سراسر جهان و رهایی کل بشریت می باشد. به همین دلیل است که انترناسیونالیسم، دیدگاه ایدئولوژیکی پرولتاریاست و بدون مسلح بودن به چنین بینشی، سخنی از تاسیس يك حزب کمونیست انقلابی و يك انقلاب واقعی و تابه آخر نمی توان بر زبان آورد. بیک کلام، اگر کسی در انقلاب کردن جدی است و میخواهد حزبی انقلابی بنا نهد و انقلاب را در کشور «خودش» بطور پیروزمند تا به آخر برساند، در چنین صورتی ناگزیر می باید انترناسیونالیست باشد و درك صحیح و تعمیق یافته از جایگاه آن داشته باشد.

فهمیدن رابطه دیالکتیکی میان این موضوعات با وظیفه عاجل ایجاد حزب کمونیست انقلابی در ایران، امری تعیین کننده برای ما و پیروزی ما می باشد. هدف استراتژیک حزب کمونیست، متحقق ساختن کمونیسم جهانی است. این استراتژی پرولتاریا در سراسر جهان است. افق دید پرولتاریائی آگاه نه محدود و در چارچوبه مرزهای «ملی»، بقیه در صفحه ۱۰

دامنگیر رویزیونیسم بین المللی گشته و خیزشها و اعتراضات توده ای در سرتاسر «اردوگاه» شوروی، اوضاع را هرچه بیشتر برای کار و فعالیت کمونیستی انقلابی مهیا میسازد.

مجموعه نظام حاکم بر جهان تضعیف گشته و شکافهای عظیمی بر ارکانش نمودار شده اند. فاکتورهای انقلاب در سراسر جهان، اعم از کشورهای امپریالیستی و ملل تحت ستم، رشد کرده و در افق تحولات، چشم اندازهای روشنی بسود انقلاب پرولتاریا و متحدان ستمدیده اش بچشم می خورد. در چنین شرایطی که رویزیونیستها و اپورتونیستهای رنگارنگ به مبارزه انقلابی توده ها خیانت ورزیده و به اشکال گوناگون میکوشند تا توده های بپاخاسته را به سازش با دشمنانشان و آرامش فرا خوانند، این تنها انقلابیون راستین و بیش از همه نیروهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که مبارزه قهرآمیز توده ای را برپا داشته و یا به تدارك آن مشغول میباشند. اما، مسئله اینست که در صورت فقدان قوای متشکل طبقه انقلابی - یعنی حزب کمونیست انقلابی - و نیز علیرغم تمام فداکاری و از جان گذشتگی توده ها، امکان انجام انقلابی واقعی نخواهد بود. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اینمورد میگوید: «تجربه نشان میدهد که انقلاب پرولتری فقط از طریق يك حزب پرولتاریائی اصیل مبتنی بر علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه و دون، و برپایه خط لنینی که قادر به جذب و تربیت بهترین عناصر انقلابی پرولتاریا و دیگر بخشهای توده است، میتواند به انجام رسد و به پیش برده شود. امروز در اکثر کشورهای جهان چنین حزبی موجود نیست..... تاسیس و تحکیم احزاب اصیل مارکسیستی - لنینیستی، وظیفه حیاتی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی است.» و ادامه داده «در کشورهای که هیچ حزب مارکسیست - لنینیستی وجود ندارد، وظیفه فوری انقلابیون کمونیست تشکیل چنین حزبی به یاری جنبش بین المللی کمونیستی است.»

برای ما کمونیستهای انقلابی، مسلح بودن به بینش انترناسیونالیستی و حرکت برپایه منافع همه جانبه پرولتاریائی بین المللی و ارجح دانستن آن، جزء مهم و تعیین کننده ای در تشکیل حزب و پیشبرد پیروزمند جنگ برای کسب انقلابی قدرت سیاسی می باشد. انترناسیونالیسم، حلقه ای تعیین کننده در زنجیره اصول کمونیسم است. مارکس، در همان اوان تشکیل انترناسیونال اول کمونیستی، شعار اتوپستی «مردم سراسر جهان برادرند» را به نقد کشیده و بکناری نهاد و شعار «کارگران سراسر جهان متحد شوید» را جایگزین آن نمود. بعدها با تکامل سرمایه داری به امپریالیسم و تقسیم پایه ای جهان به ملل ستمگر و ملل ستمدیده، لنین این شعار را

گوید: «در گرهگاه کنونی تاریخ جهان، پرولتاریائی بین المللی باید وظیفه ایجاد تشکیلات خویش، یعنی يك انترناسیونال نوع جدید متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، و گسترش تجارب ارزشمند گذشته را بدوش گیرد. این هدف باید جسورانه به پرولتاریائی بین المللی و داغ لعنت خوردگان جهان اعلام گردد - با همان جسارت انقلابی پیشینیانمان، از کموناردهای پاریس تا شورشگران پرولتری شانگهای که جرات کردند زمین را بلرزه درآوردند و مصمم بر انجام «غیرممکن» (ساختمان جامعه کمونیستی) شدند. پروسه ایجاد چنین تشکیلاتی احتمالاً درازمدت خواهد بود. مهمترین وظیفه ای که در این رابطه در برابر مارکسیست - لنینیست ها قرار می گیرد، دست یافتن به خط مشی عمومی و يك شکل صحیح و زنده تشکیلاتی منطبق بر واقعیات پیچیده جهان کنونی و مصاف طلبیهای آن است.»

امسال در شرایطی پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را برگزار میکنیم که جنبش ما طی این سالها روزبروز قویتر گشته و پیشروی و گسترشی مداوم داشته است. جنگ خلق در پرو، تحت رهبری حزب کمونیست پرو، که یکی از احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، برغم تشدید جنایات عظیم نیروهای مسلح ارتجاعی و توطئه های گوناگون امپریالیستها، جسورانه گسترش یافته و در میان ستمدیدگان جامعه بیش از پیش ریشه می دواند. طی پنج سال گذشته، موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بیانیه در مقیاس بین المللی کمک بزرگی بود به انقلابیون کمونیست کشورهای مختلف جهان که با وظیفه عاجل تشکیل يك حزب پیشاهنگ پرولتری مواجهند. آنان در راه تحقق این وظیفه دشوار و عالی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک و الهام می گیرند.

در دوران پیشاروی، اوضاع عینی به نفع تحکیم و گسترش خط بیانیه و احزاب و تشکلات عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. امروزه ما در جهانی بسر میبریم که بحران عمیق و دامنه دار نظام بین المللی امپریالیستی، توده های مردم را بیش از گذشته به ورطه گرسنگی و فقر و بندگی و کشتار می کشاند و نتیجتاً فعالیت توده ها در مواجهه با این وضعیت در ابعاد گسترده ای افزایش می یابد. بسیاری از توده هایی که در دوره های «صلح» و «آرامش» اجازه می دادند که هست و نیستشان بدست یغماگران امپریالیست ربهوده شود، توسط فشارهای مرگبار زندگی، به میدان فعالیت و مبارزه و اعتراض علیه امپریالیسم و در اشکال گوناگون، کشانده میشوند و تحولی واقعی و ریشه ای را طلب میکنند. این امری مختص به قلمروی امپریالیسم غرب نمی باشد، بحرانی که

زنده باد

که به دور دستها یعنی به جامعه ای عاری از طبقات، جامعه کمونیستی، کشیده میشود و رسالت بنا نهادن چنین جامعه ای را تاریخ بدوش پرولتاریا - بمشابه يك طبقه واحد جهانی - قرار داده است. پیشروی در جاده کمونیسم در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بنا به ساخت اقتصادی و اجتماعی متفاوت ایندو، از مراحل و پروسه های متفاوت گذر میکنند؛ اما کلیه این مراحل، يك پروسه واحد یعنی پروسه انقلاب جهانی پرولتری با يك هدف استراتژیک واحد را نمایندگی میکنند. حزب انقلابی طبقه کارگر، باید از همان بدو تاسیس بر چنین درکی استوار گردد و توده های کارگر و سایر توده های انقلابی را بروی این درک و برای حرکت بسوی حداکثر خواست، بسیج و تربیت نماید؛ در غیراینصورت طبقه کارگر، بویژه در دوران پس از کسب قدرت، در برابر نیروهای حافظ نظم کهن - چه از درون کشور و چه از بیرون - که بقصد نابود سازی و یا به تسلیم واداشتن انقلاب و محدود ساختن دامنه آن تعرض و تهاجمی وحشیانه را - در تمامی عرصه ها - سازمان میدهند، خلع سلاح گشته و قادر نخواهد بود تعرض متقابل خود را در مسیر پرپیچ و خم انقلاب جهانی و دستیابی به جامعه نوین کمونیستی، براه اندازد و به پیش برد.

پیشبرد امر انترناسیونالیستی، چه در عالیترین سطوح آن یعنی برپائی جنگ خلق در ایران تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی و به ثمر رساندن انقلاب در ایران، چه بصورت تلاش و کملک در ایجاد و ساختن حزب کمونیست انقلابی در هر آنجایی که رفقای ما موجودند و حزبی انقلابی موجود نیست و تقویت احزاب مائوئیستی موجود، و چه بصورت پیشبرد کارزارهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، خود جزئی مهم از کار پایه ای یعنی کار حزبی ماست. تعلیم و پرورش توده های انقلابی برپایه بینش انترناسیونالیسم پرولتری و بحول خط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، از طریق تبلیغ و ترویج خط آن و بردن بیابیه به میان توده ها، و همچنین جمع آوری کملک مالی برای این جنبش و بخرج دادن ابتکارات گوناگون در بسیج و متشکل کردن هرچه بیشتر و وسیعتر توده ها بحول کارزارهای عملی و غیره، تماما عنصری تعیین کننده در پروسه آگاهی کمونیستی دادن به توده های انقلابیست.

نگرش انترناسیونالیستی جزئی مهم از تدارک ما برای کسب انقلابی قدرت سیاسی است و این دیدگاه می باید در نحوه تدارک ما منعکس شود. شیوه تدارک پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی با شیوه طبقات دیگر متفاوت است، ما به شیوه خود تدارک می بینیم و دیگران با شیوه خود. انعکاس چنین دیدگاهی در کار تدارک ما برای برپائی جنگ، ابعاد گوناگون دارد.

توده انقلابی باید با این درک و این نقطه عزیمت پرورش یابد که موضع استراتژیک و تعیین کننده برای ما بنا نهادن پایگاه سرخی برای انقلاب جهانی است. ما - پرولتاریای انقلابی - در پی گرفتن «سهم» خود و یا «جائی در زیر آفتاب» برای خود، نمی باشیم. ما از آن دسته طبقات و گروههای اجتماعی نیستیم که پس از کسب قدرت اینطور تصور کنیم که «ما کار خود را کرده ایم و بار خود را برده ایم»، چرا که حتی اگر موفق به کسب قدرت بشویم، در صورتیکه از منافع کل طبقه مان در سراسر جهان حرکت نکنیم و در صورتیکه اوضاع جهانی را در کلیت خودش مورد نظر قرار ندهیم و در پی گسترش انقلاب جهانی نباشیم، آنگاه در محاصره ایدئولوژیک - سیاسی (مشکلات اقتصادی بکنار) دنیای کهن دیر یا زود خرد و خفه خواهیم شد. بنابراین اگر حقیقتا دل در گروی رهایی همه زحمتکشان و ساختمان سوسیالیسم داریم، بطور اجتناب ناپذیر باید نقطه عزیمت خود را انترناسیونالیسم پرولتری قرار دهیم و توده های پایه اجتماعی را بروی این بینش تربیت کنیم، چنین تربیتی، جزئی تعیین کننده از تدارک جنگ ما و پیشبرد پیروزمند آن می باشد.

سرمایه داری از همان آغاز پیدایش، در سطحی بین المللی عمل میکرده است، اما این عملکرد با گذر به عصر امپریالیسم دچار تحولی کیفی گشت و اقتصادیات ملل سراسر جهان با عمق و گستردگی کیفیتا عظیمتری درون دینامیسم انباشت جهانی سرمایه داری، ادغام گشت. این مسئله بطور ناگزیر تحولی نوین را در ارتباط با تاثیرات و تداخلات پروسه های انقلاب بر یکدیگر در کشورهای گوناگون جهان، باعث گشت. هرگونه ترك و شکافی در هر يك از حلقه های زنجیره نظام امپریالیستی - چه بصورت بروز بحرانهای امپریالیستی و چه بشکل تلاش پرولتاریا و خلقهای ستمدیده برای انقلاب - کل زنجیره نظام بردگی را به تکانهای شدید وامیدارد. این يك قانون عمومی در عصر امپریالیسم است. بطور مثال انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین سوسیالیستی نه تنها موجب شکل گیری احزاب مارکسیستی - لنینیستی نوین در سراسر جهان گشت بلکه به مبارزات رهاییبخش خلقهای تحت سلطه امپریالیسم تحرك بخشید و تاثیرات مهمی بر پرولتاریا و توده های انقلابی درون کشورهای امپریالیستی گذارد. تاثیرات انقلاب و متقابلا شکست انقلاب ایران بر سیر تکوین روند انقلاب در جهان را نمی توان نادیده گرفت. این صحیح است که نوع و شیوه تدارک پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی در دو دسته کشورها - امپریالیستی و تحت سلطه - متفاوت است، اما تدارک انقلاب در يك کشور می تواند تسریع عمل انقلابی و بطور مشخص جنگ انقلابی در کشور دیگر باشد و در صورتی که در راس این

تدارک - در هر دو نوع کشور - پرولتاریای انترناسیونالیست قرار گرفته باشد، قادر خواهد بود تا از فرصتهای انقلابی حداکثر سود جوید و پیشرویهای عظیم را سازمان دهد.

در مورد ایران، بنا به جایگاه پراهمیت و استراتژیکش در این نقطه توفانی از جهان، ادغام و تداخل چندین پروسه انقلابی دور از انتظار نیست. آنگاه که جنگ خلق در این خطه از جهان برپا گردد، آتش آن بهر سوی جهش خواهد کرد و خرمناهای خشك و مستعد را نه فقط در چهار گوشه ایران، که در سراسر منطقه نشانه خواهد گرفت. صلاهی جنگ خلق به زبانهای گوناگون در دشتها و کوهستانهای مجاور يك ابرقدرت امپریالیستی، در مرزهای پراشوب چهار کشور، در میان ستمدیدگان گرد و عرب، ترك و ترکمن، افغان و بلوچ طنین افکن میشود. آنگاه پرولتاریا پایگاه سرخی خواهد داشت که قفل انقلاب خاورمیانه را همدوش سایر گردانهای پرولتاریای جهانی در منطقه می گشاید و انقلاب جهانی را جهش وار به پیش میراند. بطور عینی و بدون شك زمانیکه پرولتاریا در ایران جنگ خلق را برپا دارد، اگر در کشورهای همسایه جنگ خلق تحت رهبری مائوئیستها آغاز نشده باشد، بروی پیشبرد و تسریع این پروسه در آن نقاط تاثیرات شگرفی خواهد گذاشت. روحیه عمومی توده تحت ستم در این کشورها به جایگاه عالیتری صعود خواهد کرد، پیشاهنگ پرولتری در این کشورها با فرصتهای عظیم برای تسریع امر تدارک انقلاب و آغاز پرورش خود روبرو خواهد گشت و دشمنان طبقاتی - دشمنانی مشترك - از چهار گوشه در محاصره انقلاب قرار خواهند گرفت.

برای دوری جستن از شوونیسم و ناسیونالیسم - در چارچوبه انقلاب در ایران - نیز باید بینش انترناسیونالیستی داشت. ایران کشوری چند ملیتی است، شعار پرولتاریا در اینمورد «حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی» است. ما بهمانگونه که لنین بارها تصریح کرد، خواهان تامین وحدت و اتحاد آزادانه ملت‌های گوناگون هستیم. ما خواهان این هستیم که پرولتاریای درون ملت‌های گوناگون اعم از گرد، ترك، بلوچ، ترکمن، فارس و درون يك حزب کمونیست واحد بمشابه پیشاهنگ پرولتری متشکل گشته و امر رهبری انقلاب در این خطه را بعده گیرند. آنچه بطور خودبخودی در وضعیتی با ویژگی چند ملیتی این جامعه عرض اندام میکند، شوونیسم زشت و ارتجاعی فارس و محدودیت ناسیونالیستی است. پرولتاریای انقلابی از هردوی این امراض بری است، اما آنچه او را از این انحرافات میری میسازد، دیدگاه انترناسیونالیستی و جهان بینی علمی انقلابیست است که در هر شرایط و قبل از هرچیز منافع عمومی انقلاب پرولتری جهانی را مد نظر میدارد. برای تربیت توده های انقلابی از هر ملیتی نیز باید پیش از همه این

خویش فرا می خواند تا در کلیه عرصه ها - منجمله عرصه مالی - به پیشرفتهای آتی جنبش ما یاری رسانند.» به مسئله تامین مالی و جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، باید بمتابه يك کارزار سیاسی نگریسته شود. در واقع زمانی که از توده ها کمک مالی دریافت می شود یعنی آنها به امر پیشرفتهای این جنبش متعهد تر شده و درگیر امر انقلاب می شوند. درگیر کردن توده های هرچه بیشتر در امر کمک مالی، بمعنای سهیم شدن و درگیریشان در ساختن این جنبش است و مسئله بهمینگونه باید درک شود. ما باید آنچه انترناسیونالیسم پرولتری را در میان صفوف توده تبلیغ و ترویج کرده و ابعاد تعیین کننده چنین دیدگاهی را ترسیم کنیم که خود بطور آگاهانه و داوطلبانه گام به پیش نهند و این جنبش و پیشرویهای آن و معضلات آنرا بمتابه بخشی از انقلاب خود درک کنند و مسئولیتهای بیشتری را در عرصه های متنوع بدوش گیرند. اهمیت ندادن به مسئله جمع آوری کمک مالی و یا با درکی بجز آنچه گفته شد به این مقوله نگاه کردن، نشانه درک و بینش پرولترانی است. درکی که متعقد به اتکا بر توده ها نیست و بخود بصورت ناجی توده می نگرد و نمی خواهد به توده بیاموزد که خود نجات دهندگان خود هستند.

تمام رفقای سازمانی و توده های انقلابی که از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) حمایت میکنند، باید به اهمیت برپائی جنک خلق و پیروزی ما در نبرد مسلحانه و همچنین پیروزی خط ما در مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی با انحرافات گوناگون و اهمیت و جایگاه دیدگاه انترناسیونالیستی برای پیشرویهای بیشتر جنبش بین المللی کمونیستی، آگاه باشند. پیشرفت و تلاشهای طبقه ما در هر نقطه از جهان از پیشرفتهای تئوریک و پراتیک گردهای دیگر پرولتاریا در مقیاس جهانی تاثیر گرفته و بر آن تاثیر می گذارد. تمامی کادرها، اعضا، هواداران متشکل اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و توده های انقلابی باید بدرستی و در کوره انجام پراتیک انقلابی جایگاه تعیین کننده انترناسیونالیسم پرولتری، معنای شکل گیری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و اهمیت موجودیت آنرا برای پیشبرد امر انقلاب جهانی درک کنند، و با تمام توان خود برای تقویت و گسترش این جنبش مایه بگذارند و وسیعترین توده انقلابی را حول آن بسیج و متشکل سازند. بازسازی ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) براساس و با مسلح شدن به چنین بینشی صورت پذیرفت. این یکی از بزرگترین نقطه قوتهای ما می باشد که باید آنرا محکم در دست گرفته و مرتباً صیقل دهیم.

جنبش بر خیزید.» اینکه يك تشکیلات بلحاظ مالی چگونه تامین میشود، منابع اتکایش کجاست و از چه طرق و به چه شیوه هایی معضلات مالی خود را حل میکند، خود زمینه و عرصه بسیار تعیین کننده ای است برای تشخیص خط ایدئولوژیک - سیاسی آن تشکیلات و جهتگیریهایش. انحطاط ایدئولوژیک - سیاسی و آغاز سراسیمه و فساد بسیاری جنبشها بطور مشخص و در بسیاری مواقع پیش از هر چیزی در آنجا منعکس گشت که اتکای خود را بر توده ها برای حل معضلات تدارکاتی و مالی برداشته و چشمان خود را به دستان «پربرکت» و «سرشار از امکانات مالی و تسلیحاتی» امپریالیستها و نوکرانشان دوخت و دقیقاً از همان زمان ناقوس مرگ آن جنبش بصدا درآمد. این تجربه تلخ و گزنده بارها و بارها در تاریخ جنبشها، احزاب و سازمانهای مختلف مشاهده گشته است. این یکی از نقطه ضعفهای بسیاری جنبشها بوده و امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها نیز بخوبی به آن واقفند. ضجه های نومیدانه امپریالیستها در باره اینکه «حزب کمونیست پرو» به هیچ صراطی مستقیم نیست و بهیچ طریقی نمیتوان کاتالی به آن زد، بخشا ناظر بر این مسئله است که این حزب آگاه و روشن بین با هشیاری تمام، کلیه نیرنگها و ترفندهای ارتجاع را خنثی کرده و با اتکای مطلق بر کارگران و دهقانان فقیر و سایر توده های انقلابی، گام بگام کلیه معضلات مقابل پا منجمله مشکلات عدیده تسلیحاتی و مالی را از میان بر میدارد. بقول خود این رفقا: «روزهای آغازین محقرانه بود. تقریباً بدون اسلحه مدرن. ما جنگیدیم، پیشرفت کردیم و از کوچک به بزرگ رشد نمودیم. آتش ضعیف ابتدایی، شعله های سرکش و خروشنده عظیمی گردید که اکنون در حال گستردن، بسط جرقه های انقلاب و پیش بردن جنک خلق می باشد» و تمام اینها ممکن گردید بواسطه موجودیت پیشاهنگی پرولتری که به انقلابیترین ایدئولوژی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، مسلح بوده و جوهر این حکم خدشه ناپذیر که «توده ها سازندگان تاریخند»، را عمیقاً درک کرده و در کلیه عرصه ها نقطه رجوع و نقطه اتکایش توده های خلق بوده اند. اطلاعات کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اینمورد میگوید: «کمونیستهای اصیل در عرصه مالی نیز، همانند سایر عرصه ها، برخوردارند کاملاً خلاف رویزیونیستها و فرصت طلبان دارند. رویزیونیستها و فرصت طلبان در حرف و در عمل اتکا به امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و مرتجعین را پیشه کرده اند، حال آنکه کمونیستهای اصیل بر کارگران، دهقانان و دیگر توده های انقلابی، بمتابه منبع کمک متکی هستند. بدین علت است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توده های انقلابی را به کارزار گرامیداشت پنجمین سالگرد تشکیل

منافع عمومی را ترسیم کرد و از چنین جایگاهی حرکت کرد تا قادر شد خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح و روشن انقلابی را برایشان ترسیم نمود.

نیروهای طبقاتی غیر پرولتری بما «اتهام» می زنند که اینان - یعنی سازمان ما - به ایران راضی نیست و حالا میخواهند انقلاب جهانی کنند و یا در کشورهای دیگر حزب بسازند. اول اینکه، بسیار خوب؛ ما این اتهام را با جان و دل می پذیریم. ما پرولتاریای انترناسیونالیست - و نه بورژوا و خرده بورژواهای ناسیونالیست - هستیم و مطلقاً فقط به انقلاب در کشور «خودمان» راضی و قانع نبوده و خواهان انقلاب در سراسر جهان و داشتن حزبی انقلابی در هر آنجا که موجود نیست می باشیم. دوم اینکه، تمام کسانی که بما این «اتهام» را میزنند خود نیز در سطح بین المللی متحدینشان را دارند و بنا به خواستگاه طبقاتی و خط ایدئولوژیک - سیاسی شان اتحادهای خود را در انترناسیونالیتهای شکل گرفته و یا شکل نگرفته بورژوائی شان در مقیاس جهانی، بسته اند. فهم این مطلب نیز چندان مشکل نیست. چرا که بورژوازی هم يك طبقه واحد جهانیست. نگاهی به نیروهای طبقاتی بورژوائی و خرده بورژوائی درون صحنه سیاسی ایران، متحدینشان و بند اتصالیهایشان، گواه این مدعاست. اگر چنانچه کسی برای انقلاب کردن در ایران جدیست و اگر به این امر بمتابه «پیشبرد سهم من» - یعنی سهمی از انقلاب جهانی پرولتاریائی که در این کشور بعهد من گذارده شده است - می نگرد، در اینصورت بجز يك انترناسیونالیست پرولتر نمی تواند باشد. کنار نهادن چنین بینشی، یکی از دلایل بسیار مهم شکست کمونیستها در ایران بود. عدم جمعیندی صحیح و انقلابی از عقبگردها و انحرافات جنبش بین المللی کمونیستی - انحرافات که ریشه در دوری جستن و یا محکم نگرفتن انترناسیونالیسم پرولتری داشت - همراه با پراگماتیسم و ناسیونالیسم کوتاه نظرانه موجود در صفوف جنبش کمونیستی در ایران، پیکر این جنبش را در دوره هایی که امکان و فرصت عالیترین پیشرفتهای و جهشها بود، در هم پیچاند و کمونیستها را از زاویه ایدئولوژیک - سیاسی خلع سلاح کرد. بدون گسست عمیق و همه جانبه از آن، امکان پیروزی بر دشمنان طبقاتی و کسب انقلابی قدرت سیاسی، توهمی بیش نیست.

یکی از شعارهای کارزار پنجمین سالگرد، «ابراز حمایت و جمع آوری کمک مالی برای این جنبش» می باشد. این شعار بدینگونه در اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، منعکس گشته است: «پنجمین سالگرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی دارید! به ابراز حمایت و جمع آوری کمکهای مالی برای این

فقط پرولتاریا چنین قهرمانانی

او در محیطی نشو و نما یافت که روزمره با تضادها و تمایزات طبقاتی موجود در جامعه روبرو می گشت. تفکراتش توسط مبارزه طبقاتی آندوران، هرچند برآمدی آشکار و عمیق نداشت، شکل گرفت. کم نبودند جوانان و نوجوانانی که باچشمان خود در سال ۴۶ جنازه های دهقانان مبارز روستای چهار افرا و ... را دیدند که بخاطر مقاومت در مقابل غضب زمینهایشان توسط فرماندهان ارتش بدست ژاندارمهای شاه بگلوله بسته شدند. حشمت نیز چون بسیاری از این جوانان با این سؤال روبرو شد که چرا چرخ جهان بدینگونه می چرخد و بر مبنای ظلم و ستم استوار است؟

از همان دوران، یعنی اواخر دهه چهل بمانند بسیاری از جوانان در عیش سیری ناپذیر کسب آگاهی و جستن راهی برای پاسخگویی به درد های جامعه می سوخت. نخست بدلیل جو مذهبی محیط و خانواده اش توجهش به اسلام جلب شد. راهی انجمنهای اسلامی آن دوران گشت و در رابطه با جریان مکتب اسلام قرار گرفت (مکتب اسلام نشریه ای بود که توسط ناصر مکارم شیرازی در قم بچاپ میر سید و مطالب عمده آنزمانش تبلیغات علیه مارکسیسم بود). طولی نکشید که حشمت به عمق پوسیدگی ایدئولوژی اسلامی پی برد. وی در اسلام همان چیزهایی را یافت که در زندگی خانوادگی واجتماعی حاکم بود. اسلام توجیه گر تمامی مناسبات گندیده و ریاکارانه ای بود که او روزمره در اطراف خود چه بصورت مناسبات ستمگرانه موجود بین مرد و زن، به اشکال مختلفی چون ازدواجهای اجباری و مصلحت آمیز در میان خانواده ها و ... چه بصورت بهره کشی وحشیانه کارگران و دهقانان و ... می دید و از آن گریزان بود. وی اسلام را وسیله ای یافت در دست اقشار و طبقات حاکم و مرفه جامعه که از یکسو با بیرحمی و شقاوت شیره جان کارگران و دهقانان را می کشیدند و از سوی دیگر برای آنکه وجدانهای خود را آسوده نمایند به خیراتهای شب جمعه و عید فطر و قربان و ... می پرداختند و با خمس و زکات و غیره سرمایه شان را حلال می کردند و با مقدس مآبی افکار عمومی را خام کرده و از این طریق نیز به تحمیق توده های ستمدیده می پرداختند. حشمت بخوبی منفعت طلبی شخصی را در پس عبارات مومنانه می دید. دورویی و دوز و کلک، زد و بند و تقلب، مختص این ریاکاری مومنانه بود. حشمت از همان زمان از نزدیک شاهد بود که چگونه آخوندهای مفت خوری همچون آیت الله جوادی آملی با جیره خواری از اقشار مرفه سنتی و با دریافت سهم خودشان از قبل استشار توده ها سرمایه های آنان را حلال می کردند و بجان ولی نعمتشان دعا می نمودند. وی فهمید آنجائی هم که اسلام چهره معترضی نسبت به سیستم حاکم بخود می گیرد، چیزی نیست جز وسیله ای برای بدست آوردن سهم بیشتر از همان سیستم. این مسئله بخوبی زمانیکه آخوندها بقدرت سیاسی دست یافتند بر همگان روشن شد. حشمت به همان اندازه که در مورد اسلام مطالعه می نمود و شناختش از اجزا آن عمیق می شد و می فهمید که هر جزء این ایدئولوژی و آئین برای توجیه چه مناسبات ستمگرانه ای است، بهمان اندازه هم نفرت و ضدیتش با آن افزون می گشت.

در همان دوران که مرکز بحث میان جوانان مارکسیست و مسلمان عمدتا حول مسئله چگونگی تکامل انسان از نسل میمون دور میزد، حشمت بطور علمی تمامی لاطنات و خرافات مذهبی را بدور افکند و پیگیرانه جانب مارکسیسم را گرفت. این امر مصادف بود با جنبش سیاسی - دانش آموزی (در سالهای ۵۳ - ۵۲) که در شهر آمل متعاقب وقایع سیاهکل آغاز گشته بود. حشمت تحت تاثیر این جنبش به مارکسیسم روی آورد و سریعا به یکی از فعالین عملی آن بدل گشت.

صحنه پایانی فیلم انقلابی «زنده باد زاپاتا» تاثیر عمیق بر بیننده بجا می گذارد. دشمن زاپاتا را بقتل می رساند و جنازه وی را در روستائی بنمایش می گذارد تا به مردم بقبولاند که زاپاتا برای همیشه مرده است. لیکن هیچکس علیرغم دیدن جنازه زاپاتا مرگ وی را باور نمی کند. پیرمردی در این میان می گوید: «او همواره زنده است». فیلم با نمایش اسب سرکش زاپاتا در صعود دوباره به کوهستان، پایان می یابد.

هفتم بهمن ماه سال ۱۳۶۰

ارتجاع زخم خورده اسلامی با نفرت و کینه ای وحشیانه و ددمنشانه، جنازه انقلابی ترین کمونیستهای ایران را در شهر آمل بنمایش گذاشت. بسیاری از مردم با خشمی فرو خورده و با اندوه آشکار در میان زوزه های زبونانه مزدوران به وداع با کمونیستهای جنگجویی پرداختند که تا روز قبل و حتی تا ساعتی قبل قهرمانان در سنگر های نبرد دسته دسته پاسداران رژیم را از پای در می آوردند. از میان انبوه جمعیت عده ای در تلاش برای شناسایی رفیقان، عزیزان و فرزندان شهید خود بودند. چشمهای جستجوگر زیادی بدنال جنازه رفیق حشمت بود. بسیاری مرگ وی را باور نمی کردند و حتی آنهایی که جنازه وی را دیدند، حاضر نشدند، که بگویند رهبر کمونیست شان جان باخت. یکی می گفت من دیدم که حشمت محاصره را شکاند و خود را بیباغی که رفقای دیگر به آنجا عقب نشینی کرده بودند رساند، دیگری می گفت حشمت محاصره را شکاند ولی برای نجات عده ای دیگر از رفقا دوباره برگشت. سومی هم می گفت حشمت در میان دسته ای از سربداران در جنگل دیده شد. هیچکس حاضر نبود، مرگ وی را باور کند. انگار صحنه آخر فیلم «زنده باد زاپاتا» دوباره در حال خلق شدن بود. بعد از گذشت سالها از جان باختن رفیق حشمت هنوز بسیاری از مردم شهر آمل حاضر به قبول مرگ وی نیستند و زنده بودن حشمت برایشان به حقیقتی غیر قابل انکار تبدیل گشته است.

۸ سال از نبرد دلاورانه کمونیستهای انقلابی در آمل می گذرد. این نبرد سترگ با اعتماد استراتژیک به کمونیسم آرمان رهائی پرولتاریا و ایمان به اهمیت آن نبرد خونین در شکل دادن به پیشاهنگ پرولتری در عرصه جامعه، میسر گردید. این نبرد در تاریخ تکامل جنبش مائوئیستی درایران برای همیشه ثبت گشت. این میراث انقلابی به بهای خون بهترین و انقلابی ترین کمونیستهای ایران بدست آمده است. از جمله رهبران و کمونیستهای انقلابی که خون خود را آگاهانه نثار این نبرد جسورانه برای فتح قله های نوین نمودند، رفیق حشمت الله اسدی پور (مجتبی) بود.

رفیق حشمت الله اسدی پور در سال ۱۳۳۴ در شهر آمل و در یک خانواده مرفه سنتی بدنیا آمد. بدلیل موقعیت خاص اجتماعی خانواده اش از همان دوران کودکی و نوجوانی با اقشار و طبقات مختلف جامعه رابطه اجتماعی وسیعی داشت. این امر خود در شکل گیری شخصیت وی و شناختش نسبت به جامعه و خصوصیات اجتماعی - فرهنگی اقشار و طبقات گوناگون تاثیر بسزائی داشت. او تجاربی را در دوران جوانی کسب کرد که زمانیکه به یک کمونیست انقلابی تبدیل شد، توانست بخوبی از آنها برای فعالیت انقلابی بهره جوید. او در میان اقشار تهیدست شهری و روستائی و روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی و در محافل ورزشی و اقشار میانی جامعه دوستانه داشت.

می آفرینند

رفیق حشمت الله اسدی پور



سرکوب آن جنبش توسط ساواک و دستگیری دهها تن از فعالین دو نکته اساسی را برای رفقای چون حشمت مطرح ساخت: یکم اینکه انقلاب امریست جدی و نمی توان آنرا شوخی گرفت و دوم آنکه باید درک صحیح و روشنی از اهداف انقلاب و مسیر انقلاب کسب نمود. این امر خود ذهن کنجکاو بسیاری از فعالین آن دوران را بسست پیگیرترین ایدئولوژی و خط مشی سوق داد. این روند در سالهای ۵۳-۵۴ طی شد.

حشمت جسورانه و پیگیرانه در این مسیر قدم گذاشت. فعالانه خود را درگیر پراتیک های انقلابی نمود و بر تجارب انقلابی افزایش افزوده شد. هراندازه که در این راه گام بر میداشت نفرتش از کثافات جامعه بورژوازی بیشتر و بیشتر میشد و خود را از ایده ها و سنن ارتجاعی رها می ساخت و متحول می گشت. او در این پروسه کاملاً به این امر واقف شد که فقط کسانی میتوانند مخالف هر گونه ستم و استثمار و در هر شکل و شمایل باشند که پیگیرانه به مبارزه انقلابی تا به آخر و متشکل تن دهند. پس از آن او هیچگاه در مقابل هیچ شکلی از ستم و ایده هایی که آنرا توجیه مینمود سکوت نکرد و تلاش نمود که علم کمونیسم را فعالانه در زندگی خود بکار برد.

در سال ۱۳۵۳ به مدرسه عالی علوم اقتصادی بابلسر راه یافت. حشمت درگیر جنبش دانشجویی آنزمان شد و به یکی از فعالین اتاق کوهنوردی آن دانشکده تبدیل شد. تجاربی را که وی در شناسائی کوهها و جنگلهای شمال کسب نمود بعد ها نقش بسیار ارزشمندی برای سربداران پیدا کرد.

در طول این سالها حشمت فعالانه درگیر مبارزات دانشجویی بود و تحت پوشش دسته های کوهنوردی، محافل مارکسیستی دانشجویی و دانش آموزی بسیاری را در بابلسر و آمل بوجود آورد. او ضمن تلاش برای گسترش رابطه اش با جنبش دانشجویی سراسری، ارتباطات وسیع خود با اقدار گوناگون جامعه را نیز حفظ کرد. فعالیت سیاسی عمده وی در ایندوران پخش آثار و متون مارکسیستی بود او بطور خستگی ناپذیری با امکانات محدود (با قلم و کاربن) به رونویسی از کتب رهبران پرولتاریای بین المللی می پرداخت و آنها را در میان محافل مارکسیستی پخش مینمود.

در سال ۵۵ به همراه تعدادی از دانشجویان انقلابی دیگر رئیس ساواکی دانشکده را به ضرب لوله آهنی روانه بیمارستان نمود. آن ضربت چنان کاری بود که ساواکی مزبور مدتهای مدیدی بیهوش بود و بعداً هم نتوانست کسی را شناسائی کند.

در طی ایندوران حشمت بلحاظ خط ایدئولوژیک - سیاسی جهش دیگری نمود. با به بن بست رسیدن مشی چریکی و بروز گرایشات رویزیونیستی در جریان چریکهای فدائی خلق با آنان مرز بندی نمود و با موضعگیری قاطع علیه رویزیونیسم روسی و سوسیال امپریالیسم شوروی به دفاع از مائو تسه دون پرداخت و به پخش و دست به دست نمودن آثاری از قبیل پلمیکهای حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم خروشچفی مشهور به «۹ تفسیر» و جزوه «مارکسیست - لنینیستها و مشی چریکی» نوشته سازمان انقلابیون کمونیست پرداخت. وی به عنصری ثابت قدم از کمونیستهای خط ۳ تکامل یافت و از ثبات و استحکام ثئوریک نظری معینی برخوردار گشت.

حشمت طی شرکت در مبارزات گوناگون، خصوصیات یک سازمانده انقلابی را کسب نمود. او توانائی این را یافت که نقشه های جسورانه تری برای پیشبرد فعالیت انقلابی ترسیم نماید. برای او هیچگاه عرصه فعالیت انقلابی تنگ و محدود نبود. اگر امروز فعالیت انقلابی در محیط

دانشگاهها و یا حتی در يك شهر محدود می ماند او قادر بود که با وسعت نظر، مبارزه را به عرصه های گسترده تری بکشاند.

با ظهور طلایه های انقلاب ۵۷ حشمت به فعالیتهای انقلابی خود شتاب و گسترش بیشتری بخشید. به همراه دانشجویان انقلابی دیگر عرصه مبارزات دانشجویی را گسترش داده و تظاهراتی سیاسی را در بهار ۵۷ در خیابانهای شهر بابلسر سازمان دادند، تظاهراتی که به درگیری با پلیس انجامید و موجب شهادت یکی از دانشجویان انقلابی بنام ایوب معادی شد که در آنزمان نقش مهمی در بحرکت در آوردن مردم بابلسر و منطقه مازندران ایفا نمود.

ویژگی هاو تجارب انقلابی که وی در ایندوران کسب نمود، ذخایری غنی بودند که بر بستر تحولات انقلابی و خیزشهای توده ای شکوفا شدند. حشمت در انقلاب ۵۷ در شهر آمل بعنوان مبارزی بی باک و فداکار، سخنوری توده ای، سازمانگری جسور و سازمانده هشیار تظاهرات توده ای خود را به مردم شناساند؛ و به یکی از چهره های محبوب انقلابیون آگاه و توده های ستمدیده بدل گشت.

در اواخر تابستان سال ۵۷ حشمت به همراه انقلابیون چپ نمایشگاه کتابی را در شهر سازمان داد. هدف وی از این کار سود چستن از فرصت برای فعالیت جدی تر و انقلابی تر بود. او جسورانه طرح نقشه تظاهراتی سیاسی را بمیان کشید و اقلیتی را حول این طرح متحد نمود. حشمت رهبر و شعار دهنده اصلی تظاهرات ۹ و ۱۰ مه ماه بود. شعار های رسای حشمت فریاد عصیان توده های ستمدیده و نوید دهنده انقلاب بود. ایندو تظاهرات جرعه ای شدند که از آن حریق انقلابی ۱۵ مهر شعله ور گشت. رهبری و فعالیت حشمت در این تظاهرات قهر آمیز توده ای برجسته بود. شعار های وی به جرعه های خشم توده ها مبدل شد و مظاهر ستم و استثمار رژیم پهلوی را به آتش کشاند. با جسارتی بی نظیر و با تحقیر مرگ به درگیری با قوای انتظامی دشمن پرداخت. این حشمت بود که از یکسو در زیر باران گلوله های دشمن زخمی های تظاهرات را بدوش می کشید و از دسترس دشمن خارج می ساخت و از سوی دیگر مراکز دولتی و بانکها را به آتش می کشید و بقیه در صفحه ۱۴

فقط

بدنبال فعالیتهای آن محفل، دفتر دانشجویان و دانش آموزان مبارز - بعنوان یکی از مراکز مهم سیاسی - در آمل بوجود آمد. دفتری که محل تربیت و پرورش انقلابیونی گشت که بسیاری از آنان بعد از صحنه های گوناگون نبرد طبقاتی، دلاورانه در مقابل دشمنان طبقاتی ایستادگی نمودند. حشمت نقش کیفی در این پرورش داشت. هر آن چیزی را که در مکتب نبرد طبقاتی آموخته بود بیدریغ در اختیار رفقای جوانتر قرار میداد. روزهای متوالی در جلسات آموزش سیاسی - ایدئولوژیک شرکت می جست و ساعتی متمادی با حوصله طرق گوناگون فن چاپ را به همه می آموخت و می گفت: «رفقا نباید فریب دوران دمکراسی ناقص را بخورند باید از همین حالا خود را برای دوران سخت تر و شرایط مخفی آماده نمایند». اینها همه از اعتقاد عمیقش به لزوم پرورش يك نسل انقلابی برای ادامه انقلاب سرچشمه می گرفت.

در تابستان ۵۸ در پی مبارزات درونی محفل که حشمت نقش پیشرونی در آن داشت اکثریت اعضای محفل به اتحادیه کمونیستهای ایران پیوستند. ایندوران مسئله اصلی برای حشمت اتکا به جهت گیری ایدئولوژیک صحیح بود. تعلقات وی به اندیشه مائو تسه دون نقش اساسی در این انتخاب داشت. حشمت از این هم ترسی نداشت که بدلیل اتخاذ ایدئولوژی درست در دفتر دانشجویان مبارز در اقلیت بیفتند. بقول خودش: «روز از نو روزی از نو».

حشمت در پائیز سال ۵۸ در کنفرانس پی ریزی ستاد (تشکیلات دانش آموزی و دانشجویی وابسته به اتحادیه) در تهران شرکت جست و بعد از آن تشکیلات ستاد در آمل را بر پایه مبارزات توده ای دانش آموزی پی ریزی نمود. تشکیلاتی که محل جذب و پرورش انقلابیونی گشت که بعد ها به کمونیستهای ثابت قدمی تکامل یافتند. رفقای جانباخته ای چون امید قماش، فرشته ازلی، رحمت الله چمن سرا، علی اصغر آیت الله زاده محصول ایندوران کار حشمت بودند. در همین دوران مسئولیت کمیته زنان در آمل را نیز بعهده داشت.

در اردیبهشت ماه سال ۵۹ به عضویت سازمان و عضویت حوزه مازندران در آمد. مسئولیت شهر تنکابن را نیز در همان دوران بعهده گرفت. در جریان کار کردن با رفقای کمونیست جانباخته ای چون مصطفی رهبر و ابراهیم جوانبخت (نادر) و فریدون شمال بسیار درسها یاد گرفت و آموخت.

در پائیز ۵۹ آموزش نظامی دید. سپس مسئولیت کمیته دهقانی تشکیلات در شهر آمل را بعهده گرفت. در هدایت مبارزات گسترده و وسیع دهقانان بی زمین و کم زمین روستاهای آمل نقش فعالی ایفا نمود. در ایندوران حشمت از این روستا به آن روستا می رفت و با دهقانان فقیر در آمیخته و بذر آگاهی را در میان آنان می پراکند. بسیاری از گزارشات دهقانی آمل مندرج در نشریه حقیقت (دوره قبل) توسط حشمت نگاشته شده بود. در همین دوران تا خرداد ماه ۶۰ در تمامی مبارزات ضد چماقداران حزب الهی در شهر فعال بود. و با همان جسارت و شهامتی در اینگونه مبارزات شرکت می جست که در تظاهراتهای ضد رژیم شاه، زخمی ها را جابجا مینمود، تمامی امکانات انقلابی را بکار می گرفت و ...

در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی درون سازمان فعالانه شرکت می جست. در پائیز سال ۵۹ هنگامی که به مطالعه تاریخ سه انترناسیونال پرداخت، در جلسه حوزه سازمانی این بحث را بمیان کشید که چرا ما انترناسیونال دیگری نداریم و چرا در این زمینه تلاش نمی کنیم؟ در جلسات انتقاد و انتقاد از خود همانند يك کمونیست انقلابی با انتقادات روبرو می شد و صادقانه اشکالاتی که در کارش وجود داشت را می پذیرفت و با عزمی استوار به برطرف کردن آنها می پرداخت و همین گونه نیز از دیگران انتظار داشت.

توانائی های ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی را که حشمت در متن مبارزه طبقاتی و با اتکا به علم کمونیسم کسب نمود از او يك انقلابی حرفه ای ساخت. او بخاطر این توانائی ها می توانست از اولیه ترین علائق توده برای کار انقلابی سود جوید، به آنان جرئت بخشید، پتانسیل انقلابیشان را رشد دهد و هر نیرو و امکان ولو کوچک را بکار

در همان اثنا مصادره امکاناتی از قبیل تایپ و ... را برای فعالیت انقلابی سازمان می داد. شب همانروز مامورین ساواک برای دستگیری او بخانه اش ریختند، ولی هشیاری انقلابی و تجارب قبلی اش این توطئه را خنثی ساخت و توانست بصورتی نیمه مخفی مبارزات خود را ادامه دهد. بعد آن کمتر تظاهراتی بود که حشمت در برپائی، سازماندهی و هدایتش نقشی نداشته باشد. او دیگر آرام نداشت. در هر مکان و هر زمانی که جنبشی بپا می خاست، حشمت خود یاز برپاکنندگان بود یا برای هدایتش خود را سریع به آنجا می رساند. «حکومت مردمی آمل» به ابتکار و تلاش انقلابیونی همانند حشمت پا گرفت. شبهای «حکومت مردمی آمل» یادآور خاطرات انقلابی حشمت است که چگونه از این محله به آن محله از این کوچه به آن کوچه می رفت و برای سازماندهی توده ها در سطح عالیتر تلاش مینمود.

حشمت به همراه عده ای دیگر از دل این مبارزات انقلابی محفلی کمونیستی را سازمان داد که نقش ارزنده ای در تحولات انقلابی و تمامی مبارزات کارگری، دهقانی آندوران در شهر آمل ایفا نمود. (شرح مبارزات این محفل و جمعبندی از آن در مقاله «نگاهی به يك تجربه و ابتکار انقلابی» در نشریه حقیقت شماره ۱۴ - دوره دوم درج شده است.)

انگلس زمانی گفت: وقتیکه جنبشهای توده ای - انقلابی به ظهور می رسند معمولا دو دسته رهبران در مقابل هم بوجود می آیند. در یکسو دسته ای با اتکا به افشار مرفه جامعه با اتخاذ سیاستی دو پهلو و با تزلیزلی آشکار در وحشتی دائمی از جدی شدن جنبش قرار دارند که صرفا به این قناعت می کنند که تصورات و خواسته های اکثریت طبقه خود را بیان دارند تا از حداکثر محبوبیت در نزد آنان برخوردار گردند. ولی در سوی دیگر و در نقطه مقابل دسته اول رهبرانی وجود دارند که در عین اینکه به تهیدست ترین افشار جامعه متکی هستند از خواسته ها و تصورات آنان پا فراتر می گذارند تا از پیشروان عناصر انقلابی موجود حزبی پدید آورند و با اینکه این دسته اقلیتی کوچک را در میان توده شورشیان تشکیل میدهند اما پیوسته تلاش می کنند که در راس اندیشه های آنان قرار گیرند و تا آنجا که می توانند نیروی خود را در اختیار آن می گذارند. (نقل به معنی از جنگهای دهقانی در آلمان) بیشك حشمت، از آن نمونه انقلابیونی بود که در بحبوحه انقلاب ۵۷ ضمن تلاشهای انقلابی، خود را به محبوبیت بدست آمده راضی نکرد بلکه در فکر ایجاد دسته ای پیشاهنگ بود که قادر باشد آینده ای روشن را ترسیم سازد و در راهش مبارزه نماید.

در اوضاع انقلابی سال ۵۷ حشمت از یکسو فعالانه در مبارزات توده ای شرکت می جست و از سوی دیگر انتشارات آن محفل را سازمان می داد و در ترسیم مسیر انقلابی و دامن زدن به بحث برای روشنتر نمودن خط سیاسی - ایدئولوژیک محفل و لزوم ارتباط گیری با سازمانهای سیاسی خط ۳ کوشا بود. حشمت از بنیانگزاران و فعالین شورای محله رضوانیه بود. کارگران کارخانه جین مد حشمت را مبلغی انقلابی می شناختند که منافع آنان را بیان میکرد. این حشمت بود که در جریان توطئه کارفرمای کارخانه جین مد، شورای رضوانیه و مردم شهر را شبانه بدفاع از کارگران برانگیخت. در نیمه های شب حشمت با سخنانی تند و آتشین در مقابل کارخانه توده های انقلابی راتهییب می نمود و با هشیاری تحریکات حزب الهی ها را خنثی می کرد. بخاطر این تلاشها، کارگران کارخانه، حشمت را بعنوان نماینده شورای خود در آندوره انتخاب کردند. توده های انقلابی هیچگاه تلاشهای حشمت را در سازمان دادن مبارزات دهقانی و شکل دادن محافل کارگری و دهقانی آندوران فراموش نمی کنند.

روز ۲۲ بهمن حشمت جز اولین کسانی بود که به شهر بانی هجوم برد و سعی در مصادره سلاحها نمود. ساعتها اسلحه ای را که مصادره کرده بود با سماجت در دستان خود نگه داشت و دهها حزب الهی که رهبرانشان به سازش و بند و بست با رژیم سابق رسیده بودند با ضرب و شتم بزحمت توانستند اسلحه را از چنگش خارج سازند.

مقابل کارشکنی های اقلیت اپورتونیست درون سازمان و آماده نبودن سازمان برای چنین روزهایی بشدت عصبانی بود. بارها به رفیق مراد گفت: «درست است که ما علیه جمهوری اسلامی قیام می کنیم ولی حرکت ما قیامی علیه انحرافات گذشته این سازمان هم هست.» نبود تدارک جدی از قبل هرگز در ایمان وی به انجام قیام نکاست و همانند بسیاری از رفقای دیگر می گفت ما نباید اجازه دهیم تجربه تلخ ۲۸ مرداد ۳۲ دوباره تکرار گردد، حتی اگر شکست هم بخوریم باید میراث انقلابی برای نسل بعد از خود بجای بگذاریم.

آغاز جنگ انقلابی در هر منطقه ای، بدون کادرهای محلی تقریباً غیر ممکن است. کادرهایی که باید مسلح به بینش کمونیستی بوده و به خط سیاسی - ایدئولوژیک صحیح مسلط باشند، از پیوند نسبتاً فشرده ای با توده های محلی بویژه با پایه اجتماعی جنگ خلق برخوردار باشند، آمال و آرزوهای آنان را بشناسند، شناخت بالنسبه دقیقی از اقدار طبقات مختلف و پایه های اجتماعی دشمن و روحیاتشان داشته باشند، از ضعفها و قوتها، استراتژیکی و تاکتیکی دشمن و نیروی خودی مطلع باشند، از میدان و منطقه جنگی خود شناخت کافی داشته باشند، و از توانائی های عملی و تشکیلاتی معینی برخوردار باشند. با اتکا به چنین کادرهای محلی است که می توان نیروهای دشمن را به «عمق سرزمینهای خودی» کشاند و نابودشان ساخت.

حشمت از زمره چنین کادرهای محلی بود. بارها کاک اسماعیل (رفیق پیروت محمدی) فرمانده نظامی سربداران در تقدیر از تلاشهای حشمت گفت: «اگر ما حشمت را نداشتیم، کارمان خیلی سخت می شد.» شناخت وی از منطقه و راهها، از روحیات دشمن و چگونگی فریب دادنشان، از روحیات توده ها و چگونگی فعال و درگیر نمودنشان در خدمت به جنگ، همه نقاط قوتی بود که در خدمت سربداران قرار داشت. حتی دشمن بعد ها در تبلیغات ضد انقلابی شفاهی و کتبی خود علیه سربداران به وجود چنین نقطه قوتی در میان سربداران و درماندگی خود در این رابطه اذعان نمود.

حشمت شناختی را که از دشمن و روحیات پایه هایش داشت در خدمت فریب دادنشان بکار می بست. بارها بازرسی ماشین حامل سلاح و مهمات را با دادن بسته ای خرما و ... بعنوان رشوه به پاسداری مانع می گشت. یا زمانیکه در تهران موقع خرید خرما و کشمش و تدارکات بعنوان مشکوک توسط کمیته دستگیر شد با طرح این داستان که اینها را برای مراسم عزاداری و یا بهانه ای دیگر خریده بر سر پایه های کودن رژیم شیره می مالید.

دوران انتقال و استقرار نیرو های سربدار در جنگل با بیشترین فشار های جسمی به حشمت همراه بود. روزها و شبهای متوالی حشمت برای انتقال نیرو در حال راهپیمایی از يك نقطه به نقطه دیگر جنگل بود. در اوج خستگی های مفراط ناشی از شرایط و سختی های مبارزه نظامی و با پایهای بشدت تاول زده و بیخوابی و گرسنگی مداوم و در زیر بارانهای سخت پائیزی حاضر نبود ماموریتی را نیمه تمام بگذارد یا بدنبال راحتی خود باشد و یا بر مبنای موقعیت شخصی خود مسیری و یا کاری را تعیین کند. حضور وی در واحد های نظامی سربدار موجب اطمینان خاطر رفقا در انجام موفقیت آمیز ماموریتشان می گشت. تمامی رفقای سربدار منجمده رهبری سربداران به صلاحیت و توانائی های وی اطمینان داشتند. کاک اسماعیل در تمامی موارد تصمیم گیریهای نظامی به مشورت با حشمت می پرداخت. حشمت بارها با تن دادن به خطراتی بزرگ ارتباطات سربداران و تشکیلات شهر را که قطع شده بود، وصل کرد.

جسم و روح حشمت در کوره فروزان نبرد های انقلابی سربداران آبدیده تر شد. در نبرد ۲۲ آبان حشمت پا به پای کاک اسماعیل از این سنگر به آن سنگر می رفت و وی را در هدایت جنگ یاری می رساند. او که بجز سه راهی اسلحه ای در دست نداشت در پیشاپیش نیرو های سربدار به دشمن هجوم می برد. یکبار خود را به چند متری سنگر های دشمن رساند و با زبان محلی با فرمانده یکی از واحد های دشمن (که بقیه در صفحه ۲۴

گیرد. حشمت بارها راهگشا و مشکل گشا فعالیت انقلابی در شرایط سخت و بظاهر بدون راه حل بود. بارها و بارها حل مشکلاتی چون یافتن مکان مناسب برای برگزاری جلسات یا محلی برای انتشارات یا جستن مکانی برای پنهان کردن اسلحه یا آموزش نظامی و... را بعهده می گرفت. هیچگاه رفقای سازمانیش از او نشنیدند که بگوید فلان کار را نمی شود انجام داد و یا بهمان کار امکان ناپذیر است. این ناشی از اعتقاد عمیقش به توانائی های موجود در طبقات ستمدیده بود و اینکه انسان همه کار میتواند بکند فقط باید جرئتش را بخود بدهد.

امکان نداشت کسی در مصاحبت با وی مجذوب و محصور سخنان انقلابی، صداقت و صمیمیت وی نگردد. با هر توده ای چنان مناسبات رفیقانه ای برقرار می نمود و بگونه ای رفتار می کرد که آن توده خیلی سریع هر چه در ذهنش می گذشت و تمامی دردها و آمال و آرزوهای زندگیش را با وی در میان می گذاشت. سختترین پدیده ها را بزبانی ساده توضیح می داد از ایده هایشان استفاده می نمود و آنها را تکامل می داد.

او نه تنها چنین خصوصیتی را در خود فشرده داشت بلکه توانائی این را هم کسب نموده بود که نیرو های گوناگون تحت مسئولیت خود و حتی فراتر از آن توده های وسیع تر را بحرکت درآورد. روزی در هفته اول شروع جنگ ارتجاعی ایران و عراق، زمانیکه صبح زود حشمت از خانه اش در محله رضوانیه بیرون می آید با حمله پاسداران به محل دفتر جنبش معلمین مسلمان در همان حوالی و اشغال آن دفتر و دستگیری عده ای از آنان مواجه می گردد. حشمت همانجا جلوی دفتر می ایستد و شروع به افشگری از دشمن می کند و با تهییج و بسیج توده و با کمک رفقای خود تظاهراتی چند صد نفره را علیه این اقدام سرکوبگرانه سازمان می دهد. حشمت با به تحرك واداشتن نیروهای اجتماعی گوناگون بسیاری از تظاهراتهای خرداد ماه ۶۰ علیه حزب جمهوری را سازمان داد.

اواخر خرداد و تیر ماه سال ۶۰، طرح قیام سربداران درون رهبری سازمان مطرح شد. این طرح که از یکسو محصول گسست سازمان از انحرافات کهنه و از سوی دیگر نتیجه شرکت فعال کادرها و توده های انقلابی سازمان در پرتالهاب ترین مبارزات توده ای در آنزمان بود، نمی توانست پشتیبانی بدون تردید رفقای چون حشمت را بر نیانگیزد. بجرئت میتوان گفت این طرح بدون وجود چنین کادرهای انقلابی نه مطرح می شد و نه عملی می گشت. حشمت از همان ابتدا در جریان این طرح قرار داشت. گوئی برایش تولدی دیگر بود، زنجیر انحرافات کهنه از دست وپای کمونیستهای انقلابی در حال گسستن بود. این تأییدی بر این نکته اساسی بود که همواره خط انقلابی می تواند انرژی انقلابی را به حداعلا رها ساخته و آنرا به نیروی مادی عظیمی تبدیل نماید که کوه مشکلات را بتوان از جای کند.

حشمت از طرف رهبری سازمان به عضویت در ستاد اولیه رهبری کننده قیام سربداران انتخاب شد. تمامی قابلیتها، کارآئی ها و کاربریها انقلابی و خصوصیات کمونیستی که در تجارب انقلابی گذشته خود کسب کرده بود جهشی کیفی یافت. حشمت بهمراه رفیق مراد(رفیق جانباخته غلامعباس درخشان) مسئولیت بخش تدارکات و شناسائی طرح را بعهده گرفت.

حشمت در ایندوران ضمن مطالعه تجارب مبارزه مسلحانه گوناگون در ایران فعالانه به امر تدارک پرداخت، وی به همراه رفیق مراد و رفقای دیگر و با استفاده از تجارب دوران کوهنوردی در دانشکده به شناسائی جنگل و یافتن محلی برای کمپهای سربداران پرداخت. در حمل تمامی سلاحها از تهران به جنگل و شهر مستقیماً شرکت داشت. و این در حالی بود که دشمن دربدر بدنبال وی می گشت و سایه اش را با تیر میزد. او بخوبی به این امر آگاه بود که آغاز و پیشبرد مبارزه مسلحانه بدون انجام بزرگترین فداکاریها و از خود گذشتگی ها امکان ناپذیر است.

حشمت در ایندوران نسبت به انحرافات گذشته سازمان بویژه نحوه برخورد آن به مسئله کسب قدرت سیاسی عمیقتر و آگاهتر شد. در

» اتحاد شوروی رویونیستی نیز ببر کاغذی است « - مائو

مروری بر اشغال آذربایجان توسط قوای روس

در اثر اذیت و آزار ارمنی ها ماهها قبل مجبور به ترك آنجا گشتند. زمانیکه هزاران نفر در ارمنستان قربانی زمین لرزه شدند، آذربایجانی ها راه آهن را بستند تا مانع كمك رسانی به آنان شوند. آذری ها به ناگورنو - قره باغ حمله کرده و آنرا تحت محاصره قرار دادند و ارمنی ها را از دستیابی به فیلم ها و کتاب های ارمنی و مشاغل شان محروم کردند. دسته های اوباش، در حالیکه بسیاری از آنان برگه های رسمی مبنی بر اجازه تصاحب خانه

وجود داشته است»، ایندو ملت نزدیک به سه دهه در زمانی که شوروی جامعه ای سوسیالیستی و انقلابی بود در اتحاد داوطلبانه و آگاهانه در کنار یکدیگر زندگی می کردند. اما پس از احیاء سرمایه داری در شوروی، بورژوازی نوین این ملل از موضعی تبعی در اتحاد با بورژوازی حاکم روس بر سر نوشت این دو منطقه مسلط گشتند. يك نتیجه طبیعی آن عبارت از رشد تضادهای ملی میان طبقه بورژوازی آذربایجان و ارمنستان بود. نزاع بر سر موقعیت قانونی ناگورنو - قره باغ، انعکاس تضاد این دو بورژوازی بطور عام و سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» بورژوازی روس بطور خاص بوده است. اما بالاخص در دو سال گذشته حکومت گورباچف به این تضاد دامن زد تا اینکه در حوادث اخیر، بطور کیفی از محدوده همیشگی خارج شد و به جنگی که تمام علائم يك توطئه تبهکارانه را با خود حمل میکرد، تبدیل گشت.

جمهوری ارمنستان در تابستان ۱۳۶۷ خواستار الحاق منطقه ناگورنو - قره باغ شد. این امر موجب اعتراض جمهوری آذربایجان گشت. در سال گذشته، گورباچف کنترل منطقه ناگورنو - قره باغ را توسط جمهوری آذربایجان مورد تاکید قرار داد. این امر مانند بنزینی بر روی شعله های نفاق میان ارمنی ها و آذری ها ریخته شد. بعد از این تصمیم گیری، ارمنی ها سراسر منطقه دست به اعتراض زدند. برخوردهای خونین و تلخ گذشته در دوران حاکمیت رویونیستها به جنگی تمام عیار میان ارمنی و آذری بدل گردید.

ارمنستان و عمدتا آذربایجان در این مدت شاهد صحنه های دهشتناک و فجیعی از قتل عام توده های ارمنی و آذری گشت. هزاران نفر از طرفین قربانی قتل، تجاوز، آوارگی و مهاجرت اجباری گشتند. دهها هزار نفر از آذریهای ساکن ارمنستان

مرزهای «آهنین» یکی از ابرقدرتهای جهان در مقابل آتش خشم مردم ستمدیده همچون کوهی یخی آب شد. تمامی موسسات و پایگاهها در مرزایران به آتش کشیده شدند. مردم جهان بار دیگر بیعنه دیدند که از میان برداشتن مرزها چقدر ساده می باشد.

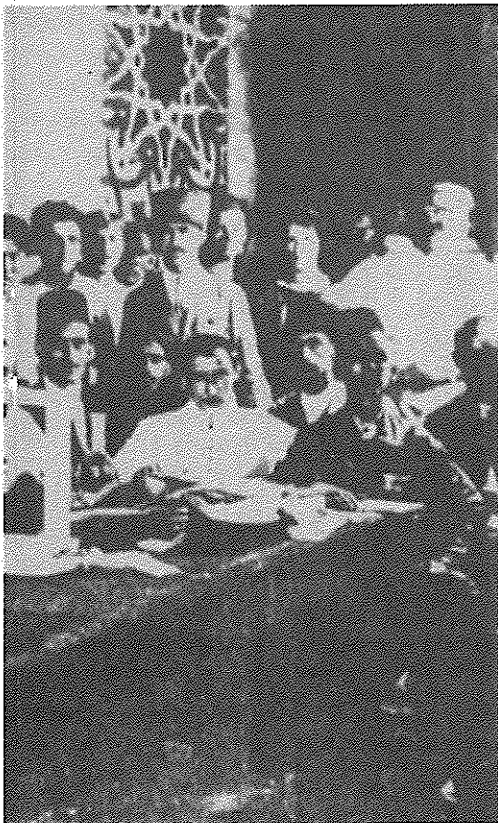
حکومت مرکزی شوروی، با گسیل هفده هزار سرباز آذربایجان را به اشغال خود در آورد. این یکی از حادثترین بحرانهایست که سوسیال امپریالیستهای شوروی تا کنون بدان دچار گشته اند.

نیروهای نظامی شوروی با مقاومت مسلحانه مردم آذربایجان روبرو شده و به سختی توانستند در نقاط کلیدی آذربایجان مستقر شوند. اشغال آذربایجان توسط قوای روس به بهانه ممانعت از جنگ داخلی میان آذربایجانیها و ارمنیها بر سر کنترل منطقه مورد نزاع ناگورنو - قره باغ صورت گرفت. اما يك هفته پس از تهاجم به آذربایجان برخی از مقامات نظامی شوروی اذعان داشتند که قصدشان «برقراری نظم و قانون در آذربایجان و سرکوب کسانی است که میخواهند حکومت مستقل برقرار کنند».

حکومت شوروی از مدتها قبل، و بمنظور نشان دادن زوربازوی نظامی برای ممانعت از رشد گرایشات جدائی طلبانه در میان ملل شوروی، طرح چنین حمله ای را ریخته بود و برای آن مقدمه چینی میکرد. اکنون دیگر روشن شده است که یکی از زدوبندهای شوروی و آمریکا در جریان ملاقات بوش و گورباچف در مالت عبارت بود از تضمین حمایت بین المللی امپریالیستها برای چنین اقدامی. حکومت گورباچف که از مدتها قبل با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» به تضادهای میان آذربایجانیها و ارمنی ها دامن زده بود، میتواند ادعا کند که مجبور است برای میانجیگری وارد منطقه شود. عمل قهرمانانه مردم نخجوان در بهم ریختن مرزها و اوچگیری مبارزه ضد حکومت در سراسر آذربایجان برنامه اشغال نظامی را جلو انداخت.

ناگورنو - قره باغ

ناگورنو - قره باغ با جمعیت ۱۶۰ هزار نفر منطقه ایست در وسط ماوراء قفقاز که اکثریت اهالی آنرا (۷۵ درصد) ارمنی هائی تشکیل میدهند که در پی قتل عامهای دوران تزاریسیم و ترکهای عثمانی بدانجا مهاجرت کردند. این منطقه در پی انقلاب اکتبر و در سال ۱۹۲۳ به يك منطقه خودمختار درون جمهوری آذربایجان تبدیل شد که در آن ارمنی ها از حقوق کامل اعمال قدرت سیاسی و استفاده از زبان و فرهنگ خود برخوردار بودند. برخلاف دروغهای وقیحانه امپریالیستهای غربی و رویونیستها که می گویند «بیش از يك قرن تخم نفاق و درگیری میان ارمنی ها و آذریها



۱۹۲۰ - کنفرانسی از ملل مختلف امپراطوری سابق

و حشیانه توده های بپاخاسته را سرکوب می کند و از سوی دیگر در پی آنست که با مطرح نمودن امتیازات حقیر و قول و قرارهایی مبنی بر خروج قوای خود بطور تدریجی، در جنبش مقاومت شکاف اندازد. ولی بخوبی مشهود است که حکام شوروی و نیروهای نظامی در باتلاق دیگری قدم گذاشته اند. روحیات سربازان بشدت پائین است و از وظیفه ای که به آنها محول شده ناراضند. حکومت دست به احیای سیاست کهنه تزاری مبنی بر آوردن سربازان اروپائی روسی برای حفظ و کنترل این مناطق زد. در اوایل تهاجم، مقامات نظامی روس دستور بسیج اضطراری ذخیره های ارتش را در شمال جمهوری های ماوراء قفقاز صادر کردند، اما در اثر مقاومت در خود روسیه این سیاست با شکست روبرو گشت. مادران سربازان ذخیره تظاهرات براه انداختند و زنی به خبرنگاران گفت: «ما نمی خواهیم که مردم آن جمهوری ها ما را اشغالگر بخوانند. ما نمی خواهیم افغانستان دوم داشته باشیم.» شخص گورباچف نیز اعتراف نمود که: «دستور بسیج بخشی از ذخیره هادر شمال قفقاز داده شده بود اما موجب رشد نارضایتی در میان اهالی گشت.»

«گورباچف در برخورد به جنبشهای ملل درون شوروی و بویژه جمهوری های ماوراء قفقاز بر سر دوراهی قرار گرفته است. از یک سو، قدرت نظامی شوروی همواره بصورت چسبی تمام امپراطوری را بهم می چسباند و از سوی دیگر گورباچف برای پیشبرد رفرمهای

خود در اروپای شرقی قول داده است که از سربازان شوروی برای سرکوب جنبشها استفاده نکند. اکنون کنترل همه جا را دارد از دست می دهد. لیتوانی می خواهد جدا شود، لهستان و مجارستان خواستار خروج قوای روس از کشورشان شدند. و گورباچف دچار مشکلی جدی است. او چگونه می تواند «قاطعیت» و زوربازوی نظامی حکومت مرکزی شوروی را بنمایش در آورد بدون آنکه خشم توده ها در سراسر جهان و در امپراطوری خودش را دامن زند؟ او چگونه می تواند به شونیسم روسی بیش از اینها دامن زند بی آنکه ترس ملل اقلیت دیگر را در اطراف روسیه موجب نشود؟ او چگونه می تواند بطور زنده نشان دهد که تحت کنترل روس زیستن بد است اما بهتر از جدائی است؟ او چگونه می تواند سربازانش را «برای حفظ نظم و آرامش» بفرستد تا آتوریته مرکزی را تقویت کند اما نام سرکوب بر آن نگذارد؟

گورباچف با لشکرکشی به آذربایجان تحت عنوان «حمایت از مردم» در واقع می خواهد به تمامی ملل درون روسیه نشان دهد که قوای نظامی چوب خشک نیستند. او با دست زدن به عملیات در نقاط غیر اروپائی می خواهد در عین حال به تحصیبات نژاد پرستانه در میان ناسیونالیستهای روسیه مرکزی دامن زند. مرتجعینی که بر جنبشهای استقلال طلبانه بالتیک سلطه دارند، به داشتن تنفر ضد آسیائی معروفند. گورباچف با نشان دان چکمه های خود به «آسیائی های نامتمدن» می خواهد از یک سو «امید عظمت سفید اروپائی» گردد و از سوی دیگر تمامی جریانات محافظه کار و ترسوی درون این جنبشها - که از «هرج و مرج» می هراسند - را به اتحاد با خود وادارد. «صلحی» که گورباچف می خواهد در روسیه برای ملل به ارمغان آورد چیزی جز صلح درون زندان نیست. مقاومت توده های آذری در مقابل تهاجم روسها، پتانسیل آنرا دارد که به کابوس و فاجعه ای برای تزارهای نوین بدل گردد و آنان را بسمت اعمال مستاصلانه تری هل دهد. «خلاصه ای از نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شماره ۵۴۰ - ژانویه ۱۹۹۰»

گورباچف:

«تفرقه بینداز و حکومت کن»

یک کارگر نساجی ۴۰ ساله ارمنی پرده از روی سیاست فریبکارانه گورباچف برداشت و گفت: «گورباچف سالهاست که در مورد پروستریکا حرف می زند، اما مطلقاً کاری انجام نداده است. برای پوشاندن این ضعف مسکو اکنون تلاش می کند دعوای میان ملل مختلف را دامن زند.» (هرالد تریبون - ۱۸ ژانویه)

«تفرقه بینداز و حکومت کن» سیاست

بقیه در صفحه ۱۸

های ارمنی ها را در جیب داشتند، به منازل ارمنی ها حمله کرده و آنها را به اشغال و تصرف خود در می آوردند و ساکنین را از پنجره خانه هایشان به بیرون پرتاب می کرده یا تا سر حد مرگ کتک می زدند. در مطبوعات شوروی از قول یک شاهد عینی گزارش شده که: «هلیکوپترهای بدون علامتی به روستاهای دور دست آذربایجان حمله می کردند و یا فرود آمده، آنگاه مردان اونیفورم پوشی از آن بیرون جهیده و مردم روستا را به رگبار می بستند» در پاسخ به سؤال چه کسی آنان را می فرستد؟ یک روزنامه شوروی بنام «سویتسکایا روسیا» نوشت: «همه جوابش را می دانند، بنابراین بگذارید حدس نزنیم.» طبق گزارش مطبوعات شوروی نیروهایی که اینگونه درگیری ها را سازمان می دادند مجهز به جلیقه ضد گلوله و سلاح سنگین بودند.

حکومت مرکزی با همکاری دارودسته های ارتجاعی بورژوازی آذربایجان و ارمنستان بشدت به این جنک دامن زد و با استفاده از چنین شرایطی نیروهای نظامی را به منطقه آذربایجان گسیل داشت. اما خیلی زود خشم توده های خلق آذری و ارمنی را علیه خود پرانگیخت و علیرغم کشتار بسیار و اعلام حکومت نظامی مقاومت مسلحانه توده ای و اعتصابات عمومی علیه حضور قوای اشغالگر روس براه افتاد.

حکومت مرکزی تاکتیک های ارتجاعی شناخته شده را بکار می برد. از یک سو



تزاری برای کمک به فرموله کردن سیاست نوین دولت انقلابی در باکو تشکیل شد.

امپراطوری تزارهای نوین:

زندگان ملل

ایجاد گشت. ملل ستمدیده شرق روسیه که سالها در شرایط فلاکت باری تحت حاکمیت روسیه تزاری بسربرده بودند، و مشخصا آذری ها و ارمنه، از بند اسارت ملی رهاگشتند. این مسئله در پیشرفته ترین شکل حکومتی تا به کنون موجود در کشوری کثیرالمله، یعنی اتحاد جماهیر شوروی (که با برسیست شناختن حق تمامی ملل در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدائی و ایجاد ۱۵ جمهوری ملی و ۲۰ جمهوری خود مختار و ۱۰ ناحیه خود مختار در آن زمان بوجود آمد) منعکس شد.

همبستگی ملل مختلف در چارچوب شوروی سوسیالیستی، با پیشرفت مناسبات نوین در زیربنای اقتصادی و تحولات ضروری در روبنای سیاسی - اجتماعی - فرهنگی مستحکم شد. مسلمانا وقوع عقبگردها در این مسیر، یا رشد گرایشات ناسیونالیستی - خصوصا ناسیونالیسم روس در مقاطعی از تاریخ اتحاد شوروی - روند همبستگی و نزدیکی ملل را دچار اختلال می ساخت. اما با روی کار آمدن خروشچف و شرکاء بعنوان نمایندگان بورژوازی نوحاسته در دولت و حزب، اتحاد آرافاتنه ملل از هم گسست و بار دیگر سلطه يك ملت بر سایر ملل جای آنرا گرفت. البته این اوضاع عینا تکرار ستم ملی دوران تزاری نبود و نمی توانست باشد. طی دوران سوسیالیسم تحت رهبری استالین، بسیاری از ملل ستمدیده سابق در زمینه های مختلف رشد کرده و بر عقب ماندگیهای اقتصادی فائق آمده بودند. این

دارند، خارج ساخت یا حداقل آنرا به امید امتیازات بیشتر گرفتن از حکومت مرکزی وادار به همراهی با توده ها نمود. ناتوانی شوروی در کنترل اوضاع چاره ای جز سرکوب توده های عصیان زده باقی نگذاشت. توطئه چینی و تهیه مقدمات برای سرکوب آغاز شد. سیاست دولت مرکزی به دفاع از ارمنی در مقابل آذری ها گذر کرد. آنان حیل گرانه و جنایتکارانه دست در دست باند های ارتجاعی در آذربایجان به آتش دعوای آذری و ارمنی دمیدند تا پوششی برای ورود نیروهای خود فراهم سازند. این مسئله باید دیدگان هر ستمدیده ای را باز نماید و هشدارش کند. تاریخ بارها شاهد تفرقه انداختن در میان ملل ستمدیده و استفاده از شوونیسم يك ملت

منطقه آذربایجان با جمعیتی حدود ۷ میلیون (۷۵ درصد آذری، ۸ درصد ارمنی، ۸ درصد روس و ۶ درصد ملل دیگر) در جنوب غربی شوروی قرار دارد. وضعیت خلق آذری و کارگران این ناحیه يك نمونه از عملکرد ستمگرانه شوونیسم روس و مناسبات امپریالیستی حاکم بر جامعه شوروی می باشد. تحولات سیاسی خونین در این منطقه صرفا محصول اقدامات پروستریکا و گلاسنوست گورباچف نی باشد. این تحولات ریشه در مناسبات ناعادلانه و ارتجاعی دارد که نزدیک به ۴۰ سال حاکمیت رویزیونیستها بر آن استوار بوده است. بقدرت رسیدن رویزیونیسم و احیاء سرمایه داری در شوروی ستمگری ملی بر ملیتها و اقلیتهای ملی گوناگون را احیاء کرد و روسیه را بار دیگر به زندان ملل تبدیل نمود. برخلاف دروغهای وقیحانه و آشکار بورژوازی غرب و حتی رویزیونیستها، در دوران لنین و استالین یعنی دوران ساختمان سوسیالیسم در شوروی، گامهای تعیین کننده در رفع ستمگری ملی و برابری ملی صورت گرفت. این واقعیتی انکارناپذیر است. لنین و استالین از سالها قبل از انقلاب، به مسئله ستم ملی، بعنوان یکی از حلقه های مهم پایداری نظم کهن پرداختند و اهمیت حل آن در پروسه انقلاب را روشن کرده و با گرایشات مختلف شوونیستی در این زمینه مبارزه نمودند. بعد از انقلاب، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بر پایه اتحاد داوطلبانه و آگاهانه ملل مختلف،

بلاخص که محاسبات خاصی نیز مطرح بود. جمعیت و منابع موجود در آذربایجان از ارمنستان بیشتر است و بورژوازی آذری نیز از وزنه سنگین تری در محاسبات منطقه ای و استراتژیک گورباچف برخوردار می باشد. بر این مبنا دولت مرکزی بیشتر از هر چیز به شوونیسم بورژوازی آذری نسبت به ارمنی ها پا داد. حق ستم بر ارمنی ها نقش رشوه ای را داشت که قرار بود آذری ها را پشت سیاستهای گورباچف در سطح ملی و جهانی به صف کند. اما روند اوضاع و سیر تحولات و رشد جنبش توده ای کنترل اوضاع را از دست حزب و دولت شوروی و تا درجه ای از دست ناسیونالیستهای جبهه خلق آذربایجان، که در بسیاری از مناطق جمهوری قدرت را در دست

ضروری بر

دیرینه تمامی امپریالیستها و مرتجعین در جهان است، خصوصا در کشورهای چند ملیتی که نابرابری ملی در آن وجود دارد. این سیاست همواره در خدمت تقویت قدرت سیاسی مرکزی و شوونیسم ملت غالب قرار دارد. آنها شرایطی را فراهم می آورند و دامن می زنند که ستمدیدگان بجان هم بیفتند و سپس اوباشان مسلح خود را بمشابه میانجی به میان آنان می فرستند که بگویند: «بدون ما شما همدیگر را خواهید خورد.»

یکی از ستونهای حاکمیت بورژوازی امپریالیستی شوروی بر شوونیسم روس و نابرابری ملی استوار است. گورباچف زمانی در سخنرانی مهمی در اوکراین به تمام اتحاد شوروی چند ملیتی نام روسیه داد.

پروستریکای گورباچف که قرار بود بحران سرمایه داری احیاء شده شوروی را تخفیف بخشد و سوسیال امپریالیسم شوروی را در صحنه جهانی در موقعیت بهتری قرار دهد، بطور ناگزیر پروسه های غیر قابل کنترل دیگری را دامن زد. ابتدا گورباچف تحت لوای کارزار «ضد فساد» بسیاری از مقامات محلی جمهوری های شوروی را برکنار نمود و مقامات فاسد روسی را جایگزین مقامات فاسد قبلی کرد تا هم شوونیسم روسی و هم کنترل مرکزی تقویت شود. ولیکن بحران ریشه های عمیقتری دوانده بود (بطور خاص پائین آمدن قیمت نفت در بازار جهانی موجب رکود اقتصادی فزاینده ای در باکو گشت) و تضاد های جامعه از حدت بیشتری برخوردار گشته بودند و پنجه های حکومت مرکزی باندازه کافی تضعیف شده بود. بخشی از رفرمهای گورباچف بر آن بود که با ایجاد اصلاحاتی در مناسبات میان بورژوازی این جمهوری ها و مرکز، و دادن امتیازاتی سیاسی به آنان، از تبدیل این اوضاع و روند تکاملی تضاد ها به اوضاع انفجاری ممانعت به عمل آورد. گورباچف می خواهد در عین ایجاد تغییراتی در مناسبات مرکز با جمهوریهها، مانع از هم گسیختگی کل جامعه شود. ولیکن رشد احساسات انقلابی در میان خلقهای تحت ستم این مناطق شرایط را هم برای گورباچف و هم برای بورژوازی بومی مشکل کرده است.

از همان زمان که جمهوری ارمنستان منطقه خود مختار ناگورنو - قره باغ را بخود ملحق نمود، مانورهای گورباچف در دامن زدن اختلاف میان ارمنی و آذری آغاز شد. ابتدا دولت شوروی طرف آذربایجان را گرفت. این در واقع امتیازی بود به بورژوازی آذربایجان که لحظه ای از دامن زدن به شوونیسم ضد ارمنی در میان اهالی غافل نمی ماند. این اقدامی بود که بتواند اوضاع از هم گسیخته شوروی و خطر رشد اوضاع انقلابی در جمهوریهها را برطرف ساخته و اهالی را از طریق این بورژوازی با حکومت مرکزی متحد کند،

آمریکا حل کند. فقط در فاصله سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۵ محصولات کشاورزی آمریکا ۴۵ درصد افزایش یافت و مشاغل کشاورزی بدلیل توسعه سرمایه داری و مکانیزاسیون ۴۵ درصد کاهش یافت که سبب مهاجرت میلیونها سیاهپوست از جنوب به نقاط دیگر آمریکا شد. سرعت رشد نیروهای مولده شوروی در مناطق مرکزی با جمهوری های آسیایی و همچنین در صنایع با بخش کشاورزی قابل مقایسه نیست. این خود پایه ای مادی برای تشدید نابرابری و ستم ملی گشته.

سوسیال امپریالیسم شوروی برای بهم نگاهداشتن امپراطوریش (چه در بلوک شرق و چه در داخل کشور) عمدتاً به نیروی نظامی تکیه نمود. حتی در مناطقی که بخشی از ارتش شوروی مستقر نبود، «هیئت» ارتش و تهدیدات نظامی، «نیروهای گریز از مرکز» را خنثی می کرد. لنین در تحلیل از ویژگی های امپریالیستهای مختلف در آغاز قرن بیستم گفت: «روسیه و ژاپن امپریالیستهای میلیتاریست هستند که بزور نظامیگری و مزایای اقلیمی و غیره امپراطوری خود را حفظ می کنند، در حالیکه انگلستان و فرانسه دارای سرمایه مالی قدرتمند با شبکه ای گسترده هستند که زیر بنای انسجام امپراطوریشان را تشکیل می دهد.» شوروی وقتی امپریالیست شد، بنا به شرایط تاریخی پس از جنگ دوم، دارای مناطق نفوذ زیاد و منابع مافوق سودی نبود که بتواند بلوک خود را با چنان شبکه مالی قدرتمندی بهم بیافند. علیرغم آنکه بورژوازی ملل درون شوروی از رشد زیادی برخوردار شد و توانست در جمهوری های خود مختار خود را متشکل سازد، اما امپریالیسم شوروی از مافوق سود عظیمی در فراسوی مرز های خود برخوردار نبود که بورژوازی این ملل را نیز در آن شریک کند و نیروی «گریز از مرکز» آنان را بطور «دمکراتیک» خنثی نماید. این مسئله عمدتاً با سرکوب حل شده است.

یکی از اهداف رفرمهای گورباچف - البته بقیه در صفحه ۲۰

رشد تا آن حد بود که هیئت حاکمه بورژوازی که با کودتای خروشچف و سرنگون شدن دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی بروی کار آمد، فقط نماینده بورژوازی روس نبود؛ بلکه بورژوازی رشد کرده از دل ملل مختلف اتحادشوروی بدرجات گوناگون در آن نقش داشت. این ائتلاف حکومتی میان بورژوا امپریالیستهای شوروی هنوز پابرجاست و مانند ائتلاف حکومتی دیگر، در آن نیز یکی از ملل ها غالب است؛ یعنی بورژوازی امپریالیستی روس.

اگرچه ملل تحت ستم در شوروی به اندازه دوران تزاری و یا همانند ملل تحت ستم در ایران بی حقوق نیستند، اما نیازهای روسیه سوسیال امپریالیستی نابرابری ملی را تشدید بخشید. توسعه امپریالیستی شوروی و عملکرد قانون آتارشی سرمایه داری و رشد ناموزون موجب شد که بسیاری از مناطق - بویژه مناطق آسیایی - از سایر مناطق از نظر رشد اقتصادی عقب تر بمانند. این امر مستقیماً به موقعیت ویژه شوروی در عرصه جهانی بستگی داشت. شوروی زمانی بعنوان یک قدرت امپریالیستی ظهور یافت و وارد میدان رقابتها شد که جهان میان امپریالیستها تقسیم گشته بود و در نتیجه از داشتن مستعمرات و نیمه مستعمرات محروم بود؛ از اینرو به بسیاری از جمهوری های شوروی بویژه جمهوری های آسیایی مشابه «نیمه مستعمرات» برخورد می شد.

از سوی دیگر، شوروی سوسیال امپریالیستی چندان قادر نگشت که مانند بسیاری از کشورهای امپریالیستی دیگر تحولات مهمی در نیروهای مولده بخشهای عقب مانده کشور بوجود آورد. فی المثل آمریکا، با موقعیتی که بدلیل پیروز شدن در جنگ جهانی دوم بدست آورده بود توانست بخشهای عقب مانده اقتصاد کشور بویژه بخش کشاورزی جنوب را که مناسبات نیمه فئودالی هنوز در آن باقی بود، زیرورو نماید و با توسعه کشاورزی و مکانیزاسیون آن در جنوب، این شکاف را در ساختار اقتصادی

تحت ستم برای سرکوب ملت دیگر توسط ستمگران بوده است. ترکهای عثمانی و بعد ها کمال آتاتورک بارها با دامن زدن به نفاق میان کرد و ارمنی و بیجان هم انداختن شان توانستند هر دو ملت را بنفع شوونیسم ترک سرکوب کنند. زمانی که ناسیونالیستهای ارتجاعی آذربایجان در اتحاد با امپریالیسم جهانی در سال ۱۹۱۸ باکو را گرفتند، ۳۰ هزار نفر قتل عام شدند که اکثر آنها کارگران ارمنی بودند. از آنطرف نیز ژنرالهای گارد سفید ارمنی، آذری ها را کشتار می کردند. در دوران جنگ جهانی اول امپریالیستها و مرتجعین با دامن زدن به تضاد کرد و آسوری و ارمنی و مسلمان و ... موجب قتل عامهای توده ای دهها هزار نفره بدست یکدیگر شدند. در ایران چه دوران رژیم پهلوی و چه زمان جمهوری اسلامی تفرقه میان ستمیدگان و ملل مختلف یکی از شگردهای اصلی حکومت مرکزی بوده است. جنگ نرده و دامن زدن به دشمنی میان ترک و کرد در بهار ۵۸ و سرانجام دخالت ارتش برای «حفظ نظم و قانون و جلوگیری از برادرکشی» و یا دامن زدن به نفاق میان ترکمن ها با زابلی ها و ترکها و استفاده ارتش و سپاه از آن برای سرکوبی خلق ترکمن نمونه هائی افشاگر از سیاستهای دشمنان طبقاتی می باشند. آخرین نمونه اجرای چنین سیاستی در جمهوری اسلامی دامن زدن به شوونیسم تهوع آور فارس نسبت به افغانی ها می باشد.

امپریالیستهای آمریکائی: «همدردی با گورباچف»

امپریالیستهای آمریکائی بهمراه امپریالیستهای اروپائی بیدریغ گورباچف را در سرکوب مردم آذربایجان تشویق کردند. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا گفت: «ما نیاز به برقراری نظم را در جایی که ارمنی ها و آذری ها یکدیگر را می کشند، درک می کنیم. ما امیدواریم که احیاء نظم با بکارگیری حداقل قهر انجام گیرد.» در عین حال هشدار دادند که گورباچف حتی المقدور قهر را در برخورد به ملیتهای حوزه بالتیک بکار نبرد.

چرا امپریالیستهای غربی که تا چند وقت پیش برای متزلزل کردن امپراطوری شوروی به اشکال مختلف علیه منافع سوسیال امپریالیستهای شوروی توطئه چینی می کردند و سعی در استفاده از جنبشهای توده ای برای مطامع امپریالیستی خود داشتند از اقدام سرکوبگرانه گورباچف حمایت نمودند؟ از یکسو، آمریکا در شرایطی که خود وحشیانه ترین تجاوزات امپریالیستی را سازمان می دهد و دستاش تا به آرنج در خون مردم است، در واقع با حق دادن به شوروی در سرکوب ملت آذری این حق را نیز برای خود حفظ می کند که امروز به پاناما حمله کند و فردا ارتش خود را برای سرکوب جنگ خلق در پرو که توسط

سعی نمودند با استفاده از وقایع آذربایجان بر پان ترکسیم ارتجاعی خود بدمند و جو ضد ارمنی را تقویت کنند اما خیلی زود تحت رهنمود های بوش به همکاری با گورباچف پرداختند و خواهان آرامش در آنجا گشتند.

بورژوازی آذری: «ناسیونالیسم ارتجاعی»

در برخورد به جنبشی که حول مسئله ملی در آذربایجان بر پا گشته، باید دو نکته را از هم تفکیک کرد. یکم، جنبش اصیل توده ها علیه ستم ملی و طبقاتی حکام امپریالیست شوروی و شوونیسم روسی که شایسته پشتیبانی

مائوئیستها رهبری می شود، بفرستد و یا دست به ماجراجوییهای نظامی در مناطق دیگر بزند. آنها بیکدیگر قول داده اند که در چنین مواقعی علیه یکدیگر استفاده تبلیغاتی نکنند.

از سوی دیگر، اگرچه آمریکا بطریق گوناگون سعی می کند از مشکلات شوروی بنفع خود سود جوید، ولی بی ثباتی نظم کهن در آذربایجان که جایگاهی استراتژیک در محاسبات دو قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی داشته، برای وی قابل تحمل نیست. مضافاً آمریکا می داند که بی ثباتی در آذربایجان مستقیماً به بی ثباتی بیشتر حکومتهای ارتجاعی ایران و ترکیه یاری خواهد رساند. در ابتدا سگان زنجیری حاکم بر ترکیه

شوروی بر...

پرولتاریا و خلقهای ستمدیده سراسر جهان است؛ دیگری حرکت جناحهایی از بورژوازی ارتجاعی آذربایجان برای سوار شدن بر جنبش توده ها و گرفتن امتیازات بیشتر از بورژوازی روس است که باید افشا شود.

ویژگی جنبش ملی در آذربایجان شوروی این است که بورژوازی آن از خصلت مترقی برخوردار نیست. بورژوازی آذری که عمدتاً درون دولت و حزب «کمونیست» جمهوری آذربایجان متشکل است، با سازمان دادن باندهای ارتجاعی مجهز به آخرین تجهیزات نظامی به کشتار ارمنی ها پرداخت و ایده ارتجاعی «ارمنی ها ثروت آذری ها را بیرون کشیدند» را در میان توده ها پراکند و مدام به تبلیغ شوونیسم ضد ارمنی پرداخت. مسلماً آنهایی که به کشتار ارمنی ها دامن می زنند، ارتجاعی ترین جریانات در آذربایجان هستند.

همواره در شرایط بحرانی و طغیانهای توده ای بورژوازی سعی می کند برای حفظ کنترل خود بر جنبش توده ها به گرایشات شدیداً عقب مانده و ارتجاعی در میان توده ها پا بدهد. بورژوازی آذری آنچنان از این لحاظ در فقر بسر می برد که مجبور است عکس های فتحعلیشاه قاجار و محمد رضا شاه پهلوی و خمینی و آتاتورک را در کنار هم بروی پرچم خود بچیند، کسانی که یا مظهر خیانت ملی بودند یا خود از زمره جلادان بیرحم خلق آذربایجان. کشتار ارمنی ها توسط بورژوازی آذری نه نشانه غرور ملی بلکه نشانه چین ملی است، چرا که دشمن اصلی یعنی شوونیسم عظمت طلبانه روس را که ارتش شوروی پشت آنست ول کرده و به ملت تحت ستم دیگر حمله می کند. مارکس بدستی گفت که: «ملتی که بر ملل دیگر ستم روا می دارد، خود نمی تواند آزاد باشد.»

جمهوری اسلامی:

«دستپاچه و وحشتزده»

وقایع آذربایجان، سران جمهوری اسلامی را بسیار مضطرب و وحشت زده کرد. بار دیگر جمهوری اسلامی در محاصره ای گرفتار آمد که موجب تزلزل بیشترش گشت.

مدت زمان زیادی از سخنان عاجزانه رفسنجانی در باکو و دعوت وی از مردم آنجا در تن دادن به یوغ سوسیال امپریالیستهای روسی نگذشته بود که امواج قدرتمند عصیانهای توده ای خواب و خیال سران جمهوری اسلامی را نیز بهم زد. همکاری آشکار جمهوری اسلامی در حمایت از سرکوب مردم آذربایجان شوروی توسط گورباچف و مواضع ارتجاعی متضاد جناحهای مختلف حکومتی خود عاملی گشت که جایی برای عوامفریبی های آنان باقی نگذاشت.

زمانی که جنبش اوج گرفت، جمهوری

امپراطوری...

اگر اوضاع به او اجازه دهد - اینست که با دادن امتیازاتی سیاسی به بورژوازی این ملل (همانند ایجاد آزادی برای حزب «کمونیست») مناسبات حکومتی میان حکومت مرکزی و این جمهوری برقرار سازد. برنامه های اقتصادی گورباچف بر آنست که «عدم تمرکز اقتصادی» ایجاد کند و اسدوار است که بدین وسیله به اقتصاد سرمایه داری شوروی تحریک بخشد. بخشی از بورژوازی این ملل نیز آزادی ایجاد مناسبات اقتصادی مستقیم (بدون دخالت دولت مرکزی) با سرمایه داران غربی را در سر دارند و برای خود کیسه دوخته اند. بنابراین می خواهند به «نهایت» از سوی ملت خود به معامله با گورباچف نبشتند و این «استقلال ملی» را بکف آورند! امپریالیسم از یکسو موجب رشد و انبساط ملل مختلف - یعنی رشد بورژوازی آنها - می گردد و از سوی دیگر بدون ستونگری ملی نمی تواند پا برجا بماند! شوروی در ارتباط با ملل مختلف درون امپراطوریش با این تناقض ذاتی روبروست.

الزات کارکرد مناسبات ستونگرانه ملی در رابطه با خلقها چنین است:

منطق زندگی در آذربایجان ۲۰ درصد از متوسط جمهوری های روسیه پایین تر است. یک سوم جمعیت آذربایجان (حدود ۳۳ درصد) زیر خط فقر شوروی زندگی می کنند، در حالیکه همین رقم برای تمام شوروی ۱۲/۶ درصد می باشد. از هر سه کودکی که در آذربایجان به دنیا می آید یکی می میرد و یکی بدلیل آلودگی های صنعتی و شیمیائی منطقه (آذربایجان محل زباله ذاتی شیمیائی صنایع شوروی می باشد) ناقص بدنیا می آید. بخش بزرگی از مواد غذائی تولید شده در آذربایجان به مرکز فرستاده می شود و این در حالی است که فقر و گرسنگی بسیاری از اهالی را در بر گرفته است.

مناسبات موجود درون ارتش شوروی خود نمایانگر وحشیگری و سبیت علیه اقلیتهای

ملی است. اعمالی از قبیل کتک زدن، سوزاندن و اخته کردن ضد سربازان ملیتهای دیگر صورت می گیرد. این اعمال چنان شدت یافته که موجب فرارهای دسته جمعی بسیاری از سربازان ملیتهای مختلف گشته است. مقامات دولتی ارمنستان شوروی مرتباً از موارد اذیت و آزار و حتی قتل سربازان ارمنی در ارتش شوروی شکایت می کنند. یک سرباز لیتوانی که از ارتش فرار کرده بوده، علت فرار خود را اینطور ذکر کرده که هر شب در سرباز خانه توسط سربازان روس کتک می خورد. ۱۵۰۰ سرباز گرجی در سال گذشته حاضر به خدمت سربازی نشدند. بسیاری از سربازان ارمنی و آذری در چند ماه گذشته از ارتش فرار کردند.

رمانی استالین در اعلامیه قانون اساسی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی نوشت: «جهان سرمایه داری طی دهها سال تلاش کرده است که مسئله ملی را از طریق نامین رشد آزادانه ملل در چارچوب استثمار انسان توسط انسان حل کند! اما همه این تلاشها شکست خورده است و بی ثمری خود را ثابت کرده است، و کلاف تضادهای ملی بیشتر و بیشتر گره خورده و موجودیت سرمایه داری را تهدید می کند. بورژوازی ثابت کرده است که ناتوان از ایجاد همکاری میان خلقهاست.»

اکنون در اتحاد شوروی فریب به حد ملت و اقلیت ملی و فرهنگی وجود دارد. در بسیاری از آنها، مسئله ملی موضوعی مربوط به زمان حال - یعنی مترقی - می باشد و در تعدادی دیگر مقوله ایست مربوط به گذشته. مسلماً در مناطق آسیائی از قبیل آذربایجان، ارمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و ... مسئله ملی به زمان حال تعلق دارد.

در هر حالت، راه حل واقعی مسئله ملی کماکان همان راهی است که انقلاب اکتبر ارائه داد. انقلاب اکتبر امکان و ضرورت روش انترناسیونالیستی پرولتاری را برای رهائی ملل تحت ستم در عمل نشان داد. طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم شوروی به انقلاب اکتبر دیگری نیاز دارند.

اسلامی و شوروی با دستپاچگی قرارداد همکاری برای تبادل توریست بستند. این اقدامی بود از سر استیصال برای تحت کنترل در آوردن مرز.

زمانیکه شوروی قبل از اعزام نیروهای نظامیش تصمیم خود را به اطلاع مقامات ایران و ترکیه رساند، آنان قول همکاری بی شائبه به شوروی دادند و سعی کردند مرزهای خود را محکمتر کنند.

زمانیکه توده های آذری کشتار می شدند، سران جمهوری اسلامی به گورباچف پیام دادند که مسئله را بطریق «مسالمت آمیز» حل کند. بدین ترتیب ترسشان را از وقوع یک جنک عادلانه که شعله هایش مطمئناً به آذربایجان ایران نیز زبانه خواهد کشید، اعلام نمودند.

اسلامی اعلام کرد: «این امر به امور داخلی شوروی مربوط است و ما از آن حمایت نمی کنیم.» (اظهارات نماینده ایران در سازمان ملل - کیهان ۲۳ دیماه) یکی از نمایندگان مزدور مجلس بکنار رود ارس رفت و مردم آذربایجان شوروی را به آرامش و تسلیم شدن در مقابل حکومت روس دعوت نمود. جمهوری اسلامی اعلام نمود که «عده ای می خواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند و رابطه ما با شوروی را بهم بزنند.»

زمانیکه مردم نخجوان قهرمانانه یکی از مرزهای ابر قدرت امپریالیستی را در هم کوبیدند و در عمل نشان دادند که رویزیونیستها نیز ببری کاغذی نیستند و هزاران نفر به اینسوی مرز آمدند، جمهوری

پرولتاریا، بورژوازی : مسئله ملی و جبران بی عدالتی های تاریخی

محدودیت تاریخی دارد و چنین مبارزه ای حتی برای روشن نمودن راه محور نابرابری و ستم ملی نیز کافی نبوده چه برسد به آنکه بتواند جامعه ای عاری از هر گونه تمایزات طبقاتی را بوجود آورد، چرا ناسیونالیسم - هم از نظر ایدئولوژیک و هم بعنوان یک برنامه سیاسی - ذاتا دچار محدودیت است؟ به دلیل آنکه مسئله ملت در نهایت مسئله طبقه بورژوازی آن ملت است. این مقوله ایست متعلق به عصر بورژوازی و به همراه تمام مقوله های هسان با ظهور کمونیسم در جهان به موزه تاریخ سپرده خواهد شد.

جنبشهای ملی ملل تحت ستم در کشور های چند ملیتی از اهمیت بسزائی برخوردارند و به موجودیت دولتهای ارتجاعی ضربات سختی وارد می آورند. از این رو از متحدین نزدیک انقلاب پرولتری محسوب می شوند. انقلاب اکثر نمونه خوبی از این امر را ارائه داد و ثابت نمود که رشد آزادانه ملل در کشوری که طبقه کارگر حاکم است، امکان دارد. تنها مبارزه ای که هدفش سرنگونی دولت و مناسبات اقتصادی - سیاسی ارتجاعی حاکم باشد، می تواند رهائی ملی را تضمین کرده و حتی فراتر از آن برود و جامعه ای عاری از ستم و استثمار را برای اکثریت توده ها فراهم کند.

ملیت گرایی (ناسیونالیسم) یک ملت تحت ستم بطور بالقوه ظرفیت آنرا دارد که به منافع ملی یک ملت تحت ستم کوچکتر از خودش، تعرض کند. در جامعه سرمایه داری در نهایت «قانون ارزش» و سود است که مناسبات دو ملت تحت ستم را تنظیم می کند؛ یعنی مناسبات میان این دو ملت تحت ستم (مثلا آذری ها و ارمنی ها در شوروی) بر رقابت سیاسی و اقتصادی طبقه بورژوازی آنان استوار است. بورژوازی ملت غالب که بر هر دوی این ملل کوچک سلطه دارد، با بازی بروی این تضاد می تواند تفرقه بیندازد و حکومت کند. این خود گواه دیگرست بر محدودیت ناسیونالیسم. فقط در یک صورت می توان این خطر (رقابت دو ملت تحت ستم) را برطرف ساخت؛ با گذر کردن از مرزهای محدود ایدئولوژی و برنامه سیاسی ناسیونالیستی. این پرولتاریاست که کیفیتا بهتر از هر طبقه ای می تواند حلقه های تحت ستم ملل مختلف را

بقیه در صفحه ۲۲

خیزشهای ملی در جمهوری های آسیایی شوروی، یکی پس از دیگری از راه می رسند و بر حکومت مناسبات گنبدیده سرمایه داری مهر نائید می کوبند. این جنبه غالب و نشاط آور این اوضاع است. جوانب ناسف انگیز فرعی آن (مانند تعرض آذربایجان علیه ارمنی ها) نیز محصول همان مناسبات گنبدیده محکوم بمرگ است.

سرمایه داری امپریالیستی - هم در شکل «دیکتاتریک» غربی و هم «مارکسیستی» شرقی - آنچنان جزئی ترین و ابتدائی ترین حقوق اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اکثریت انسانهای روی زمین را لگد مال می کند که دست یابی به اولیه ترین حقوق به کل آمال توده سر به شورش برداشته، تبدیل می شود. این شورشها، صرفنظر از سطح درخواستها و ظواهرشان، بدون شك عادلانه اند و شایسته حمایت بندریخ کمونیستها و انقلابیون می باشد. اینها گامهای آغازین بیداری سیاسی بسیاری از توده های محروم است. پس، باید بدان کشتیدن شعله های آن یاری رساند. اما خلاف جریان نیز باید شنا کرد. توده های بهائیست و جنبشهای خود بخودی آنان غالبا به باورهای غلط آغشته بوده و حتی گاهی دارای گرایشات ارتجاعی نیز می باشد. باید از خواسته های عادلانه این جنبشها دفاع کرد، همچنین باید حصار محدود و جوانب غلط و گرایشات ارتجاعی آنرا شدیدا به نقد کشید. در غیر اینصورت، بطور یقین طبقات بورژوازی رهبری آنرا گرفته، یا دشمن بتدریج انرژی آنرا به هرز داده و سرکوبش خواهد نمود. حمایت از سطح فعلی این جنبشها و تلاش در نگهداشتن آن در همین سطح و با همین مضامین، مودیانه ترین نوع خیانت به توده ها می باشد.

براه افتادن جنبشهای ملی در جمهوری های آسیایی شوروی، طلب می کند نگاهی دیگر به برخورد کمونیستها به مسئله ملی بیافکنیم. از یکسو، طغیان و مبارزه ملت تحت ستم علیه ملت مستعمر عادلانه است و باید از آن حمایت کرد. از این جهت «حق تعیین سرنوشت نا سرحد جدائی» شعار تبلیغی و برنامه ای کمونیستها برای ملل تحت ستم در کشورهای کثیر السله است. از سوی دیگر، کمونیستها هشدار می دهند که مبارزه ای که هدفش صرفا بگف آوردن این حق باشد،

جمهوری اسلامی نگران مناسبات خود با شوروی و قراردادهای و توافقاتی که با آنها بسته، می باشد. آنها می ترسند که مناسبات میان آنان تیره و تار گردد. بی جهت نیست که روسها در گرماگرم جنبش آذربایجان گفتند: «جمهوری اسلامی مشکلات زیادی جلوی پا دارد، و باید مسئله بازسازی را به پیش ببرد.» عکس العمل رسمی جمهوری اسلامی ملغمه ای از یزدلی کمپرداوری در مقابل یک قدرت امپریالیستی و شوونیسم آشکار نسبت به ملت آذری بود. کسانی که دستا نشان تا به آرنج در خون ملل ستمدیده کرد، ترک، ترکمن، عرب، بلوچ و آذری فرو رفته است و ایران را به زندان ملل تبدیل ساخته اند، چگونه می توانند از کوچکترین تغییری در نظم کهن پشتیبانی کنند. کسانی که حتی اجازه نمی دهند که زبان آذری زبان رسمی در آذربایجان باشد چگونه می توانند داعیه آزادی آذربایجان را داشته باشند. آذری های شوروی باید هر گونه توهمی نسبت به این سرکوبگران ملل ستمدیده را بدور افکنند.

طبق معمول، این واقعه هم برای جمهوری اسلامی مانند آبی بود که بخوابگاه مورچگان سرازیر شد و هر یک از جناحهای درونش را به سوئی راند. جناح غالب رسما مواضع آمریکا را مورد تاکید و راهنمای عمل رسمی جمهوری اسلامی قرار داد. جناح مغلوب سعی کرد با دفاع از جریانات مرتجع اسلامی درون جنبش آذربایجان آنرا به ابزاری برای معاملات خود در رابطه با رقابتهایش با جناح غالب و همچنین شوروی تبدیل کرده و از آن سود جوید. در عین حال این وقایع شکاف میان اتحاد های طبقه حاکمه ایران بویژه اتحاد بورژوازی آذری و فارس را شدت بخشید. بورژوازی آذری (۱) که بنا به دلایل تاریخی در قدرت مرکزی - البته در موضعی تبعی نسبت به بورژوازی فارس - شریک است، در این بقیه در صفحه ۲۲

۱- سهم داشتن بورژوازی آذری در حکومت مرکزی از یکسو ریشه در رشد تاریخی این بورژوازی و قدرت اقتصادی داشته و از سوی دیگر به چگونگی شکل گیری دولت مرکزی در ایران بویژه بعد از جنگ جهانی اول بستگی دارد. دولت مدرن مستعمراتی بسرکردگی رضا خان در ایران طبق سیاستهای امپریالیسم انگلیس بعد از جنگ اول بوجود آمد. یکی از دلایل تشکیل حکومت مرکزی بالنسبه قوی در ایران ایجاد یک خط محاصره قوی بدور شوروی سوسیالیستی بود. آذربایجان بنا به موقعیت و جایگاه مهمش یکی از حلقه های این زنجیر محاصره را تشکیل می داد. این امر، سهم دادن به بورژوازی آذری در دولت مرکزی را الزام آور می ساخت.

مروری بر

میان سعی نمود برای خود با اتکاء به تاثیراتی که این جنبش بر توده های آذری ایران داشته امتیازاتی بگیرد. مرتجعینی چون خلخالی و دوزدوزانی و اردبیلی به دفاع از مسلمانان آذری پرداختند و بزبان ترکی در نماز جمعه و مجلس اسلامی برای آنها پیام دادند. این امر موجب اعتراض برخی نمایندگان مجلس گشت که طبق قانون اساسی زبان رسمی کشور فارسی است، اگر کرد بزبان کردی، ترک بزبان ترکی، عرب بزبان عربی و صحبت کند موجب هرج و مرج خواهد گشت. در این میان شونیسم فارس و شکنندگی جمهوری اسلامی یکبار دیگر بنمایش گذاشته شد.

این مسئله فقط مختص به جمهوری اسلامی نبود. بسیاری از اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز موضع گیریهای ارتجاعی خود را نسبت به این مسئله نشان دادند. سلطنت طلبان تذکر دادند که آذری های ایران ملت نیستند بلکه ایرانیان آذری زبان هستند و هشدار دادند که میادا روزی هوس جدائی کرده و تمامیت ارضی ایران و اتحاد ارتجاعی و نابرابر ملل را بخاطر بیفکندند! عده ای دیگر تاکید نمودند که آذری ها جزء اقوام درون ایران هستند، مرزهای جغرافیائی را هم نمی توان بهم زد! بورژوازیهای مرتجع که خود در سرکوب ملت کرد و ترک و ترکمن توسط جمهوری اسلامی شریک بودند با بلند کردن پرچم ناسیونالیسم عظمت طلبانه فارس ب فکر جبران بی عدالتی های تاریخی افتادند و خواهان الحاق ۱۷ شهر قفقاز به ایران شدند! سرانجام رویزیونیستهای بحران زده روسی ضمن «برسمیت شناختن حق تاریخی ساکنین هر منطقه ملی در تعیین سرنوست خویش»، حق گورباچف در سرکوب «ناسیونالیسم کور» را هم برسمیت شناختند! این قبیل جریانات، ترکیبی از مزدورمنشی امپریالیستی و شونیسم فارس و هراس از کوچکترین تغییر در جهان کهنه را یکجا بنمایش در آوردند.

فرصتی انقلابی برای توده های آذری و پرولتاریای انترناسیونالیست در ایران

برای پرولتاریای انترناسیونالیست و توده های ستمدیده، بی ثبات شدن موقعیت امپریالیستها و مرتجعین و مضطرب شدنشان خوشحال کننده است. کمونیستهای انقلابی از بهم ریخته شدن مرزهایی که به زور سر نیزه استوار است بدست توانای توده های آذری استقبال می کنند. ولی گذشتن از مرز جغرافیائی برای ستمدیدگان آذری باید با گذشتن از مرزهای ایدئولوژیک بورژوا ناسیونالیستی همراه باشد. توده های انقلابی آذری در ایران باید درسهائی را که با بهائی

پرولتاریا

برای هدفی مشترک رهبری کند. در عصر امپریالیسم، سرمایه داری در جستجوی مافوق سود و از طریق جنگهای ارتجاعی و ستمگری اقتصادی - سیاسی، موجب جانبائی های بیرحمانه نیروی کار و اهالی ملل مختلف می شود! امروزه در غالب نقاط جهان نیروی کار و اهالی آن ترکیبی از مهاجرین نقاط مختلف دنیا و ملیتهای مختلف می باشد. هیچ پرچمی بجز پرچم انترناسیونالیسم پرولتاری - که حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم تا سرحد جدائی جزئی لاینفک از آنست - نمی تواند همه کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان یک منطقه را متحد کند. آن دسته از انقلابیونی که با تنگ نظری ایدئولوژیک - سیاسی و یا با امید «پایه توده ای گرفتن» پرچم ناسیونالیسم را تکان می دهند، باید بدانند که این پرچم در عین حال که می تواند محرك مبارزه و اتحاد یک ملت ستمدیده علیه ستمگران باشد، می تواند در سرزمین خود و یا سرزمین مجاور به ستمگری کزیه المنظر علیه اهالی یک خلق تحت ستم پا دهد. این در نهایت به پاینداری نظم کهن و شونیسم ملل غالب یاری می رساند.

یکی از پرچمهایی که بورژوازی بلند می کند، پرچم جوان بی عدالتی های تاریخی است. جانبائی های عظیم جمعیت بدلیل رشد سرمایه داری و تعیین نژدهائی که با سرکوب و کشتار، تفرقه افکنی و خنجه گیری توسط امپریالیسم صورت گرفته و ملل را پارچه پارچه کرده همواره زمینه مادی برافراشتن پرچم فوق را توسط بورژوازی فراهم می سازد. نمونه ای از این تلاش، سردادن شعار «آذربایجان واحد» از جانب جناحهایی از بورژوازی آذری می باشد. این یک واقعیت تاریخی است که آذری های شوروی و ایران توسط یک بی عدالتی تاریخی و در اثر قدری نژاریسم از یکدیگر جدا گشتند و انقلاب اکتبر نیز عملا با توجه به تناسب قوای میان پرولتاریای بین المللی و بورژوازی بین المللی قادر به جبران این بی عدالتی تاریخ نشد و رسالت تاریخی انقلاب اکتبر هم بسیار فراتر از این مسئله بود.

وظیفه کمونیستها همواره اعتراض بلاانقطاع علیه هر گونه بی عدالتی و محکوم نمودن طبقات ارتجاعی حاکم می باشد. بسیاری بی عدالتی های تاریخی موجودند که حاصل خود

گران در انقلاب ایران آموختند به آنان یاد دهند و بگویند که :

یکم، اسلام نه تنها ایدئولوژی رهائیبخش نیست بلکه توجیه کننده اسارت ملل ستمدیده، زنان و ستم واستثمار بر کارگران و زحمتکشان است. کارگران ، دهقانان و روشنفکران انقلابی آذربایجان نه تنها کوچکترین اعتمادی به جمهوری اسلامی ندارند

را بشناهد یک موضوع معاصر از دست داده اند. تا زمانی که اینها بی عدالتی های تاریخی نیستند که گناگان بطور مستقیم مانی در مقابل تکامل اجتماعی و مبارزه طبقاتی باشند، کمونیستها نباید موضعی در تسبیح آنها بگیرند چرا که این امر توجه طبقه کارگر را از مسائل اساسی منحرف خواهد کرد. پرولتاریای انترناسیونالیست ضمن دفاع بیگیرانه از حق تعیین سرنوشت ملتها تا سرحد جدائی به خلقهای تحت ستم می گوید که در عصر امپریالیسم حل این مسئله اساسا در گرو پیشرفت مبارزه طبقه انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع است. قطعا شکل گیری دولتهای ملی و رابطه آنها با یکدیگر (اتحاد داوطلبانه یا جدائی یا هر شکل دیگری) مشخص بستگی به این دارد که چه تغییر و تحولاتی و چه تناسب قوایی میان انقلاب و ضد انقلاب در عرصه بین المللی و منطقه ای و ملی ایجاد شود و این خطه چگونه بطور قهر آمیز از طریق انقلاب پرولتاری و یا تقسیم مجدد جهان توسط امپریالیستها از طریق جنگ امپریالیستی از نو قالب ریزی شود.

از همین رو دو راه بیشتر برای وحدت دو آذربایجان و تشکیل یک دولت واحد آذربایجانی متصور نیست.

یکم، راه ارتجاعی که از طریق توطئه چینی ها و بنده و بستنهای امپریالیستی میان دول امپریالیستی شرق و غرب و با شرکت و رضایت یا عدم شرکت و رضایت دول ارتجاعی ایران و ترکیه و ارتجاعی ترین طبقات و نیرو های سیاسی و شخصیتهای آذربایجان شوروی و ایران، امکان پذیر است.

دوم، راه انقلابی، که آنها فقط با تبدیل هر دو آذربایجان به منطقه سرخ انقلابی، پیشبرد تحولات سوسیالیستی در آذربایجان شوروی و دیکراتیک نوین در آذربایجان ایران، امکان پذیر است. اگر چنین تحولی که از نظر عینی امکان آن موجود است زودتر از نقاط دیگر در این دو نقطه صورت بگیرد و دولت سرخ پرولتاری در آذربایجان بوجود آید، مسلما مانند خریقی گسترش یافته و دگرگونی عظیمی را به همراه آورده و موجب ترک برداشتن بافت سیاسی منطقه و جهان خواهد گشت. در چنین حالتی، علیرغم تلاشهای امپریالیستهای روسی و عظمت طلبان فارس، پرولتاریای و خلقهای تحت ستم شوروی و ایران بگرد آن حلقه خواهند زد.

بلکه خواهان سرنگونی آن می باشند. دوم، به آنها بگویند که نباید به همه کسانی که در صفوف آنها بظاهر ضد دشمن عمده یعنی دولت مرکزی هستند، اعتماد کنند. تجربه انقلاب ایران نشان داد که چگونه مرتجعینی که زمانی بدلالی تضادهائی با ستمگران حاکم داشتند، وقتی بقدرت دست یافتند به همان مناسبات ارتجاعی تکیه زدند و به سرکوب



مردم تاسیسات مرزی میان آذربایجان شوروی و ایران را به آتش می کشند.

الهام بخشی از اتحاد رزمنده انقلابیون این ملیتها بوده است. بهترین فرزندان ترك و ارمنی بارها در يك سنگر علیه دشمنان ملی و طبقاتی جنگیده و خون خود را نثار رهائی بشریت نموده اند. هم انقلاب مشروطه (بویژه نبرد تبریز و ایجاد کمیته های انقلابی مشترك ارمنی و آذری و گرجی و تلاشهای بیدریغ انقلابیون روسیه برای فرستادن سلاح برای آن نبرد) و هم انقلاب ۵۷ و مهمتر و عالیتر از آن انقلاب کبیر اکبر شاهد پر شور ترین صحنه های اتحاد انترناسیونالیستی بوده است. تنها برافراشتن پرچم انترناسیونالیسم پرولتری و يك انقلاب سوسیالیستی دیگر می تواند به نیازهای امروزی کارگران و زحمتکشان آذری، ارمنی و طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم درون شوروی پاسخ دهد.

جای آن انقلابیون آذری و ارمنی که این حقایق عظیم را درك کنند در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، که انترناسیونالیستهای انقلابی در آن گرد هم آمده اند، خواهد بود.

گرفتن پرچم انترناسیونالیسم پرولتری می توان دشمنان ملی و طبقاتی را سرنگون کرد. جدا کردن سرنوشت کارگران ارمنی و آذری از یکدیگر تنها بفتح بورژوازی روس و بورژوازی هر دو ملت می باشد. لنین گفت: «هر چه سخت تر حکومتها و بورژوازی تمام کشور ها سعی می کنند در میان کارگران تفرقه بیندازند و آنان را بجان هم افکنند، و برای این هدف مقدس شان هر چه وحشیانه تر قانون حکومت نظامی و سانسور نظامی ... برقرار کنند، پرولتاریای آگاه سخت تر و محکمتر باید از همبستگی طبقاتی اش، از انترناسیونالیسم اش، از اعتقادات سوسیالیستی اش علیه شوونیسم افسار گسیخته دارودسته های بورژوازی «میهن پرست» در تمام کشور ها دفاع کند. اگر کارگرانی که آگاهی طبقاتی دارند از این هدف دست بکشند، این نه تنها خیانت به سوسیالیسم که حتی خیانت به آمل آزادی و دمکراسی خواهد بود.» (لنین - م. آ. جلد ۲۱ - صفحه ۲۹)

تاریخ بارها شاهد بوجود آمدن صحنه های

توده های انقلابی پرداختند. سوم، تجارب تلخی را که از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» جمهوری اسلامی کسب کرده اند (مشخصا براه انداختن جنگ کرد و ترك در نقده) در اختیار خلق آذری در آنطرف مرز بگذارند و بگویند که بدون اتحاد و همبستگی با ارمنی ها و دیگر خلقهای ستمدیده شوروی صحبتی از سرنگونی سلطه روس و رهائی ملی نمی تواند در میان باشد.

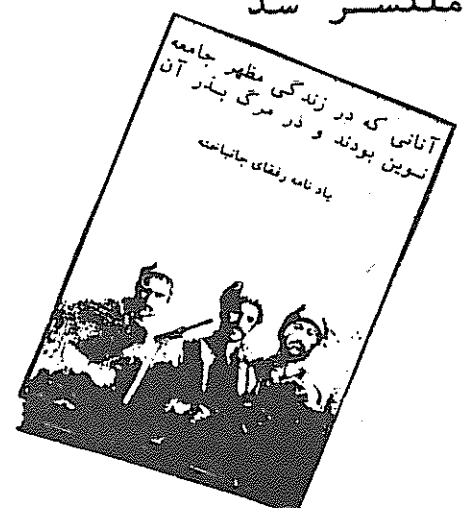
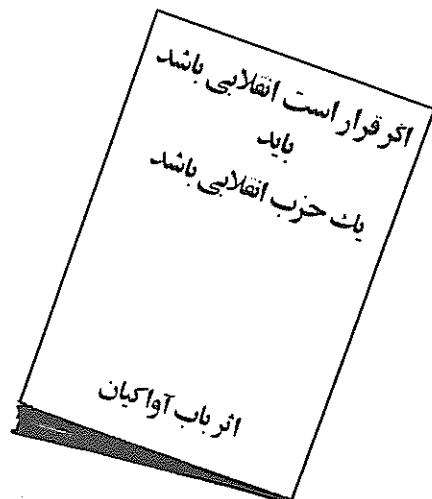
مهمترین وظیفه انترناسیونالیستی کمونیستهای انقلابی ایران در قبال وقایع آذربایجان شوروی آنست که از مبارزه انقلابیون آذری علیه سوسیال امپریالیسم شوروی حمایت کنند و به آنان بیاموزند که:

یکم، بدون داشتن حزب کمونیست انقلابی تمامی مبارزات و فداکاریها به هدر خواهد رفت. این حزب فقط با اتکا به مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائوتسه دون می تواند انقلاب را به پیروزی برساند. بدون سلاح مائوتسه دون و نقد وی از رویزیونیسم روسی امکان ترسیم راه انقلاب در شوروی نیست. این مائو بود که برای نخستین بار تبدیل کشور سوسیالیستی شوروی را به کشوری سوسیال امپریالیستی افشا نمود و انقلابیون جهان را به این مسئله آگاه ساخت. باید از فرصتی که پیش آمده استفاده نمود و اندیشه های انقلابی مائو و مبارزات ضد رویزیونیستی وی را که سالیان سال از دسترس توده های شوروی خارج بود بمیان آنان برد و به شکل گیری پیشاهنگ پرولتری در آذربایجان یاری رساند.

دوم، باید به آنها گفت که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» انقلاب ایران و تجارب تاریخی و وقایع روزمره در جهان منجمله اشغال آذربایجان توسط ارتش شوروی این را نشان می دهد. بدون داشتن ارتشی انقلابی تحت رهبری حزبی انقلابی تصور پیروزی غیر ممکن است.

سوم، هم تئوری انقلابی و هم تجربه ثابت کرده که نه ایدئولوژی ناسیونالیستی و نه مذهب قادر به از بین بردن ستم و استثمار و ایجاد وحدت میان ستمدیدگان نیست. تنها با بدست

منتشر شد



فقط

فرمانده سپاه پاسداران بابل بود) شروع به صحبت نمود و تحت عنوان اینکه از نیروهای آنهاست و زخمی شده وی را فریب داد و مجبورش نمود که از سنگر خود بیرون بیاید. رفقای دیگر از فرصت استفاده کرده و با تیراندازی بسمت آن مزدور وی را به همان بهشتی که میخواست روانه کردند. کاک اسماعیل در جلسه جمع بندی از این نبرد گفت: «رفقای ما از چنان روحیه و جرئتی برای کسب قدرت برخوردارند که بدون سلاح بسمت دشمن یورش می برند.»

زمانیکه شرایط مبارزه در جنگل سخت تر شد و تزلزلاتی در میان بعضی از افراد بروز نمود، حشمت بیرحمانه آنها را افشا و بباد انتقاد گرفت. برای او مشکل نبود که در مقابل انقلابیون سابقی که تاب تحمل شرایط جدید مبارزه طبقاتی را نداشتند علیرغم علائق عاطفی نسبت به آنان، موضع بگیرد و مبارزه علیه شان را دامن زند. حشمت بارها در جنگل خواهان عزل چنین افرادی از مسئولیتهاشان شد. او بهمان اندازه که به رفقای خود عشق می ورزید از رفیقان نیمه راه و متزلزلین نفرت داشت. از طرف دیگر زمانی هم که نزدیکترین یارانش را در مبارزه انقلابی از دست می داد اندوه خود را به کینه ای عمیق تر نسبت به دشمن تبدیل می کرد و قاطعانه تر مبارزه خود را به پیش می برد.

حشمت در جلسات تصمیم گیری قیام پنج بهمن مخالف طرح ارائه داده شده بود. آواز لزوم پیشبرد جنگ پارتیزانی در منطقه دفاع نمود. ولی علیرغم مخالفتش با تصمیم گیری فوق، فعالانه به اجرای طرح پرداخت و به همراه رفیق مراد و کاک محمد و رفقای دیگر مسیر رفتن به شهر را شناسائی نمود و از هیچ کوششی برای انجام قیام فروگذاری نکرد.

پنجم و ششم بهمن مردم آمل کسی را در میان سربداران دیدند که برایشان بهیچوجه غریبه نبود. محله ای را که در آن بزرگ شده بود مثل کف دست می شناخت. به همراه کاک اسماعیل چست و چالاک، مغرور و با وقار از این سنگر به آن سنگر می رفت و می رزمید. شبانه اعضای انجمن اسلامی محله رضوانیه را فریب داد و خلع سلاح نمود. جاسوسان و مجیزگویان رژیم اسلامی از ترس در سوراخهای موش پنهان گشته بودند. حشمت بسیاری از آنان را از سوراخ هایشان بیرون کشید. حزب الهی ها و جاسوسان اکثریتی - توده ای رژیم را شناسائی میکرد و بعضی از مزدوران را به جوخه های اعدام سربداران می سپرد. او این بار در نقش دادستان انقلاب پرولتری انجام وظیفه مینمود. کینه و نفرت سالیان دراز از دشمنان طبقاتی را در گلوله های آتشین خود فشرده کرده و نثارشان می ساخت. او در آن لحظات بیان فریاد رسای انتقام خونین خلق بود. به هر کوچی ای که قدم میگذاشت مورد استقبال گرم توده هائی قرار میگرفت که راه رفتن را از آنان آموخته بود و رشد اولیه خود را مدیون تلاش آنان می دانست. اهالی محل حرفها و رهنمود های وی را بجان می خریدند و به حمایت بیدریغ از نیرو های سربدار می پرداختند.

با شهادت کاک اسماعیل، حشمت به همراه رفقای چون کاک محمد (رفیق جانباخته رسول محمدی) تلاش زیادی برای عقب نشینی منظم نیروهای سربدار بعمل آوردند. او توانست دسته ای از رفقا را به باغی در کنار شهر ببرد. او دوباره به محله رضوانیه بازگشت تا تعداد دیگری از رفقای زخمی و گروه پزشکی را از محاصره نجات دهد، اما موفق نشد و به همراه آنان در محاصره کامل نیرو های دشمن قرار گرفت. آنها در خانه ای پناه گرفتند ولیکن متأسفانه نتوانستند آن شب از شهر عقب نشینی کنند. صبح روز بعد در درگیری که با نیرو های دشمن پیش آمد رفیق حشمت به شهادت رسید. بدین ترتیب زندگی سرشار از مبارزه و نشاطش پایان یافت. او با همان شهامت و جسارتی که زندگی کرده بود مرگ را پذیرا شد.

دشمن بعد از بنمایش گذاشتن جنازه شهدای سربدار برای از بین بردن خاطره قیام سربداران بطرز وحشیانه ای دست به سرکوب توده های انقلابی زد. هرکس کوچکترین کمک و یا اظهار حمایتی از

سربداران نموده بود را به حبس، شکنجه، زندان و یا بهای جوخه اعدام کشاند. کسانی جریشان فقط این بود که با حشمت زوبوسی و ابراز آشنائی کرده بودند. بیشترین فشارها را به نزدیکان و اطرافیان این کمونیست انقلابی وارد آورد. خانه ای که وی زمانی در آن سکونت داشت را مصادره نمود و به هزار دسیسه و حيله عبث متوسل شد تا خاطره سرخ این کمونیست انقلابی را از میان بردارد. درحالیکه اثرات قیام سربداران و مبارزات رفقای چون حشمت بر ذهن ستمدیدگان نقش بسته است.

انقلاب ۵۷ زمین را شخم زد، نبرد سربداران بذره های آگاهی کمونیستی را پراکند و با خون کمونیستهای انقلابی آنها آبیاری نمود تا جوانه های انقلاب پرولتری پیروزمند رشد نماید. دشمنان طبقاتی با هراس مدام از این بذر سرخ عاجز و درمانده از مقابله با پایه گیری و رشد آن می باشند. هرگاه آنها بتوانند تجاربی را که توده ها در پی انقلاب ۵۷ - ۶۰ و بنکان در آمدن زنجیر های ستم و بندگی کسب نمودند از بین ببرند آنگاه میتوانند ادعا کنند که خاطره رفقای چون حشمت را نیز از میان برداشته اند. زیرا هیچکس نمیتواند صحنه های پرشور انقلاب ۵۷ و رزم دلیرانه سربداران در آمل را بخاطر بیاورد و یادی از حشمت نکند. جوانان او را در صحنه هائی که وی به ایشان جرئت مبارزه کردن می بخشید بخاطر می آورند. کارگران چهره مبلغ خستگی ناپذیر شان را بیاد می آورند. دهقانان سازمانده صديق و بی آلايش مبارزاتشان را بخاطر می آورند.

حشمت، خصوصیات و توانائی های انقلابی را در شرایطی کسب نمود که هر روزش برابر چندین سال معمولی بود. این قابلیتها، بیان توان طبقه انقلابی در حرکت برای تغییر جهان کهنه می باشد.

آخرین رزم دلاورانه وی بیان جرئت و جسارتش در پیشبرد مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی می باشد. نبردی که به توده ها نشان داد بدون بزرگترین از خود گذشتگی ها و مبارزه تا پای جان و رویارویی قهرآمیز با دشمن هیچ صحبتی از انقلاب پیروزمند نمی تواند در میان باشد. حشمت این حکم مائوئیستی «جرئت کنید و قدرت سیاسی را کسب نمائید» را بخوبی فراگرفت و بکار بست، از همین رو دشمن به هیچ طریقی قادر نگشت و نخواهد گشت خاطره این قهرمان واقعی توده ها را از میان بردارد.

مسلما پرولتاریای انقلابی و توده های ستمدیده خصوصیات و قابلیتهای چنین رهبرانی را فرامی گیرند و بهمانگونه که کموناردها بعد از شکست کمون پاریس گفتند، با بانگ رسا به دشمنان طبقاتی می گویند:

«آهای بورژوازی وحشتزده تو چه اهمیتی داری؟ بنگر زیر این رودخانه های خونی که بزمین ریخته ای، انقلابی که فکر می کردی مرده است، جوانه می زند و بر سر راه تو قویتر رشد می کند، گوئی بدست خدایان آبیاری شده است. انقلاب زیباتر، قویتر و تهدید کنان در مقابل تو می ایستد و تو می لرزی همانطور که وقتی با هفته وحشتناک خون روبرو شدی، می لرزیدی.» (بنقل از «هفته خون» نوشته امیل دکهر از ادیبان کمون)

کمونیستها با الهام از چنین رهبرانی با عزمی استوار در راه ایجاد حزبی انقلابی و ارتشی انقلابی گام برمی دارند تا در صحنه نبرد طبقاتی و در میدان خونین جنگ خلق، انتقام آنان را بگیرند و به حساب تمامی جنایات دشمنان طبقاتی رسیدگی کنند.

بی شك خاطرات رفیق حشمت الله اسدی پور در سرودهای این تلاش دائمی همواره زنده است.

باشد که بازگردیم با خنده و ترانه
آواز فتح خوانیم در جای جای خانه
دشوار نیست هرگز پیچیده کار دنیا
جرئت کن و خطر کن بین فتح قله ها را

ما تصمیم گرفتیم با هر دشمنی که پیش بیاید، مقابله کنیم! ما آنها را شکست خواهیم داد!

رفیق گونزالو - صدر حزب کمونیست پرو



در آمریکای لاتین را محکم نماید و با به اصطلاح امن و امان کردن «حیات خلوت» خویش منافع امپریالیستی اش را در جهان تضمین کند. از دوسال پیش، مشاوران نظامی، خلبانان و هلیکوپترهای آمریکائی تحت نام «ماموریت ضد مواد مخدر» در کمک به ارتش پرو و حکومت لرزان گارسیا، علیه جنگ خلق وارد فعالیت شده اند.

امپریالیسم آمریکا هم اکنون مشغول آماده کردن افکار عمومی برای دست زدن به حمله نظامی مستقیم هوائی و زمینی علیه ارتش چریکی خلق می باشد. «شبح ویتنام» هنوز لرزه بر اندام یانکی ها می اندازد، اما آنان با استناد به «پیروزی سریع» در تهاجم نظامی به پاناما، دل خود را خوش می کنند!

ارتش چریکی خلق به رهبری حزب کمونیست پرو آماده است که صد ها بار مصمم تر از خلق ویتنام، ببرکاغذی بودن آمریکا را ثابت نماید. جنگ آنان، جنگ تمامی انقلابیون جهان می باشد. دره های وسیع و عمیق پرو، گورستان مناسبی برای ارتش تجاوزگر امپریالیسم آمریکا خواهد بود. باشد که نغمه پیروزی انقلاب از فراز کوههای آند الهام بخش و راهنمای انقلابات بیشمار دیگر در آمریکای لاتین و سراسر جهان گردد.

اخیرا بوش رئیس جمهور آمریکا جلسه ای با سران دول ارتجاعی پرو، کلمبیا و بولیوی تشکیل داد. مسئله مرکزی این کنفرانس عبارت بود از هماهنگ کردن برنامه های امپریالیسم آمریکا در این منطقه - بالاخص سرکوب انقلاب در پرو. امپریالیسم آمریکا به این برنامه ها نام «جنگ علیه مواد مخدر» داده است.

سران آمریکا و دول وابسته به آن، بزرگترین قاچاقچیان مواد مخدر و خونخوارترین جانیان بین المللی اند. آنان در دادگاه تاریخ محاکمه و محکوم به مرگ شده اند؛ اجرای حکم توسط گردانهای مختلف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تدارک دیده می شود؛ اکنون این حکم در آمریکای لاتین، در پرو، در مقابل چشمان ناباور و حیرت زده محکومین (یعنی امپریالیستهای آمریکائی و نوکرانشان) توسط جنگ خلق به رهبری حزب کمونیست پرو که یکی از گردانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، به پیش برده می شود. فریاد آه و فغان مرتجعین را غرش رگبارهای جنگ خلق خاموش کرده است.

«جنگ ضد مواد مخدر» امپریالیستهای یانکی، جنگی علیه توده های ملل تحت ستم است که برخاسته اند تا رژیمهای سرسپرده آمریکا را بخاک بسپارند. با این جنگ، آمریکا می خواهد موقعیت رژیمهای خود

وقت

کدام از وقایع مهم جهان مانند سرنگونی چائوشسکو، بهم خوردن مرز ایران و شوروی، شورش مردم اروپای شرقی به اندازه صدها اعلامیه و سخنرانی تهییجی توده ها را بتکان در می آورد، آنان را امیدوار می کند و به تفکر وا می دارد. رژیم این را خوب می داند، اما چه می تواند بکند؟ در چنین دوره ای از تاریخ جهان، دشمن نمی توانست اثرات انقلاب ۵۷ و خواست انقلاب را از ذهن طبقه کارگر و توده های ستمدیده پاک نماید. وجود جنبش انقلابی در کردستان، علیرغم محدودیتهای درونیش، کمک مهمی در این زمینه بود و نقش بزرگی در بی ثبات کردن دشمن و نگهداشتن گرمای انقلاب ایفا نمود.

از لحاظ موقعیت ذهنی - یعنی موقعیت نیروهای پیشاهنگ - هم تفاوت کیفی بین این دو شکست موجود است. نه شکست نیروهای انقلابی، بویژه پرولتاریای آگاه، از نوع شکست حزب توده در ۲۸ مرداد ۳۲ بود و نه موقعیت بعد از شکست این نیروها همانند هم. پرولتاریای آگاه، بر خلاف حزب توده سال ۳۲ و بسیاری از نیروهای سیاسی همانند وی در سال ۶۰ که بدون مبارزه تسلیم گشتند، در پی یک نبرد خونین شکست خورد. اگر چه دشمن تلاش زیادی نمود که بطرق مختلف نسل انقلابی گذشته را چه با قتل عام توده ای و چه با دامن زدن به جو بی اعتمادی و شکست از میان بردارد و رابطه شان را با نسل نوین انقلابی در حال شکلگیری - که فعالانه بدنبال فرا گرفتن فلسفه انقلاب می باشد - قطع نماید، و اگر چه بسیاری از فعالین نسل قدیمی عملاً به این سیاست دشمن پا داده و در اثر روحیه باختگی از دست رفتند ولی دسته ای بهم فشرده از کمونیستهای انقلابی و یک میراث انقلابی غنی برای طبقه انقلابی، در جامعه باقی مانده است. میراثی که با جمع بندی ها و تجارب انقلابی پرولتاریای بین المللی در آمیخت و بخش مهمی از تدارک نبردهای انقلابی آبی را فراهم نمود. پرولتاریای آگاه در ایران از لحاظ بین المللی در شرایط بسیار مناسب تری نسبت به انقلابیون دهه ۳۰ قرار دارد. همزمان با شکست حزب توده، خوره رویزیونیسم احزاب کمونیست جهان را از درون خورده بود، ولی همزمان با شکست انقلاب ایران موج نوین و قدرتمندی از نسل نوین مائوئیستها - جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - در سطح جهانی بر پایه جمع بندی از شکستها و پیروزیهای پرولتاریای بین المللی بهاخاست.

اگر انقلاب و شکست آن قطب بندی طبقاتی مشخص تری بصورت ظهور آلترناتیو های سیاسی گوناگون با تمایزات روشن را موجب گشت، ادامه بحرانهای اقتصادی نیز بطور عینی تجزیه طبقاتی بیشتری را دامن زد. فاصله طبقاتی - میان طبقات بالا و پائین - در جامعه عمیق تر گشت. از میان اقشار خرده

بورژوازی شهری و روستائی بسیاری بسمت پرولتاریا و نیمه پرولتاریا رانده شدند. به خیل کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند، افزوده گشت. این پروسه حتی دامنگیر بخشهایی از کارکنان بوروکراسی دولتی از قبیل کارمندان جزء و معلمان بی چیز نیز شده است.

موقعیت رقبای طبقاتی چه در صحنه بین المللی و چه در صحنه ملی بشدت تضعیف گشته و بی دورنمائی و ورشکستگی آلترناتیو های گوناگون درون ایران مشهود است. بسیاری از آلترناتیوها - بویژه آلترناتیو های آشکارا ضد انقلابی - چاره خود را در این یافتند که دوباره به جناحهای مختلف جمهوری اسلامی رجوع نمایند و دست در دست خونین آنها بگذارند. لیبرالهای مرتجع، یا بدنبال دست بیعت دادن با رژیم هستند یا در بهترین حالت در آرزوی خام تکرار دوران مرجعیت - یعنی اوائل حکومت جمهوری اسلامی که شریک در قدرت بودند.

رویزیونیستهای روسی در بحران حادی بسر می برند. رفرمهای گورباچف و اعلان آشکار وفاداریش به سرمایه داری جهانی، رویزیونیستهای ایرانی را به مخصه ناچوری انداخت. بسیاری از آنان ماسک سوسیالیسم و کمونیسم را از چهره زشت خود برداشتند. حتی کسانی از آنها - همانند رویزیونیستهای «راه کارگر» - که سعی دارند با سیلی صورت خود را «سرخ» نگهدارند مدام با دل سوزاندن برای «سردار تنهای کارائیب» (یعنی فیدل کاسترو رهبر کوبا) در واقع احساس تنهایی خود را بیان می کنند.

جریانات ناسیونالیست و رفرمیست هر چه بیشتر در مقابل شرایط کنونی سپر انداخته و راه «واقع بینی» و تسلیم طلبی را پیشه نمودند. اوضاع بگونه ایست که جریاناتی از این قبیل سعی می نمایند ثابت کنند که از دیگری رفرمیست ترند و برای رفرم جدی تر از دیگران مبارزه می کنند و بیشتر از دیگران توانائی وفق دادن خود با شرایط را دارند. «حزب کمونیست ایران» یک نمونه برجسته از این قبیل گرایشات می باشد که بحران آنرا میتوان مشاهده نمود. موقعیت سیاسی این جریانات بمیزان زیادی منعکس کننده موقعیت عینی و ذهنی طبقات میانی و مرفه درون جامعه می باشد.

وضعیت کنونی آلترناتیو های سیاسی گوناگون یک چیز را نشان می دهد: کار برای بسیج پایه اجتماعی پرولتاریا و توده های خواهان انقلاب راحت تر شده است. پرولتاریای انترناسیونالیست در بلند کردن پرچم انقلاب پیگیر بی رقیب می باشد. این حرف لنین بیش از هر زمانی صدق می کند که: در شرایط بحرانی و سخت، احزاب اپورتونیست، اپورتونیست تر، توده ها رادیکالتر و شرایط برای پایه گیری خط

انقلابی مهیاتر می شود.

دوران ارتداد در حال پایان یافتن است. رشد ناموزون انقلاب و روحیات انقلابی در ایران فرصتهای انقلابی بیشتری در اختیار پیشاهنگ پرولتری قرار می دهد. تحولات در صحنه بین المللی نیز مصالح فراوانی برای تربیت انقلابی توده فراهم کرده و بیشتر هم خواهد نمود. این تحولات بار دیگر به مردم نشان داده که تنها راه، اتکاء و اعتماد مجدد به نیروی خود است. در پرتو ترسیم یک استراتژی انقلابی روشن و پیروزمند و عملی نمودن آن، عادت به شکست و بی اعتمادی به امکان انقلاب همانند برفی در مقابل آفتاب تند آب می شود.

این اوضاع از ما چه می طلبد؟

موقعیت جامعه و تحولات آنرا باید در متن اوضاع کنونی جهان قرار داد و از آن زاویه بدان نگریست. سیر تحولات سیاسی در اواخر دهه اخیر در صحنه بین المللی شتاب گرفته و جهان در دوره ای بشدت متحول قرار دارد. پروسه های متضاد و متنوع در یکدیگر مداوماً تداخل می کنند و اوضاع را پیچیده تر ساخته و فرصتهای انقلابی گوناگونی را بظهور می رساند. بحران سیستم امپریالیستی و تضاد اساسی عصر - تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی - نه تنها تخفیف نیافته بلکه حدت بیشتری یافته است. این بحران اکناف و اطراف جهان را نیز در بر گرفته و تمامی کشور ها را در خود فرو برده است. ما در اوضاعی بشدت سیال، غیر قابل پیش بینی و مهمتر از همه شکننده قرار داریم. در چنین دورانی کار آرام و با صبورو حوصله جایز نیست. تکامل اوضاع عینی نیز نه در سیر تدریجی و آرام بلکه جهش وار بوده و از درون پروسه های متضاد و مارپیچ های گوناگون عبور می کند. مسیرهایی که بهیچوجه تکرار گذشته و یا از قبل تعیین شده نیستند، اما قانونمندی آنرا می توان درک نمود.

مسئله استفاده از فرصتهای در حال شکلگیری بدون تدارک انقلابی امکان ناپذیر است. امر تدارک با در انتظار تغییر و تحولات تکان دهنده در اوضاع ملی و بین المللی بودن، تفاوت دارد. البته شکی نیست که هر تحول انقلابی در هر نقطه دنیا بویژه اگر تحت رهبری پرولتاریا باشد - همانند جنگ خلق در پرو - زمینه های بیشتری را برای آماده نمودن و تربیت و بسیج پایه اجتماعی مان فراهم می کند.

دوره کنونی برای پرولتاریای آگاه دوره تسریع کارانقلابی است. اگر ما فعالانه برای خطمان بجنگیم و آنرا به نیروی مادی تبدیل نمائیم، می توانیم تناسب قوای کنونی را بهم زده و آنرا بشفخ خود شکل دهیم و زمینه های جهشهای کیفی را فراهم نمائیم. باید فعالیتهای

تدارکاتی خود را ارتقاء و تسریع بخشیم، هر اندازه که قادر گردیم خود را بلحاظ گوناگون و از زوایای مختلف آماده سازیم، امکان بهره گیری از فرصتها برای عملی نمودن استراتژی ما - یعنی جنگ خلق - بیشتر خواهد شد.

در چنین اوضاعی به موقعیت خود نظری افکنیم، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بمیزان نسبتا زیادی بر بحرانی که صفوف مائوئیستها را فراگرفته بود فائق آمد و خود را به انقلابی ترین دیدگاه علمی از جهان یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مسلح ساخت، ما توانستیم در دوره افت شدید انقلاب و روحیات انقلابی پرچم انقلاب را برافراشته نگه داریم و اصول انقلابی را حفظ نمائیم.

یکی از بزرگترین نقاط قوت استراتژیک ما داشتن دیدگاهی انترناسیونالیستی و بطور خاص وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشد. این نقطه تمایز اساسی ما با تمامی جریانات بورژوا و خرده بورژوا ناسیونالیست مدعی مارکسیست در ایران می باشد. این خط و بینش انترناسیونالیستی نه تنها قادر است وحدت پرولتاریای و خلقهای سراسر جهان را تامین نماید بلکه همچنین میتواند بدور از شوونیسم و ناسیونالیسم، وحدت پرولتاریا و ملل ستمدیده مختلف ایران را در مبارزه علیه هر گونه نابرابری ملی تامین نماید. از سوی دیگر، ترسیم روشن استراتژی پیروزمند جنگ خلق و تاکید بر نقش استراتژیک روستاها در جنگ و اتحادهای مورد نیاز پرولتاریا در ایران برای کسب قدرت سیاسی، جزئی بسیار مهم از تدوین خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح می باشد. استراتژی که ریشه ای ترین نوع انقلاب در جامعه ما را نمایندگی می کند. امروزه رادیکال ترین و انقلابی ترین مواضع ایدئولوژیک - سیاسی در جنبش سیاسی ایران با نام سربداران مترادف گشته است.

بیش از هر زمانی وقت آن رسیده که سازمان ما دستاوردهایی را که طی ایندوران در زمینه تدوین و تدقیق خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح بدست آورده، در برنامه حزبی فشرده ساخته و پایه های تشکیلات حزبی خود را محکم کند. تشکیلات حزبی، دقیقا در پاسخگویی به تضادها و مسائل پیشروی برای آغاز جنگ ساخته می گردد. چنین تشکیلاتی فقط با تلاش مدام، با سماجت و پیگیری در بسیج پایه اجتماعی در نقاط استراتژیک و پرورش کادرهای انقلابی محلی ایجاد می گردد. بدون ایجاد تشکیلات محلی حزبی صحبتی از بالا بردن توان کمی و کیفی و براه انداختن جنگ خلق و پیروزی آن نمی تواند در میان باشد.

ایجاد چنین تشکیلاتی، انقلابیون حرفه ای می خواهد. امروزه این کلمات لنین بیش از هر

السالوادور ...

جمهور ال سالوادور) با حسن نیت عمل نمی کند و به نیروهای ما کم بها می دهد. این يك خطای جدی از جانب اوست، به این دلیل ما مجبور شدیم دست به این تعرض بزنیم»

بزبان ساده، هدف این تعرض نظامی تقویت موضع FMLN در معامله ایست که می خواهد با حکومت بکند. FMLN آشکارا تهدید به «قیام» کرد تا شرایط مناسب برای منشعب ساختن نیروهای هیئت حاکمه و تغییر در صف بندی قوا را ایجاد کند. این تعرض، بخشی از جنگ خلقی که هدفش سرنگونی کامل دولت است - یعنی تنها راه رسیدن به آزادی واقعی - نبود. این تعرض، بخشی از انقلاب دمکراتیک نوین که رهائی ال سالوادور از امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات / کمپرادور را در نظر داشته باشد نیز نبود.

برای درک خصلت مبارزه نظامی که جریان یافت، مهم است که اهداف سیاسی FMLN را بروشنی فهمید. کلازویتس، تاریخ شناس نظامی معروف بدرستی گفت: «جنگ ادامه سیاست به طریق دیگر است.» خط نظامی از خط سیاسی ناشی می شود. این نکته، بروشنی در اهداف نظامی و شیوه جنگیدن هر دو طرف در طول این تعرض، آشکار بود.

حملات همزمان، دشمن را به از هم گسیختگی انداخت

ما درحال حاضر فقط می توانیم یکسری نکات پراکنده ای که از طریق خبرگزاریهای امپریالیستی به بیرون درز پیدا کرده را بررسی کنیم. درحال حاضر ارائه يك تصویر دقیق از جنگ، امری مشکل است؛ اما برخی جوانب اساسی آن قابل رویت می باشند. آنچه که در زیر می خوانید تلاشی است در بهم وصل کردن پاره ای مسائل کلیدی که از گزارشهای خبری گوناگون بدست آمده است.

اگرچه FMLN خط نظامی انقلابی ندارد، اما این جنگ برخی نقاط قوت آنها را نشان داد. بطور اساسی، این نقاط قوت از این واقعیت نشئت می گیرد که قیام علیه حکومت و حامیان

زمانی دیگر ظنین انداز است: «سازمانی از انقلابیون بما بدهید - ما روسیه (بخوان ایران) را واژگون می کنیم.» در پرورش انقلابیون حرفه ای، باید از خصوصیات تك تك رفقا و رهبران کمونیستی که در جریان نبردهای سربداران در رویارویی با دشمن طبقاتی جان باختند یا در پی ضربات بعد از آن اسیر گشتند و در پی مقاومت سرفرازانه شان اعدام گشتند درس گرفت. باید توانائی ها و قابلیت هایشان در تبلیغ و ترویج و سازماندهی انقلابی توده ها، براه انداختن جنگ انقلابی، جسارت، شهامت، جرئت و نهراسیدن از سختی

امریکائیش، حمایت وسیعی را در بسیاری از بخشهای کشور برمی انگیزد.

تعرض در تاریخ ۱۱ و ۱۲ نوامبر با حمله به پنج شهر آغاز شد. شهرهای زیر حمله عبارت بودند از: سانتا آنا، سان سالوادور، زاکاته کالوکا، اوسولوتان و سان میگوئل. همه این شهرها از طریق مناطق تحت کنترل FMLN که در کوههای شمالی ال سالوادور واقع هستند، قابل دسترس می باشند. تلاش FMLN برای غافلگیر نمودن دشمن با حمله در یکروز تعطیلی، کاملا موفق نشد. حمله توسط ارتش ال سالوادور پیش بینی شده بود و واحدهای نظامی حکومت با استتار برگ در حالت آماده باش قرار داشتند. علیرغم این مسئله، شدت و دامنه تعرض، ارتش ال سالوادور را غافلگیر کرد و آنها را به از هم گسیختگی کامل گشاند. بطوری که گزارش شده، سان سالوادور از چهار جهت توسط ۱۵۰۰ جنگنده زیر حمله قرار گرفت. حکومت معمولا از این شهر توسط ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سرباز دفاع می کرد، اما بسیاری از اینان برای محافظت گمارده شده بودند و برای جنگیدن آماده نبودند؛ در نقاط اصلی تعداد آنها تقریبا از چریکها کمتر بود و نیروهای امدادی می بایست از مناطق اطراف با عجله می رسیدند.

مشابه همین وضعیت در سان میگوئل بود. گزارش شده که حملات FMLN در سانتا آنا و زاکاته کالوکا دفع شده، اما آنها قادر گشتند واحدهای حکومتی را که می توانستند سان سالوادور را تقویت کنند، مشغول نگاه دارند. حمله به اوسولوتان با حمله گشتیهای حکومت به چریکها که در راه حمله به شهر بودند، خنثی شد. در عرض یکروز محور تعرض چریکها به سان سالوادور و سان میگوئل (۱۰۰ مایلی شرق سان سالوادور) محدود شد.

FMLN با حملات همزمان به شهرهای مختلف، قادر شد ارتش ال سالوادور را پراکنده کند، به تحرك حکومت ضربه وارد آورد و ابتکار عملش را تضعیف نماید. FMLN تا درجه ای تحرك و ابتکار عمل را بدست آورد و قادر شد بسرعت از بخشهای مختلف شهر وارد و خارج شود. با دستیابی به بقیه در صفحه ۲۸

ها و از خود گذشتگی هایشان در انجام این کار ها را فرا گرفت، آنها انقلابیونی بودند که در کوران حاد مبارزه طبقاتی و انقلاب در طی سالهای ۶۰ - ۱۳۵۰ پرورش یافتند و توانائی های انقلابی و کمونیستی شان شکل گرفت. آنها قطعا الگوهای فنا ناپذیر برای هر فعال کمونیست و نسل جدید انقلابی در حال شکل گیری می باشند. باید با تمام قوا به استقبال پرولترها و توده های انقلابی این نسل رفت و آنها را دریافت و راه را برای فتح قله های نوین گشود.

السالوادور....

این برتریها، FMLN با موفقیت از عوارض زمین و امتیازات آن استفاده کرد و برای حرکتها استتار فراهم می نمود. يك دیپلمات غربی شکایت می کرد که: «ارتش فقط واکنش نشان می داد و حمله نمی کرد. این FMLN بود که در تمام مدت تعیین می کرد، کی، کجا و چگونه»

«قیام» نارس شهری در مقابل محاصره شهرها از طریق دهات

FMLN بطور نهائی و اساسی قادر نشد ابتکار عمل خود را به چیزی که گاهگداری از آن صحبت می کرد - حتی در حین پیشبرد سیاست سازش و مذاکره - یعنی به «تعرض نهائی» تعمیم دهد. بخشا به این دلیل که کل «استراتژی قیام» اشتباه است و در تضاد با راه پایه ای جنگ خلق می باشد که عموما باید در کشورهای تحت سلطه جهان سوم مانند ال سالوادور، دنبال شود. جنگ طولانی، همان طوریکه اولین بار توسط مائوتسه دون در چین به اجرا گذاشته شد و هم اکنون توسط حزب کمونیست پرو در جریان است، یعنی جنگی که مناطق پایگاهی روستائی و ارتش خلق را می سازد تا به مرحله تعرض استراتژیک رسیده و پیروز شود. تعرض نهائی می تواند شامل قیام شهری هم باشد، اما چنانچه این قیام ها قبل از - و جدا از - آن هدف برپا شوند، آنها بمشابه تلاشی انقلابی برای کسب قدرت، موفق نخواهند بود. اینگونه قیامها یا در هم شکسته خواهند شد و یا صرفا به سطح يك «آس سیاسی» بر سر میز مذاکره و/یا تلاشی کودتاگرایانه، تقلیل خواهند یافت.

اینطور نیست که در يك جنگ طولانی واقعی تا زمان تعرض نهائی هیچ «جنگی» در شهر صورت نخواهد گرفت، اما در کشوری مانند ال سالوادور این نوع جنگ شهری باید در خدمت تقویت استراتژی پایه ای محاصره شهرها از طریق دهات باشد. هرگونه تلاشی برای میان بر زدن در این پروسه از طریق «قیامهای شهری» نارس، مساوی خواهد بود با ضربه زدن به کلید پیروزی - یعنی ساختن مناطق پایگاهی انقلابی در روستا، از طریق جنگ طولانی.

(اگرچه این مسئله خارج از چارچوب این مقاله می باشد اما باید گفت که استراتژی نظامی در کشورهای امپریالیستی متفاوت می باشد - اما بر همان اصول اساسی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی، مبتنی است. جنگ خلق، در کشورهای امپریالیستی شکل متفاوتی بخود می گیرد. در کشورهای امپریالیستی، قیام آغاز مبارزه مسلحانه همگانی است که پایه رشد مناطق پایگاهی انقلابی و جنگ داخلی را می گذارد. مقاله «آیا ما واقعا می توانیم پیروز شویم؟» از باب

آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی، در نشریه «کارگر انقلابی» شماره ۴۱ این مسئله را تشریح می کند و توضیح می دهد که چگونه يك قیام می تواند در کشورهای امپریالیستی به پیش برده شده و پیروز شود.)

قیام؟

با پیشرفت حوادث روشن شد که FMLN قصد جرقه زدن به يك قیام عمومی را ندارد، بلکه بیشتر در صدد آنست که بطور مسلحانه يك پیام سیاسی به مخاطبان بین المللی (مانند کنگره آمریکا) بفرستد.

با شروع تعرض، چریکها بخانه کریستیانی حمله ور شدند. و بجای آنکه بروی هدفهای نظامی تمرکز کنند در محله های کارگری واقع در شمال و شرق پائین شهر و در دانشگاه ملی، سنگر گرفتند. سرانجام موفق شدند که کنترل بیش از يك سوم شهر سان سالوادور را بدست گیرند. گزارشاتی در دست است که سنگرهای شنی ساخته شده و تله های انفجاری بکار گذارده شدند و با رسیدن نیروهای رژیم، تله تیراندازهای چریکها حرکت آنها را فلج کرد.

۹ روز بعد، چریکها در زیر آتش از این محله ها عقب نشستند. سپس ۲ روز بعد با حمله به محله ثروتمند نشین اسکالن و هتل شرایتون بازگشتند - جاییکه ۱۲ مشاور نظامی آمریکا بدام افتاده بودند. آنها خانه ای که متعلق به يك افسر عالیرتبه جاسوسی آمریکا بود را ویران کرده، وارد اداره ای که متعلق به سفارت ژاپن بود شدند و تعدادی فرانسوی را در خانه ای گیر انداختند.

از هر سو که بنگریم، جنگندگان FMLN با شجاعت و عزم جنگیدند، اما دو مسئله خصلت جنگی را که براه انداخته بودند رقم می زد، یکم، بسیاری از حملاتشان متوجه هدفهایی بود که از نظر سیاسی اهمیت داشتند ولی دارای ارزش نظامی مهمی نبودند - مانند خانه کریستیانی و هتل شرایتون. چرا که استراتژی FMLN عبارت بود از «تحریک واکنش جامعه بین المللی» و «مجبور ساختن کریستیانی به اینکه با حسن نیت عمل کند و به نیروهای ما کم بها ندهد»

دوم اینکه، این يك «قیام» با هدف کسب قدرت دولتی نبود. برای پیروزی در قیام شهری - جاییکه دشمن به تشکیلاتی بهتر و نیرویی تعلیم دیده تر مجهز است - باید تعرضی عمل کرد. لنین این مسئله را با نقل قولی از انگلس روشن ساخت: «به محض وارد شدن به قیام باید با بالاترین عزم حمله کرد. دفاع، مرگ قیام است. قبل از اینکه پنجه در پنجه دشمنانش بیفکند، شکست خورده است.» (فردريك انگلس - انقلاب و ضدانقلاب در آلمان)

«قیام» سان سالوادور برخی مناطق کلیدی کارگری را تصرف کرد، اما بعد در لاک دفاعی

فرو رفت. با تمرکز بروی ساختن سنگرها و مستحکم کردن این نواحی چریکها به حکومت، وقت پرارزشی دادند تا موقعیت نابجای اولیه خود را جبران کند و يك واکنش را سازمان دهد. با فرو نشستن حملات همزمان در دیگر شهرها، سربازان اولیه با ۷۰۰۰ سرباز دیگر تقویت شدند. تا زمانی که نیروی هوائی شروع به پرتاب راکت به محله های اشغال شده در پنجمین شب قیام نکرده بود، دولت برتری را بدست نیاورد؛ اما در خلال این زمان هیچگونه تلاشی از جانب قیامگران برای سازمان دادن يك تعرض در خارج نواحی کارگری، برای بستن راه نیروهای امداد دشمن و یا نابودی يك هدف نظامی کلیدی، بعمل نیامد و فرصت استفاده از «دستپاچگی گسترده» ارتش ال سالوادور برای محاصره آن از کف رفت.

برای حفظ موقعیت تعرضی و تبدیل حمله به قیامی با هدف پیروزی، FMLN باید توده ها را بی مهابا بسیج می کرد و بدون جنگ می کشید. این تعیین کننده بود. «کشیدن توده هایی که سابقا فعال نبودند بدون نیروهای مسلح انقلابی، در فاصله زمانی بسیار کوتاه، چیزی است که جنگ قیامگراانه را برجسته می سازد و چیزی است که برای موفقیت آن حیاتی است» (باب آواکیان - «آیا ما واقعا می توانیم پیروز شویم؟»)

اما توده های زیادی فعالانه به این نبرد نپیوستند. این تعجبی ندارد. چرا که خط و سیاست FMLN هرگز پیشبرد جنگ انقلابی توده ها نبود - چه در جنگهای روستائی و چه شهری. ما این مسئله را می گوئیم علیرغم این واقعیت که FMLN در برخی مناطق «شوراهای خلقی» بپا کرده و در میان داوطلبان اسلحه پخش کرده است. واضح است که شماری توده های تحتانی ریسک هم کردند و جانشان را برای ادامه حمایت از FMLN فدا کردند. برخی هم ممکنست در کنار آنها جنگیده باشند. اما رهاسازی واقعی پتانسیل توده ها برای جنگیدن، مستلزم چیز دیگری است - حزبی انقلابی که توده ها در جنگ خلق رهبری کند. بسیج توده ها در جنگ برای کسب قدرت دولتی يك خصیصه محوری در جنگ خلق می باشد. این چیزی کاملا و کلا متفاوت از استراتژی «طلب حمایت» از مردم در جنگی است که هدفش زدن «ضربه سیاسی بزرگ» می باشد. این هم بلحاظ سیاسی و هم نظامی چیزی کاملا و کلا متفاوت است.

اگر چه ما تمام جزئیات مسائلی که موجب تردید توده ها و حمایت غیرفعال آنان گشت را نمی دانیم؛ اما این امر تعجب آور نیست، چرا که تا یکماه قبل از تعرض نظامی رهبران درحال مذاکره با دشمن بودند و توهم دست یافتن به يك راه حل مسالمت آمیز را دامن میزدند؛ این کار مسلما امکان بپاخیزی مسلحانه توده ها را در يك قیام اصیل تضعیف می کند.

ببر کاغذی

حتی بعد از «روزهای دستپاچگی گسترده» وقتی نیروهای مسلح ال سالوادور و مشاوران نظامی آمریکایشان بالاخره دست به ضدحمله زدند، نشان دادند که ببرهای کاغذی هستند - ببرهایی با دندانهای واقعی اما شکست پذیر. جت های ۳۷ - A و هلیکوپترهای مسلح به سلاحهای سنگین خودکار، با بمباران و پرتاب راکت محله های کارگری را نابود کردند. نفربرها و هلیکوپترهای مسلسل دار به دانشگاه ملی حمله کرده و با خمپاره ساختمانها را خرد و خاکشیر نمودند. بطور همزمان، ترور گسترده ای را در سراسر شهر برآوردند. گروههای کلیسا، تحت تسلط هرکسی که بودند، مورد حمله قرار گرفتند. ۶ کشیش، بطور وحشیانه ای بقتل رسیدند. فعالین اتحادیه ها و شخصیتهای سیاسی مخالف، بالاچار مخفی شدند. حکومت نظامی ۲۴ ساعته در بسیاری مناطق اعلام گشت؛ و دستور قتل هرکسی که بیرون از خانه باشد، داده شد.

اما علیرغم مسلح بودن به تجهیزات نظامی مرگ آور، ارتش ال سالوادور بطور نسبی در جنگ علیه چریکها بر روی زمین ناتوان بود. طبق گزارش روزنامه اکونومیست: «یک مقام آمریکائی شرح داد که نیروهای مسلح ال سالوادور برای جنگهای شهری تعلیم ندیده اند. آنها آموخته اند که وقتی با دشمن برخورد می کنند، عقب نشینی کرده و از عقب (پشت جبهه) تقاضای بمباران هوایی و توپ باران خطوط جبهه را کنند.»

این تشریح از سبک جنگیدن، یادآور ویتنام است - جاییکه آمریکا و نوکرانش نیز با اردنگی بیرون شدند. این ارتشی است که با ۳/۸ بیلیون دلار کمک آمریکا در دهه گذشته، بروی پا ایستاده است، تا دندان مسلح شده و توسط مشاوران آمریکائی آموزش دیده است؛ با این اوصاف به نیروهای زمینی اش آموخته که در برخورد با چریکها، عقب نشینی کنند. این از علائم ارتشی است که بیروحیه، فاسد، با کارآئی پائین و مورد تنفر مردم است و تنها چاره اش اتکاء به نیروی هوایی برای حفظ برتری است.

تحت چنین شرایطی، چه کسی می تواند مدعی شود که رهائی ملی و سوسیالیسم واقعی در ال سالوادور، رویائی غیرممکن است؟ نه! همه چیز مبین آنست که دست یافتنی است. ولی تا زمانیکه رهبری انقلاب از سازمان دادن جنگ خلق طفره می رود و جنگ را برای تقویت دستش در معامله مورد استفاده قرار می دهد، این ممکن نیست. تنها با رهبری حزبی که تا به آخر انقلابی است و ارتش و جنگی را با خط نظامی مائوئیستی رهبری می کند، کسب چنان پیروزی ممکن است.

توهمات

اصلی زرادخانه آنان برقرار کردن دمکراسی پارلمانی، که بسیاری از شما چشم به انتظار آن هستید، می باشد. آنها می گویند که چون شما اکنون دمکراسی پارلمانی دارید پس دست از مبارزه بکشید. آنها می گویند که این دمکراسی ضامن آنست که شما بتوانید مشکلات خود را حل کنید و زندگی خود را بهبود بخشید. این يك دروغ است، به لهستان بنگرید و از خود سؤال کنید: چرا علیرغم در هم شکسته شدن رژیم حکومت نظامی تبهکار، علیرغم برقرار شدن انتخابات چند حزبی، آزادی بیان و مطبوعات و حتی پیروزی انتخاباتی اپوزیسیون طرفدار غرب، رنج و بدبختی توده ها تشدید یافته است؟

دمکراسی پارلمانی برای توده های وسیع هرگز آزادی به ارمغان نیاورده است. گفته می شود که همه آزاد و برابرند، «يك فرد - يك رای»، اما فقط يك طبقه است که ثروت و قدرت - یعنی ابزار تولید، رسانه های گروهی، ارتش و پلیس - را کنترل می کند و آزاد است که از تمام اینها برای استثمار توده ها، سرکوب آنان و دروغ گفتن به توده های وسیع، استفاده کند. دمکراسی پارلمانی وسیله ای است که حاکمیت سرمایه داری را زیر نام حاکمیت مردم مخفی می کند، و توده ها را به توهماتی مانند اینکه فلان یا بهمان نماینده طبقه حاکمه تغییراتی را برای آنان به ارمغان خواهد آورد، امیدوار می سازد؛ در حالیکه توده ها باید فقط بر آن نیروئی که واقعا می تواند اوضاع را تغییر دهد، تکیه کنند: مبارزه انقلابی خودشان.

دمکراسی پارلمانی، فقط برای اقشار و طبقات ممتاز دمکراسی است. اکنون آنان در صفوف خودشان بر سر اینکه چه کسی چه مقدار از حق حکومت کردن، استثمار کردن و داشتن زندگی مرفه، برخوردار شود نسبت به گذشته رقابت بیشتری دارند. اکنون بخشهای جدیدی از برگزیدگان را که قبلا خارج از قدرت قرار داشتند، به صفوف ممتازان راه می دهند. اکنون «رفقای» حزبی راه را برای مدیران متجدد غرب زده باز می کنند؛ اکنون صاحبان مزارع بزرگ جایگزین مدیران مزارع کلکتیو میشوند - اما اغلب این صاحبان جدید همان مدیران حزبی قبلی می باشند. چرا که آنان دارنده پول، رابطه ها و مهارت استفاده از فرصتهای تازه هستند. اما تجمع قدرت و ثروت در دست يك اقلیت کوچک، و شرایط بی چیزئی و بی قدرتی توده های وسیع بدون ذره ای تغییر برجای خواهد ماند؛ چرا که این اساس سرمایه داری چه در شکل شرقی و چه غربی آن می باشد.

هرگونه تغییرات مهم و حقیقتا فرحبخشی که بوجود آمده، نتیجه رفرمهای دمکراتیک از بالا نیست، بلکه دستاورد مبارزه مردم از پائین و در شرایط از هم گسیختگی صفوف حاکمین است. مثلا مبارزه مردم برلین شرقی در اشغال و نابود کردن مقرهای سازمان امنیت آلمان شرقی Stasi را در نظر بگیرید. اگر جوانان در آلمان غربی سعی می کردند که به مقرهای پلیس مخفی آنجا حمله کنند فکر می کنید چه اتفاقی می افتاد؟ چند نفر به رگبار بسته می شدند، چند نفر به حبس در می آمدند؟ به رومانی بنگرید. جایی که کارگران نقاط مختلف کشور دست به اعتصاب زدند، جلسات توده ای برگزار کردند، مدیران منفور کارخانجات را بیرون کرده و افراد خود را گماردند. چنین چیزهایی در غرب «دمکراتیک» بندرت اتفاق می افتد و اگر اتفاق بیفتد بسرعت و بیرحمانه سرکوب می شود. همینکه رژیمهای حاکم بر شما خود را جمع و جور کنند، مسلما دست به حمله برای خرد کردن تمام دستاوردهای قدرت توده ای خواهند زد البته تحت لوای حفاظت از قدرت دمکراتیک جدیدالولاده!

وعده داده میشود که سرمایه گذاری غربی و بنگاههای آزاد تغییرات بزرگی به ارمغان خواهند آورد: فقط معدودی از ممتازان از آن منتفع شده و اکثریت توده ها نخواهند شد. ببینید تکنولوژی غربی برای لهستان چه آورده است: برخی صاحبان صنایع، کامپیوتردار شده اند و کارگران هم بیکار. رقابت حادتر می شود و قطب بندی جامعه شدیدتر. غنی تر و فقیر، فقیرتر. اما اشتباه نکنید: این روندی نیست که توسط اقدامات جدید بوجود آمده باشد، اقدامات جدید اساسا به شتاب گرفتن روندی که از قبل موجود بود خدمت می کند. دهها سال است که سود نیروی محرکه اقتصادهای اروپای شرقی می باشد؛ مدتهاست که فاصله فقیر و غنی عظیم است، حتی قبل از این، قرض کشورهای اروپای شرقی به بانکهای غربی به صد میلیارد دلار رسیده بود؛ بانکهای غربی هرساله میلیاردها دلار بابت بهره این قروض از اروپای شرقی می مکند.

تحولات اخیر در اروپای شرقی گذر از يك «اقتصاد راکد سوسیالیستی» به يك «اقتصاد پویای سرمایه داری» نبوده، بلکه گذر از سرمایه داری پوشیده به سرمایه داری آشکارتر است. در این میان چه چیزی جدید است؟ تلاشهای مایوسانه حکام شما برای جایگزین کردن يك سرمایه بی کفایت با سرمایه ای که کارآئی بالاتر دارد، بالا بردن بازدهی مکانیسم های استثمار و تندتر کردن گردش چرخهای انباشت سرمایه - منجمله از طریق زیاد کردن سهم امپریالیستهای غربی در این پروسه.

اصلاحات نوع غربی و نفوذ غرب، بیش از هرچائی در لهستان و مجارستان پیش رفته است، ببینید چه بر سر آنها آمده است. به دلیل آنکه کارخانجات و معادن «سودآور نیستند» چه تعداد دیگر به صدها هزار تن کارگر بیکار شده خواهند پیوست و لهستان چند گداخانه دیگر لازم خواهد داشت؟ بخاطر آنکه خانه سازی «سودآور» نیست چند نفر دیگر به هزاران بیخانمانی که در خیابانهای بوخارست شب را به صبح می رسانند افزوده خواهد گشت؟ اکنون رژیمهای شما از قید بقیه در صفحه ۳۰.

اطلاعیه

کمیته جنبش انقلابی

درباره تجاوز

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تجاوز امپریالیسم آمریکا به پاناما را شدیداً محکوم کرده و از تمام اشکال مقاومت که علیه این متجاوزین بکار رود حمایت میکند.

حکومت ایالات متحده، نیروی نظامی ۲۴۰۰۰ نفره ای را به پاناما گسیل داشته و حداکثر خشونت و خونریزی ممکن را بکار برد.

پاناما، بدلیل وجود کانال پاناما، برای آمریکا اهمیتی حیاتی دارد. بعلاوه، تسهیلات نظامی عظیم ارتش جنوبی آمریکا و مقر فرماندهی آن در اینجا قرار دارد. این تسهیلات نظامی، مرکز عصبی فعالیتهای نظامی آمریکا در منطقه بوده و سکوی پرشی برای تجاوزات و جنگهای آینده آمریکا، میباشد. اما نوریگا و نیروی ۱۰ هزار نفره اش مدت‌های مدیدی موجب بگیر ایالات متحده بوده و خطری واقعی برای سلطه آمریکا، نبوده اند. نکته عمده در این تجاوز عبارت بود از به نمایش گذاردن زور بازوی نظامی آمریکا، برای مرعوب کردن خلقهای منطقه (منطقه ای که آمریکا همیشه آنرا «حیط خلوت» خود خوانده است) و تدارک سیاسی و نظامی برای دست زدن به جنایاتی بزرگتر از این.

امپریالیستهای آمریکائی در پی آنند که اقتدار خود را در آمریکای مرکزی و جنوبی تقویت کنند، در شرایطی که بی ثباتی آن روزافزون است و روحیه و پتانسیل انقلابی توده های مردم زیر یوغ استثمار و سلطه آمریکا در حال رشد میباشد. در چند سال گذشته، بحران سیستم امپریالیستی و مانورهای امپریالیسم رقیب آمریکا - یعنی شوروی - این اوضاع را انفجاری تر کرده است.

ایالات متحده آمریکا نوکران جنایتکار خود را در ال سالوادور تقویت میکند، تهدیدات خود را علیه نیکاراگوئه (با وجود آنکه ساندینیستها سخت در تلاشند تا آنها را خوشنود سازند) فزونی می بخشد، و در کلمبیا دخالت میکند. هم اکنون ایالات متحده تحت همان پوشش «جنگ علیه مواد مخدر» که در تجاوز به پاناما مورد استفاده قرار داد، در پرو یک پایگاه نظامی برقرار کرده است، فعالیتهای خود را برای متوقف ساختن جنگ انقلابی در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست در پرو در جریان میباشد، افزایش داده است. این تنها جنگ انقلابی در آمریکای لاتین میباشد که توده ها را بسیج کرده و بر توان و قدرت مسلح آنها، متکی است. تجارب مثبت و منفی در آمریکای لاتین و سایر نقاط

توهامات....

رشوه ای که سرمایه داری بوروکراتیک بابت بهای حفظ ظاهر سوسیالیستی می پرداخت، رها شده اند؛ شما اکنون مانند مردم غرب آزاد هستید که نه تنها رای دهید، بلکه بیکار و بیخانمان باشید.

تبلیغاتچی های غربی به شما می گویند، فراموش کنید که لهستان و مجارستان امروز آئینه تمام نمای آن چیزیت که نفوذ بیشتر غرب برای شما به ارمغان خواهد آورد، و در عوض به آلمان، اسکاندیناوی یا فرانسه نگاه کنید. آنها مدعی اند که اگر شما دمکراسی را در پیش بگیرید و به اروپای غربی بپیوندید، روزی روزگاری شما نیز مانند آنان خواهید زیست. چه زهری از دهانشان جاریست! البته که غرب ثروتمندتر است - غربیها در بوجود آوردن یک امپراطوری جهانی از رقبای خود در بلوک شوروی موفق تر بودند. قلمرو استعمار آنان از معادن مس شیلی آغاز شده و تا معادن طلای آفریقای جنوبی، تا حوزه های نفتی خاورمیانه گسترش می یابد و سراسر جنوب آسیا تا خاور دور رادر بر می گیرد - جایی که دهها میلیون انسان در ازای چند ریال در ساعت، پارچه و ابزار الکترونیکی تولید می کنند. و غرب بخاطر آنکه ثروتمند تر و دارای طبقه میانی بزرگتری می باشد، می تواند به برخی از اهالیش اجازه دهد که گاهی اوقات هر آنچه که می خواهند بگویند و اگر استطاعت مالیش را دارند (که اکثریت ندارند) بخارج سفر کنند. ثروت غرب از دمکراتیک بودنش نیست بلکه دمکراتیک بودن آن از ثروتش است! راز ثروت غرب و از اینرو دمکراسی آن، در داشتن یک امپراطوری عظیم است. این امپراطوری بر پایه فتوحات خونین ساخته شده و از طریق جنگهای وحشیانه ای مانند ویتنام، تجاوزات مکرر به کشورهای کوچکتر مانند پاناما، گرانادا یا جزایر مالویناس، فلاکت و رنج بی پایان هزاران میلیون انسان تحت رژیمهای آپارتاید و جونتاهای نظامی و درون خود کشورهای امپریالیستی، حفظ شده است. اگر می خواهید واقعیت دمکراسی غرب را دریابید، رادیو «اروپای آزاد» را ببندید و بطرفی از سیاهان آفریقا یا فلسطینی های نوار غزه، از رفتگر عرب خیابانهای پاریس یا تترکهای هامبورگ، از معدنچیان ذغال سنگ انگلستان یا اهالی زاغه های شیکاگو بپرسید؛ آری از آنان بخواهید که درباره «عجایب» دمکراسی غرب برای شما سخن بگویند. در غیر اینصورت می توانید صبر کنید و خودتان آنرا از نزدیک مشاهده کنید.

امپریالیستهای غربی بشما قول می دهند که اگر رویاهای خود را بچرخ ماشین آنان ببندید زندگی بهتری نصیبتان خواهد شد. آنها در واقع از شما دعوت می کنند که در غارت مردم جهان به آنان بپیوندید. این یک دعوت بیشرمانه و همچنین یک دروغ است، طعمه ای است برای به دام انداختن شما. آیا واقعا فکر می کنید که آنان اجازه خواهند داد امثال کارگران لهستانی، رومانیایی و بلغار در کنار بورگرهای آلمانی محترم بر سر خوان یغمای جهانیشان، جلوس کنند؟! البته که خیر. آنان نه می خواهند و نه می توانند، چرا که امپریالیستهای غربی نیز گرفتار یک بحران جهانی هستند. مسئله اینست که بر سر سفره چپاول و تناول امپریالیستها جای نشیمنی نمانده است. حداکثر، خرده نانهای را جلوی اقشار ممتاز شما پرت خواهند کرد - البته اگر رموز گدائی را خوب فرا گرفته باشند؛ و اکثر شما در خواهید یافت که در وعده بعدی غذا، شما صرف خواهید شد! زمان آن فرا رسیده که توهامات را بدور افکنید. ای استادان لهستانی که به دانشجویان خود در مورد نظام خدمات اجتماعی سوئد درس می دهید، ای پزشکان رومانی که طبق الگوی نظام بهداشتی فرانسه طرح می ریزید - قبل از اینکه دیر شود بیدار شوید! بیش از اندازه از عرق آلمانی و شامپانی فرانسوی آنها خورده اید - بهتر است کمی عرق پرتغالی یا براندی یوگسلاوی بنوشید، چرا که امپریالیستهای غربی در نظر دارند شما را در بهترین حالت مانند اینان کنند.

آیا ما غلو می کنیم؟ طرحهای آنان را برای لهستان در نظر بگیرید. آیا امپریالیستهای آلمانی خود را اصلاح کرده اند و آنگونه که ادعا دارند می خواهند دست و دل‌بازانه و بدون چشمداشت، یک لهستان نوین، یک بخت وقوی بسازند؟ یا اینکه آنان نقشه می کشند و توطئه چینی می کنند که مردم لهستان را به انقیاد یک رایش نوین که از بالتیک تا دریای سیاه را در بر می گیرد، در آورند؟ فقط نگاهی به گشت و گذارهای متفرعانه حکام آلمان غربی در اطراف اروپای مرکزی بیفکنید تا حقیقت را دریابید، و به آروغ زندهای «آلمان وای همه» (Deutschland Uber Alles) که از پارلمان آلمان غربی شنیده می شود و شعارهای «یک ملت، یک سرزمین پدری» جماعت شوونیستهای آلمانی گوش دهید، آنگاه جواب را خواهید دانست.

برخی از شما، بالاخص اگر از آلمان شرقی هستید، ممکن است بتوانید با موفقیت خود را در این کابوس ادغام کنید: آنگاه در خواهید یافت که زندگی در قلب یک هیولای امپریالیستی قدرتمند بهای سنگینی را طلب می کند. امپریالیستهای آلمانی تاکنون دوبار با انگیزه دستیابی به امپراطوری رایش، به براه افتادن حمامهای خون جنگ جهانی کمک کرده و با اردوگاههای مرگشان سراسر جهان را تکان داده اند. اما چنین تاریخچه دهشتناکی موجب آن نشده که امپریالیستهای آلمانی در مارش مجددشان بسوی آلمان بزرگتر، حتی یک لحظه تردید بخود راه دهند. جواب ما چیست؟ یک دوچپلند دیگر هرگز!

ما می دانیم که کلماتی مانند «مارکسیسم» و «انقلاب پرولتری» برخی اوقات گوش شما را همانگونه می آزارد که کلماتی مانند «دمکراسی» و «سربازان آزادیبخش» گوش توده ها را در غرب - چرا که همیشه به آنان گفته اند جنگ آمریکا برای به انقیاد کشیدن ویتنام، دفاع از

انترناسیونالیستی

آمریکا به پاناما

جهان نشان میدهد که فقط جنگ خلق میتواند امپریالیستها را مغلوب سازد و هیچ چیزی کمتر از شکست کامل امپریالیستها، دردی را درمان نخواهد کرد.

در پاناما، در تهاجم اولیه، بمبها و موشکهای آمریکائی بخش قابل توجهی از پایتخت را منهدم ساخت. اما پس از آن، تهاجم نظامی شکل جنگ یک نیروی نظامی امپریالیستی علیه توده های زحمتکشی که گروه گروه بپا خاسته بودند را بخود گرفت - توده های زحمتکشی که بطور ابتدائی و در چند مورد با تفنک، در مقابل تمام هیبت نظامی مهاجمین، مسلح بودند. ایالات متحده در پاناما در پی یک پیروزی سریع و ارزان بود، اما این توده های بپا خاسته نگذاشتند که چنین چیزی نصیبش شود. پاناما کشوریست که در سال ۱۹۰۳ توسط ارتش آمریکا بوجود آمد. در این سال ایالات متحده بدنبال یافتن جایی برای باز کردن کانال، در جهت گسترش امپراتوریش، پاناما را از کلمبیا زدید. از آنموقع تا کنون ۹ بار پاناما را مورد تهاجم قرار داده است.

مواد- مخدر بهانه ای بود برای تهاجم، اما کسانی که به پاناما حمله کردند خود بزرگترین قاچاقچیان مواد مخدر در جهان میباشند. شخص جورج بوش، ابتدا در مقام رئیس سازمان سیا، و سپس معاون رئیس جمهوری آمریکا، رئیس نوریگا بوده است. یکی دیگر از روسای سابق سازمان سیا، بنام آدمیرال استنفیلد ترنر، گفت: «آیا ما واقعا خواهان آن هستیم که نوریگا را دادگاهی کنیم و بگذاریم که در مورد گذشته و روابط محرمانه اش صحبت کند؟»

تهاجم به پاناما و اشغال آن توسط ایالات متحده را نمیتوان بدون پاسخ گذارد. مضاف براین، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، از عموم میخواهد که هشیاری خود را در قبال تجاوزات امپریالیستی محتمل در نقاط دیگر، حفظ کنند.

دسامبر ۱۹۸۹

«دمکراسی» است و یا اوباشان سازمان سیا در آمریکای مرکزی «سربازان آزادیبخش» هستند! اما در همان زمان که حکام شما مارکسیسم اصیل را دفن کردند و فقط یک نقاب فریبنده را برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت فاسدشان نگهداشتند، مائوتسه دون علیه آنها بپا خاست و خیانت آنان به مارکس و لنین را افشا کرد. مائو تسه دون نشان داد که حکام شما چگونه سرمایه داری را احیاء کرده اند. او، فراخوان یک انقلاب نوین در اتحاد شوروی و در اروپای شرقی را داد. مائو، از دستاوردهای انقلاب اکتبر تحت رهبری لنین و استالین دفاع کرد. او همچنین از مبارزه مردم شوروی تحت رهبری استالین برای مغلوب ساختن متجاوزین نازی در جنگ جهانی دوم حمایت کرد اما مائو تشخیص داد که استالین مرتکب اشتباهات جدی شده، که به لزوم ادامه انقلاب برای ممانعت از بقدرت رسیدن یک طبقه نوین سرمایه داران بوروکرات پی نبرده است - چیزی که بواقع اتفاق افتاد. مائو نشان داد که سوسیالیسم یک دوره گذار به جامعه بی طبقه است. دوره ای که پر از جهشها و مبارزه انقلابی می باشد. او نشان داد که سوسیالیسم عبارتست از بپا خاستن پرولترها و تمام آنهایی که نسل اندر نسل در اعماق جامعه بوده اند، برای کسب قدرت و اعمال قدرت توسط خودشان - نه یک سیستم متحجر بوروکراتیک که در آن گردن کلفتیهای حزبی «به نیابت از» مردم حکومت می کنند.

مائو می خواست از طریق سازمان دادن بزرگترین جنبش توده ای تاریخ بشر، یعنی انقلاب فرهنگی، آن مقامات حزبی که قصد گردن کلفت شدن داشتند را از تخت شان پائین بکشد و از قدرت براند. این کار، برژنف و حکام شما را دیوانه کرد. آنان مائو را «دیوانه» خواندند و به آموزه های او بهتان زده، تحریف کردند و بالاتر از همه آنکه کل آنرا سانسور کردند. مردم چین برای سالها موفق شدند که از طریق مبارزه تلاشهای احیاگرانه را در هم شکنند، اما پس از مرگ مائو، دن سیائو پین و شرکاء قدرت را غصب کرده و سرمایه داری را در چین احیاء کردند. قتل عام میدان تین آن من پکن، در ژوئن ۱۹۸۹، میوه خونین این احیاء بود. با وجود آنکه سرمایه داری در چین هم احیاء شده، اما مبارزه ای که در دوران انقلاب فرهنگی انجام شد، نسل حاضر چین را از یک نقطه رجوع انقلابی برخوردار می سازد، در حالیکه متاسفانه مردم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی از چنین نقطه رجوعی محرومند. سال گذشته در خیابانهای پکن هنگامیکه بسیاری از کارگران عکسهای مائو تسه دون را حمل می کردند و فراخوان انقلاب سوسیالیستی دیگری را می دادند و دانشجویان شورشگر سرود «انترناسیونال» را می خواندند، دیدیم که اندیشه های انقلابی معتبر مائو تسه دون هنوز زنده است.

در چند سال گذشته نیروهای مائوئیست اقصی نقاط جهان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد آمده و مبارزه انقلابی را علیه تمام نظامهای ستمگرانه شرق و غرب، پیش می برند. تشکلات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در هر آنجا که هستند، وظیفه بسیج آنانی که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند و متشکل کردن پرولترهای داغ لعنت خورده و متحدین آنرا بقصد قیام و سرنگونی انقلابی طبقات حاکم، دنبال می کنند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود خود را نثار شورش شما مردم اروپای شرقی می کند و از شما می خواهد که حملات خود علیه نظم کهن را همه جانبه تر، رادیکال تر و با عزم بیشتر به پیش برید، به سلاح انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو که حکام شما پیگیرانه آنرا از انظار شما پنهان کرده اند، دست بیابید و با جنبش ما و احزاب آن ارتباط برقرار کنید تا بدین ترتیب صفوف ما تقویت گردد - صفوف کسانی که مصمم هستند مبارزه خود را تا محو همیشگی هرگونه ستم و استثمار، تحت هر نامی که صورت می گیرد، ادامه دهند.

آدرس پستی ما:

آدرس

جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی

S.U.I.C

BOX 50079
40052 GÖTEBORG
SWEDEN

BCM RIM

LONDON
WC1N 3XX,
U.K.

کمکهای مالی خود را برای ما به
آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

السالوادور

نیازمند جنگ خلق

واقعی است

مقاله زیر ترجمه ای است از نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شماره ۵۳۵ - دسامبر ۱۹۸۹ .
از آنجائی که در این مقاله نکات مهمی پیرامون خط نظامی مطرح شده ما اقدام به انتشار آن می نمائیم.

ماه گذشته، فارابوندو مارتی، جبهه آزادیبخش ملی ال سالوادور (FMLN) يك تعرض نظامی شهری را آغاز نمود. این تعرض، به حاکمیت ارتجاعی ضرباتی وارد ساخت و برخی نقاط ضعف امپریالیسم آمریکا را آشکار نمود. يك دیپلمات، عکس العمل حکومت ال سالوادور به این تعرض را چنین توصیف نمود: «روزهای دستپاچگی گسترده» سفارت آمریکا در سان سالوادور در روزهای آغازین جنگ در آستانه از هم گسیختگی قرار گرفت.

حقیقتا چقدر خوبست زمانیکه ایالات متحده و سگان اجیر شده اش، ضربه ای در نشیمنگاه خود دریافت می کنند. علیرغم بیانیه هائی که روزمره صادر می شود و «مرگ انقلاب» را اعلام می کنند، يك حقیقت بنیادین همچنان پابرجاست و آن اینکه تحولات انقلابی جوامع بدون واژگونی مسلحانه قدرتهای ارتجاعی حاکم، امکان پذیر نیست.

هر ضربه ای علیه امپریالیسم (علی الخصوص امپریالیسم آمریکا که بر ما یعنی توده های تحت ستم آمریکاحاکم است) همیشه مورد استقبال ماست. اگرچه بسیاری از جزئیات این تعرض نظامی بر ما معلوم نیست، ولی این مسئله روشن است که هدف کلیدی این تعرض نظامی تصرف انقلابی قدرت نبود. این حتی يك قیام واقعی هم نبود. این مسئله از چندین بیانیه FMLN آشکار می شود. بطور مثال روزنامه لوموند نوشت که آقای سالوادور سامایوآ از رهبری FMLN در مصاحبه ای برای ما تأیید کرد که «هدف تعرض، دامن زدن به يك قیام عمومی نبود؛ بلکه هدف تعرض، تحریک واکنش جامعه بین المللی بود تا دولت ال سالوادور را به باز کردن باب مذاکراتی واقعی با چریکها مجبور کند.» او گفت «ما این عملیات را برای ژانویه گذشته طرحریزی کرده بودیم»، «اما وقتی متوجه شدیم دولت برای مذاکره آماده است آن را به تعویق انداختیم. بعدا فهمیدیم کریستیانی (رئیس

بقیه در صفحه ۲۷

توهمات را به دور افکنید!

انقلاب - تا به آخر

فراخوان

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مردم اروپای شرقی

مارکسیسم در برگیرنده هزاران حقیقت است، اما همه آنها را می توان در يك جمله خلاصه کرد: «شورش بر حق است!»

مائو تنه دون

نظم کهن در اروپای شرقی به ناگهان به لرزه در آمده است. زمزمه های اعتراض دیروز، به طیفیهای خشمگین امروز، در کوچه و خیابان بدل گشته است. دارودسته های فاسد احزاب کمونیست اروپای شرقی هم اکنون خوار و ذلیل، زیر باران ناسزا و خشم توده ها، بخود می لرزند. اوضاع واقعا عالیست!

اما برای نگهبانان غربی و شرقی نظم کهن، اوضاع زیاده از حد پیشرفت کرده است. آنان با خیانت علیه «حاکمیت مردم کوچه و خیابان» هشدار می دهند و به مردم رهنمود می دهند که «آرام بگیرید» و «به سرکار و زندگی خود بازگردید»، آنان اعلام می کنند که: «انقلاب تمام شد». ما مائوئیستهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جواب می دهیم: خیر عالیجنابان، انقلاب تازه آغاز شده است - و باید راه درازی را طی کند.

مشاهده وضعیت روسای احزاب اروپای شرقی که بدنبال سوراخ موشی برای قایم شدن هستند، برای ستمدیدگان جهان لذت بخش است. آنان جنایتکاران بزرگی بودند. این «بورژوازی سرخ»، بنام کمونیسم توده های زحمتکش را استثمار می کرد. آنان در همان حال که زاهدانه در مورد «مساوات» سخن می گفتند، در بانکهای سوئیس حسابهای خود را انباشته از میلیونها می کردند. آنان تحت لوای «انترناسیونالیسم پرولتری»، امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی را از چکسلواکی تا افغانستان تقویت می کردند. آنان از لنین حرف می زدند اما در خفا مانند تزار می زیستند. امروز این احزاب، برچسب «کمونیست» را از روی خود کنده و نامهای جدیدی اتخاذ کرده اند - این بسیار خوب است. بگذار آنچه که واقعا هستند، خود را بنامند: حزب انگلهای امتیاز طلب، یا دقیقتر بگوئیم، حزب سرمایه داران بوروکرات.

سرمایه دار، همان چیزبست که اینها هستند. گفته می شود، این «بحران کمونیسم» است که اروپای شرقی را بلرزه در آورده است - اما اروپای شرقی کمونیستی نمی باشد! آیا جدآ کسی باور می کند که هونکر، زیوگف، یاروزلسکی و احزابشان برای سوق دادن انقلاب جهانی بسوی جامعه بی طبقه ای که مارکس تصویر کرده بود، مبارزه می کردند؟! چقدر مسخره. دیکتاتورهای فاسد عجزه ای که اروپای شرقی را می چرخاندند نمایندگان طبقات بورژوا بودند و توده ها را به همان طریقی که سرمایه داران نقاط دیگر بهره کشی می کنند، استثمار می کردند. آنان از اشکال سوسیالیستی که به ارث برده بودند استفاده می کردند، اما مضمون و محتوی همان سرمایه داری بود: يك اقلیت کوچک که از کنترل خود بر ابزار تولید و دولت برای مکیدن خون کارگران و انباشت ثروت و امتیاز استفاده می کرد. حتی برخی از آنان، مانند بورژوازی آلمان شرقی، امپریالیست شده و از فعالتهای خود در خارج - مثلا آنگولا، کوبا و دیگر نقاط - سود می بردند.

امروزه، تمام بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی در چنان بحران عمیقی گرفتار آمده که قدرتمند ترین رهبران آن، یعنی گورباچف و بورژوازی شوروی، دست به يك برنامه تغییرات بیسابقه زده اند. این کار دریچه بخار خشم دهها ساله توده ها را بکناری زد و به انفجار اعتراضات توده ای از پائین منجر گردید. طبقات حاکمه در تفرقه و بی نظمی بسر می برند؛ توده ها چشم به زندگی سیاسی گشوده اند. فرصت بیسابقه ای برای تشدید مبارزه مردم بوجود آمده است؛ اما چنین لحظاتی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته مانند اروپای شرقی نادر بوده و دیری نمی پایند. طبقات حاکمه شرق و غرب، بر پایه توافقی عمومی، در حال مستقر کردن نیروهای قابل ملاحظه شان می باشند که ثباتی نوین را برقرار سازند. یا شما مبارزه تان را در چنین وضعی به جلو سوق خواهید داد یا اینکه توسط اربابان قدیم و جدید مغلوب خواهید گشت.

هم اکنون برنامه مشترک تمام طبقات حاکمه عبارتست از برقراری ثبات. یکی از سلاحهای

بقیه در صفحه ۲۹